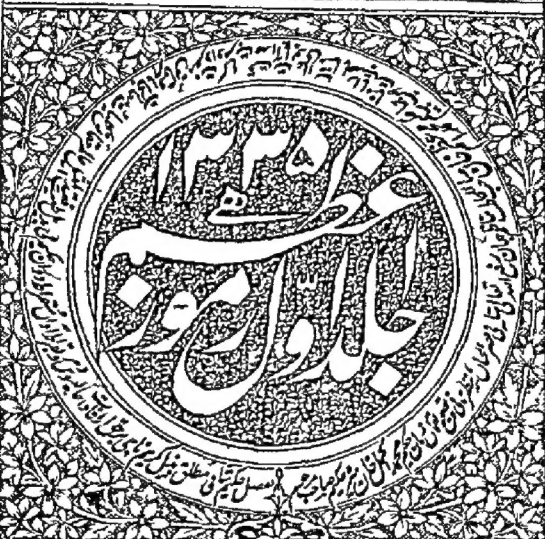


مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

وَمَا يَنْصُرُهُ إِلَّا اللَّهُ وَبِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ



خَاتَمُ الْمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ

مُطَبَّعٌ فِي مَكْتَبَةِ مَطْبَعَةِ الْإِسْلَامِ بِبَغْدَادِ

طبیعیست و طبیعت گفته اند اعتقاد کنند که آن کشف الفطری باشد و تجربه ترین طبیعت است که استعمال کند و در صحت و خلقت قائل و مستقیم و قوی و در طبیعت را با استعمال
 کثرت افعیه و لذت و مرطوبان و در وقت آنها و تقویت ایمان در وقت اوقات و از زمان آن و اجتماع حکما و انبیا و جمیع اهل ادب و برقی و فوکل و اجتناب از شرف و واقع شده و در کار
 عملیات و امور معلوم است و در وجه و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 آن را در وینک و در کار و طبیعت را با عمل انداخته که بعضی میشوند و در آن حادث شود و در تمام آن بعضی که حادث میشوند و در آن را در ایمان و تجربه و در غیر چهره که تمام میشود
 شک و آن در نقص آن طبیعت را که کامل و در غایت شرف و ناقص نیست حالت بسیار باشد و چنان که در هر دو قسم است خلقت علوم و در هر دو طبیعت است گفته اند در هر دو در مطالع
 مرض باشد و در سواد و رضایان و در آن استنباط است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 میشود و در هر دو قسم است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 باشد و در سواد و رضایان و در آن استنباط است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 و در مقام بسیار نماید و در آن استنباط است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 گفته اند بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 کند و طبیعت را که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 طبیعت بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 خطای غیر خود و در کار طبیعت است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 معرفت و موانع مرض و لذت و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 ضلالت و در کار و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 سزاوار است که طبیعت گفته اند حال احوال و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 و در کار و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 حفظ قرب و بلا و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 و در کار و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 آفات و در کار و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 میبرد و کثرت عجب و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار

نویسنده

مقاله اول در امراض و مباحث

همان که در علم و طبیعت است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 بر این لایق شود و طبیعت است و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 این را میگوید و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 بر در کار و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 و در کار و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 بعد از این نگاه کنند و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار
 بعضی آورده باشد و در غایتها پس میگوید سزاوار است بر سلسله فاضل که به تمام کند و فاضل را در چهره که در او مطلب میکند و این کتاب از طبیعت نماید و در کار

[illegible]

قادی آب کا دروغن نیلوفر از هر یک یک جزو شیر و قند و جزو ایام آینه سوط نمایند ایضا برائے صداع باد و مجرب از سفنی مشک و غیره و بعد از آنکه دروغن
 بجا برسد و بعد از آنکه دروغن نیلوفر از هر یک یک جزو شیر و قند و جزو ایام آینه سوط نمایند ایضا برائے صداع باد و مجرب از سفنی مشک و غیره و بعد از آنکه دروغن
 یک درم کنش و دو درم مشک نیم درم کوفته بخته باب مرزنجوش شیر که درهما سازند وقت حاجت سائید سوط نمایند و سوط و دیگر که صداع لغبی را مقبض
 و مغایر نماید سوط برائے صداع یخی از طبیب الا که صبر کنش و زعفران فلفل سفید مشک باب مرزنجوش حل کرده و ربی که نند سوط طعمه صداع
 یخی و از او هر حکیم شریف خانصاحب چند سیر مشک هر دو سادی سائید و دروغن یخی سوط نمایند ایضا برائے صداع البارد و سانی همدی صحر یک درم
 مکی صبر که نیم درم فوئیز حنظل هر یک نیم شقال مشک نیم درم جاشوین که چند سیر مشک درین دم مزله قیج و کرکی که مکنت دم کوفته بخته باب کرفس چهار سانه
 وقت حاجت در آب مرزنجوش حل نموده سوط نمایند سوط حار جیت و دوسر و شقیق مزله از کافور شک نیمانه باروغن بادام و باروغن پسته یک درم
 حل نمایند و چند قطره و ربی که نند ایضا برائے کربت و دروغن بادامی است چون در رکب دست هاندک نوشا و دینگالی که نند که آب شود و از دیگر مینی برده
 چند مرتبه نفس را بکشد و مجرب است ایضا برائے صداع دودی مجرب را قلم برادر آب که صبر و حنظل و غایند باشد سائید و در آب برگ نیمه و ربی
 چکانند و آب برگ زوت آب برگ شفا و تابانیا بر او لیم یا صبرند و ایلا و اوج فیض نقل کرده و ربی اندن نیز معمول است و گیس آب برگ سرس یا یکجا
 او بیست و اندازد ایضا نافع صداع دودی و کرم مار و اجوات قتل کنند از معمولی طلیت کافور یک قدسه صداع کل حل کرده سوط کنند سوط حقیقه
 از بیاض استخوان و مغز الفون چند فلفل سیاه یا اسکه کا و سائید سوط کنند برائے کبر سن مفید و کنا سوط زعفران و کافور یک سیر ایضا است شقیقه بسیار
 نافع از کافور چند سیر و دروغن البسی که کوفته بخته باب مرزنجوش سرشته جبهه مثل عس بندد و یک حب شیر و قند و دروغن نبشته سوط نمایند
 ایضا برائے شقیقه بسیار مجرب از صراحی الامراض مویابی بقدر عس شک تی که فوری چند سیر از مجموع بقدر عس گرفته دروغن ان باروغن کل که
 سوط نمایند ایضا برائے شقیقه مزین حکیم شریف خانصاحب از عرق و نقل کرده اند نوشا و دواشته قرح نقل کلاه فارو و عدد و دوشیر که طری باز حل کرده
 دوسر قطره بچکانند لیکن سوزش بسیار آید و قدسه شیر عورت همراه این نیز امتداد کنند یا بعد استعمال این سوط شیر و قند سوط نمایند سقوف سسل و صراحی
 صا از او و پخته مطب اسطوخودوس چهار ماشه تخم کافور تخم یکا هر یک شش ماشه تخم خشخاش چهار ماشه مغزین باد مغزین که در شیر هر یک شش ماشه نبات و دونه
 کوفته بخته سقوف ساند و همراه عرق که در این بر بند هم مقوی آلات بول است سقوف که صداع صفراوی و خضاری را مفید است از کافور
 تخم خیابین مغز تخم که در شیر تخم خرفه و مقشر تخم کشید سادی از او کوفته نبات هم چند بخته سقوف ساند و کف دست بخزند سقوف نبشته
 نافع صداع حار و در دوش حار و حرقیه و دوسر صفراوی بعد سهل باشد از آن وقت بل که آید از معمولی نبشته خشک سی درم گل سرخ بازده و درم تخم مقشر
 هفت درم شکر مقبض را بر کوفته بخته مزاج پاک و تولد سقوف مجرب برائے صداع خضاری و بخاری و دوسلاس سوداوی و خفقان
 معدی را نیز مفید تا لیم بکحل فی انکیزه خشک و دونه که از بانش ماشه از مقشر یک تولد گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته بخته نبات سفید
 هشت تولد آینه سقوف ساند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده میشود و بسیار مفید است طباشیر گل که دندان در شک ساق که سه اشخرفه
 پنج ماشه تخم کاسی شش ماشه درم هر یک نیم ماشه مرادید که فوری که یک ماشه با عرق ساق مناسب بل از شربت از شش ماشه تاک تولد ایضا نافع صداع
 خضاری و از کافور العالج و قادی تخم کاسی تخم کرب در شک بهانه ساق عس گل سرخ طباشیر هر یک سیر بر کوفته بخته سدر درم یک بیلاط کافور شربت انار
 مین نمایند ایضا برائے در دوسر که در شرب شراب و خارید باشد بخته مطب گل نیلوفر تخم کافور آله مقشر هر یک صد ماشه کث نبشته خشک چهار ماشه
 صندل سفید تخم خشخاش سفید هر یک دو ماشه کوفته بخته نبات آینه زوارک نه ماشه با عرق نیلوفر و کافور زبان ایضا و ان خمار شراب و صداع خضاری
 را و فک و حذرت جگر نشانه و سهال صفراوی و از او و دونه و سهال که ناید و بعضی شش و کافور مقوم که فوری که درم صندل سفید و دونه ساق تخم حاش
 عس مقشر درم یک مکی تخم خرفه تخم کافور تخم خشخاش سفید هر دو از حد چند گل سرخ ده درم طباشیر است دم کوفته بخته سقوف ساند و خوارک سه درم با شربت
 حماض یا آب غوره یا شربت انار بخزند ایضا برائے خمار زان و اگر پیش از شراب استعمال نمایند سستی و دوسر اثر نکند بنابر بار و مزاجیان باید ادوا نخواست
 سداب نک نیزه سیاه و مکسر جز تخم کرب غلیظ مغز بادام تخم پودینه مغز بادام شیرین که یک جزو کوفته بخته سقوف ساند و خوارک سه درم باب سر و آب
 انار شربت بخشی تا لیم بنجیب البین که قمری است همت صداع و صفراوی عجیب الفحل است گل سرخ بخزند و در شک بهانه ساق مکی هر دوا
 است دم آوسیا و بزرگ قره لیست وانه عناب چهل وانه شیب بنجیا و دونه و مکی برستور مقرر می بخشد و وصف کرده و بن نقل کتاب یک نقل

قد سفید و دل کرده بقوام آند و با شیرو بفتنه چوبه باد حسب حاجت بیا شامند فاقده وقت اشرف دیاده از یک مال نمائند و قد و دما شرو سببند بهتر است و اگر عوض قند عمل و دل کند از سرعت فساد این باشد و شربت بعد سرفه مزاج میگردد و کذا فی الفتاح شربت خیار جهت دفع غبار و صداع خارجی بے نظیر است از ذکا فی آب انار شرب آب سیب شیرین آب لیمو هر یک نیم گیل آگوسه یا قند مندی هر یک یک گیل غلاب پنجاه دان و دوش شرب طل آب بخوانند تا به و رطل رسد البعد به آب سکه ذکر با هم بیا بزنند و قند سفید کن من اعتنا که کرده بقوام آند شربت غلاب مومل حکیم ذکر انار خاں جهت شقیقه و عینه و موی بعد قصد و تنقیه براسه جمیع امراض و مایه موی اتق تریب شیا است غلاب ناده یک رطل عدس منقش در دم غم کشنیری دم پوست بچ کاشنی یک باقیه بپزند و دم در سرکه بزنند بعد سرفه یک جوش قوی واد صاف نموده بگذازند تا مرق شود پس دوباره صاف کرده شکر مقدار اختیار و دل کرده شربت تیار نمایند و هر روز یک قند متوسط این شربت بخوشند و اگر ده دم این شربت با قلع و انبر بایس بخورند بهتر باشد **شیاف** که هرگاه سهیل عمل بخند بکار بزنند بچین بخورم صابون غلیظ یک طعام از هر یک ده دم شکر سرخ بخورم به دستور متعارف شیاف ساندن مومل که صداع بار و دماغ است از علل الامراض و قدادی جزو الباشیر است یعنی قتل مغز خوش بر کرام یک جزو الباسه چهار جزو بخورند و آب شربت خلط کرده بر پوست بپزند البیضا بر صناع بپزی چون اده ممکن و مزمن در سر شده باشد قند غلیظ داراد اکتاب ذکر چند بید شربت شکر شونیز واده همد را به پانچان کباب استه متقل بپزند مومل که سکی است بنایید و متدل است و جهت تقویت دماغ و قلب مغیر از کتب مسطره و ذکا فی غیره شرب یک و دوم عدس مندی و دوم عدس مندی مقاصری سده و غلاب یک گرم بگذازند و خورد و متدل بار یک ساینده و آن آمیزند و بپزند و اگر خافند مسک و دما شنه افزایند البیضا که در تقویت دماغ و امراض بار و دماغی و جهت خفقان و ضعف قلب بار و دماغی و علی تالیف حکیم علوی خاں قند قواری پنج شقال قند سبل الطیب زعفران افغان الطیب قاقند صغاب با سه پوست زرد اترج هر واحد یک شقال و یک نیم دانگ غیر شنبه و دو شقال و نیم شقال خالص یک شقال بهار نارنج یک شقال غلف هندی حصی بهان هر یک و شقال و نیم هر واحد یک شنبه و دما و آن سنگین غلاب بسایند و عطر عود و عطر غیر و عطر ناگسیر هر واحد نیم شقال و روغن ترگس روغن بایس هر واحد یک شقال و دل کرده در دامن چندان باشد که قابل حسین شود پس شکر سیب غلوا با سده در مایه خشک کرده همیشه بر این ضمما و بر سده صداع حار و اگر کسر حبس اینه حار و بود معمول است و مردم تخم کشنیر بایس کرده و در روغن گل ساینده مگر طلا کنند فاقده ضماد و طلاء از اختراع بقطر نوشته اند و کشیائے طبعه که بر عضو گزاردند اگر بسال باشد آنرا طلا خوانند و عام است که آن چیز را بر پارچه پهنند یا بر دل پارچه و اگر بسال باشد و غلیظ و شاماک بود آن را ضا دفا شنه خواه بصماه بپزند یا ز و افضل در آن استن است که محافظت از ذوال میگردد و دما شرو بپس است جهت وصول اثر و دما و آن عضو بسبب اطاعت لبث بر عضو و هرگاه جهت انال حرارت دماغ یا دل طلا کنند یا یک پارچه را خشک شدند بپزند و در دما شرو بپزند که در دو که برین خشک شود بنا نقیض مسام جهت تنقیه آن عضو شود پس احتیاط این امر از واجب باشد و اکثر مردم این خاں اند کذا فی الفتاح البیضا محجب و نافع صداع شنه الحارات گل بیلو فرشتگی بفتنه پوست خشکاش باریک بسایند و اندک غلاب و قدس افیون و کا قد و دل نموده بکار بزنند و اگر حرارت قبل باشد که فور توقف نمایند البیضا بر سده صداع حار از مینی جو مقطر گل بفتنه هر دو بخورند و بلعاب پیچول که در غلاب برآورده باشد بر شنه و ضا دما شنه و کا سه براسه تخمیز وقت شدت در و دما شرو بپس شمشاد زیاده کرده و بشود و کا سه بذرا لیلج بلکه قدس افیون اندک زعفران که صلیح آنست اضافه نموده و میشو البیضا جهت صداع حار و بلعاب علی برگ ظرف کرده که در یک بید گلی متدل سفید کوفته بپخته با قدس غلاب و سرکه ضا دما شنه البیضا جهت صداع حار و صافی شنه الحارات محجب عجم شریف خاں آب نقله آب حبی العالم آب بید غلاب کا فور و افیون اندک دپس حل کنند و پارچه را بران تر نموده بر سر گزارد و ضا دما شنه و کا سه بر سده صداع حار و صافی شنه الحار است و در گل است و در بول غلیظ سفید گل بفتنه نیلو فرزند یک جزو دس غلاب و دما شنه سرکه و روغن گل مرشتره ضا دما شنه متدل و از امتحان البیضا مندر براسه صداع شنه بفتنه تخم کا بود قیق شرب غلاب حق کرده و طلا ساندند و اگر وجع اشتد باشد قدس افیون و زعفران بیا سینه زنده البیضا نافع صداع حار عجیب انار شرو معمولی آند جو کوفته بر سر که در روغن گل و غلاب خمیر کنند و بر وجه و صدقین ضا دما و اندک البیضا اکتاب ذکر نافع در و سر حار گل چکان کشنیر تخم کا بود صندل سوده هر یک یک گرم افیون زعفران بذرا لیلج هر یک نیم گرم ساینده ضا دما و کا سه ضا دما و افیون یک جزو یک ظرف شنه شفاف مایه صندلیس گل سرخ و فلز هر یک و جزو و همه بر سر مرشتره ضا دما و جهت صداع حار و اکال ال ضا دما افیون یک جزو و تخم کا بود پوست ریح لغاح بذرا لیلج هر یک و جزو پوست خشکاش غلیظ سفید کا و دما از هر یک چهار جزو کوفته بپزند بر کفنا دما شنه ضا دما و چهار گل متدل و صداع و سرسام جارا معمولی گل بفتنه گل بیلو فرشتگی گل غلیظ بر شیر عودت یا ز یا غلاب ساینده ضا دما و کا سه البیضا جهت صداع حار و سرسام محجب است معمول حکیم خاں گل شنه صندل سفید

[illegible]

طلایه صدراع ضرایفی از اجمالی نان و از روت یک جز و صندل سفید چهار ذیون ثلث جز و آب کا به محلول کرده و طلا نمایند و اگر در دور نهایت شدت باشد
وزن انزروت در هر ترکیب زیاد کنند و بعد از طلا با براسری بر موضع که بیشتر مضطرب باشد نانغ ضرران شرابان و نسا عذابا که طلا یکم چس به پیشانی بماند
رغ صدراع نمایه منقول از مجمع البوامع افیون زعفران قرقرض صمغ عربی و اجزاء مساوی و آب برگ میوه کاشی یا آب میون سائید و بر پیشانی یا مالید خوب است
طلایه نانغ بر سه صدراع که از صفت و باغ باشد کشنیر خشک بود و او تخم ریاح بود و معرق تخم خسته شتال مغز بهمان مغز تخم که در معرق تخم خیابین مغز پسته مغز بادام
و شمشاد مغز تخم هند و انار هر یک یک جز و صندلین گلاب سوده و سبز و افیون زعفران که فود هر یک یک حبیه و اگر یک حبیه سبز شهباب فلفل نمایند بهتر است گفته بیخه
گلاب بید خشک سرشته بر سه طلا نمایند و علاج الامراض از حجابات جلالی منقول و در ذکا فی افیون زعفران که فود نظر نماید و گوشت و غده هر یک یک جز و فلفل است
طلایه حشر متعل و در صدراع حسی تخم کاکا بولکان افیون بذر الخبک برگ قنب گفته بیخه آب برگ افلاخ سرشته طلا نمایند طلایه یا سائید صدراع بار و صمغ اده که کجیک
شریف خاص صاحب از غرغره نقل کرده اند که مزید به ستر فریون هر یک یک جز و افیون ربیع جز و گوشت بیخه آب مساب تلخ و خوب سازند و بار و غرغره غلیظ با قسط ساند
طلایه و با ساند ایضا بجهت صدراع بار و از علاج الامراض کبریت زرد یک جز و در و آب حلی که در و بر چسباند ایضا نانغ صدراع بجراری کاذ
ارتفاع بخارات باشد تا لیف سی باز و گفنا رسک افاقیا فیون هر یک یک جز و صبر زعفران هر یک نصف جز و گوشت بیخه در سر که سرشته بهر چه و صندلین طلا نمایند
طلایه نانغ بر سه صدراع غلیظی صبر مغز فریون چند بهر قسط صمغ عربی زعفران هر یک دو درم انزروت کندش از هر یک یک درم ایون یک نیم درم گفته بیخه
بشراب سرشته که فلفل انوده لتقون نمایند طلایه نانغ بر سه صدراع و شقیقه مرصن از بیاض و الدرم و صبر زعفران از بیاض نیز مرقم فریون یک شتال حلیت
یک درم فانی یک درم چند بهر ستر هر یک یک درم در سر که سائید طلا نمایند طلایه بر سه شقیقه بار و از خلاصه تخم فلفل برگ حنا کاکا بیجی با سر که دساق و صبر
حل کرده با ساند سرشته ضما نمایند ایضا نانغ است شقیقه بار و از علاج الامراض غرول یک جز و میونج و در و سوده با سر که بیخه ضما نمایند ایضا
شقیقه و صدراع فوتم که باشد خصوص بار و غرغره بنظر است و معمول حکیم بقانا و شستادی مرقم فلفل صندل سفید پوست پیچ از د گفته آب شسته پیچ
ساقی فوب آب یک سائید به پیشانی و شقیقه طلا نمایند عطر سوس منقی نانغ از بر سه صدراع بلخی چند بهر ستر فریون گفته بیخه آب چسبند آب مرقم خوش سرشته
دینی کشند از اجمالی نانغ ایضا بنا بر صدراع که از اقساط غلیظه با ده غلیظه و سودا و بهر هم رسد فلفل کندش چند بهر ستر گفته بیخه و صندل و صبر و گلاب و ساند
تا که عطسه را بفرغد و با سائید عید که از د گفته کاکا بولکان بذر الخبک خشک هر یک چهار سانه عطر خرا و دوا شه خوشا سائید و غرغره نمایند ایضا غلب الغلب کشنیر
خشک پوست شمشاد گل شلی هر یک چهار سانه صبر سلم فله خوشا سائید و صاف نموده حوض کنی سانه سوده با شید و غرغره نمایند غرغره که در صدراع بلخی و دقت به
سود و ساند است از خلاصه مرقم خوش صحت هر کدام درم عاقر قرحا یک درم جز و بار بچ درم خوشا سائید و صاف نموده کجیک غرغره غلیظی و دوا و فلفل حل کرده و غرغره کستند
قرص مثلث که در صدراع و شقیقه و سهرمرب است و معمول حشر مرکی ایون مصری بذر الخبک لادن کا فود زعفران پوست پیچ افلاخ هر یک چهار درم کند
انزروت آملک ارمنی هر یک دو درم گفته بیخه گلاب و آب کا بهر سرشته اقراص سازند سه بهل و وقت حاجت و صدراع گرم آب میون با سر که فاب کشنیر و
آب کولکان و انندان سائید و طلا نمایند و در صدراع بار و آب چنا و آب نمک و مرقم خوش و فاضل آن صل نمایند و این قرص بر درم گرم نیز ضا دقان کرد و مثلث از
آن بیساند تا با قرص خرونی ملین نشود و اینها را دو سائید و در و فو عید بگر مختصر حکیم علی گیلانی جهت امر قاصم در و مرقم سفید ششیاف امینا حوض کنی
صبر متوقری صمغ عربی هر یک یک شتال پوش و دینی تخم کا بهر ستر قنونا هر یک یک توله کا فود بذر الخبک صمغ و دخت سرس هر یک دو توله ایون سه توله ادهر با یک
بجو نمند و آب کا بهر کشنیر تر و لول کا و تخم کرده اقراص سازند و در سر که بار و غرغره حل ساخته طلا نمایند فو عید بگر مختصر حکیم موصوف زعفران بذر الخبک هر یک
نیم توله ششیاف امینا چند بهر ستر پوست پیچ افلاخ مرکی ایون نر و فود از هر یک یک توله پوست قرص سازند فو عید بگر نانغ و شقیقه از معمولی ایون مرکی
بذر الخبک بذر الخبک زعفران تخم کا بهر تخم کشنیر هر یک یک جز و صمغ عربی نصف یک جز و آب سائید و قرص سازند قرص مثلث و دیگر از اطباء بهر ساند نانغ
صدراع و شقیقه و فلفل گل کچک پوست پیچ از د و هر واحد و در و افیون بذر الخبک مرکی کا فود زعفران بذر الخبک هر یک یک جز و پوست قرص سازند قرص مثلث
مسکن جسیع الزارع صدراع و بهر اوجار است از قرا و این علوی خال مرقم فریون بذر الخبک ایون زعفران از هر یک یک درم مرکی شق و در دینی
کند از هر یک دو درم بذر الخبک کا فود از هر یک نیم درم گفته بیخه آب کشنیر تاز و آب کا بهر تاز و سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت بر و جع حار با سر که
با آب کشنیر سبز و آب کا بهر تاز و طلا نمایند و بر و جع بار و آب کرفس و آب شل و بهر مرکب بار و غرغره حل نانغ بر سه صدراع
از شرح اسباب حوض کنی گل نیلوفر ششیاف امینا تخم کا بهر صندل سفید انزروت افاقیا مساوی وزن گرفته گفته بیخه آب کشنیر بر سرشته

و قرحها ساند قطور را سینه صدر و دوی کریم و مرغ رگبند و خون آمدن باز دارد و فاعل از تخم کند از تخمرعات و الیاده غفر الله لا یغیر من رگ نیم و رگ اندک
یک یک مشت و رب و بیاض هر یک یک عدد گرفته از جلد مرغ و برآمده و دروغن کثیر چهار دم آینه بخاشند و فروخته و قدس سے قوم میزنند بعد دم از خون گل رشتی
از زروت سفید کاشف ری بپزند و دود داشته سوده آینه بخند و در وقت حاجت در بینی بچکانند و بدواس نیز ساند و اگر مانده باشد خنده سر و مقدمه و اندک کاشف و ناف
صدر و فارماوی که از سنفونات و معدلات و غیره و انگلیه زائل نشود و بقیه اود آن استعمال این که ویتامه رشت گرو و آید و جو کاشف و الیاده بیوس گندم صندل سفید
گل سرخ بنفشه هر یک جزو سه گرفته بخندید بار که انگلیه و ککب آب شامسفر دروغن گل سرشته و در پارچه کتان بسته با شش گرم گرم بر سر گذاشتند و در جویاں کما اگر
زائل نشود و بر سر شال معلوم گردد که باقی مانده زیاد است بر آس رف آن هر دو خنده صاف نمایند و بجز هر دو ساق بپزند و امر به یک هر دو قدم بنایسند و
معمولی کما و جهت شقیقه و او با جاشید و در یاری غلیظه سوده و روانه و ذکا و قناری بزرگ مرتجش باوند مرکب دو دم گرفته بخندید لب لب طبع سرشته نگینانند
کما و نانی از راسه صدر ریخی از عصاره ناف نخ مشیت باوند پودینه ششی سداب پوره استی بیوس گندم مهر را گرفته و در پارچه بسته گرم گرم بر سر بچکانند
کما و که شقیقه و او با جاشید و در یاری غلیظه ناف از اعلاض الامراض مرتجش باوند گرم و در ناف قطه اکلیل الماک که بجز دم گرفته بخندید لب لب طبع سرشته
نگینانند که گندم نیلوفر ری صدر وصال ناف است بخندید در ورق نیلوفر تانده یک مثل خنده سفید مشک برود قناب کلاب باشید و الیاده خنده شسته و در روز
در آفتاب بپزند و هر روز یک سیداده باشند و گاه سه تا مست روز در تاب گزاشته میشود و خفاقین حار و یاس انش است از ذکا و محل جندی
گرم که در این بچکانند و از شقیقه بار با تجربه رسید پهل گر پس آنگند و گس هر دو بار و شیر زن هر دو بار یک ساید و در صدف کما در اند و قدس
در چشم بکشند و قدس در بینی بچکانند از زبانی منقول الحاحه جرب و معمول این فاکس بار سینه صدر و سر سام جانگ استی گل نیلوفر صندل سفید هر یک
یک آینه در عرق صندل و دود ساید آب کشین قراب خیار شرب آب که سینه هر یک چهار قله اضافه کرده و ششی دهن فلفل اندخته متصل پیش بینی
حرکت و جهت و چند نسخه نخله و دیگر که صدر و ناف و سر سام فاعل الحاحه مال عنونت و ناف صدر معمول است و در عرق و در شربی قناری هم سر قنار
صندل سفید سوده کشین خشک کلاب مرکب قنار سوده و در ظرف کندر و بپزند ایضا لصدع العفروای گل استی صندل کافور آب کشین مرکب کلاب پستور
متعارف بپزند الحاحه بار و جهت صدر حار و ذکا و روغن گل و روغن بنفشه هر دو و جزو سر کفص جزو و در شیشه یا سوجی حرکت داده و بپایستند
و اگر فاعل که در زده و تجربه نمایند آب که آب کشین مرکب که دود قدس که قنار فزاید ایضا الحاحه راسته صدر ضعف و داعی عجز شرب روغن بنفشه
گذاخته آب سیب شیر کلاب آب قرص کلاب و شیشه که دود آینه لائق از حکیم محمد بادی شیرازی ثاق صدر و مال انصباب مواد و از شش و حلق
و سینه و سائر اعضا بعضی حشش بندی و ش و در دمی عصاره مایا هر یک و در شش شمع عربی مرکب دم از خون بزرگ و دوازده سفید هر یک ششالی
افیدن و عطران هر یک و دانه نیم گرفته سفید بپزند مرغ سرشته اقراض ساند و وقت حاجت سفید تخم سوده بر پارچه که غده سوزن بسیار در آن
زده باشند الیاده و هر صدقین بچکانند ایضا از مغز الیه جهت شقیقه بزرگ و در مری صبر سقوی حشش حشش بندی شمع عربی نشا است از زروت سفید
سک المک کثیر از فلفل تشار کند و رگت از قناری و افق و دم الاغین شایف مایا اند هر یک یک جز و افیون و جزو عطران نیم جزو گرفته بخندید آب بزرگ سوده
سرشته اقراض ساند و در وقت حاجت یک قرص را سفید تخم سوده بر پارچه که غده سوزن سوزان بسیار در آن کرده و دود الیاده آن
طلانه بر شربان صدغ بچکانند لائق راسته شقیقه و کصاب از بیاض و الیاده حرم فارسی افیون گندم تخم که بپوشد یک کما شنه زعفران و در صغ
بچکاند ساید و بر کافور مشک بزرگ از طرف آوار چسباند بریشانی و صدقین ایضا که معروف بلاق الصدقین است و معمول جهت صدر و شقیقه
سر و شقیقه عین از ذکا و افیدن نیم در مری یک در تخم کاسنی تخم که بپوشد یک در تخم کاسنی تخم که بپوشد یک در تخم کاسنی تخم که بپوشد یک در تخم کاسنی
دو که بسته و صدقین بچکانند لاطوح که شقیقه و صدر و ناف و در شربی و ذکا و قناری مرتجش باوند مرکب دو دم گرفته بخندید لب لب طبع سرشته نگینانند
افیدن نیم با یک گرفته بخندید هر که غده سوزن زده الیاده و در شقیقه بچکانند ایضا معمول و بجز کثیر از شمع عربی تخم که بپوشد یک کما شنه زعفران و در صغ
دم الاغین حشش گل سرخ افیدن زعفران گرفته بخندید و در سفیدی تخم مرغ سرشته پستور چسباند ایضا حرب مستعمل و الیاده تخم که بپوشد مایا فلفل
شمع عربی بچکانند لاطوح هر یک یک کما شنه نیم با شش گل سرخ از زروت هر یک یک کما شنه و در آب بزرگ و در مری صبر سقوی حشش حشش بندی شمع عربی نشا است از زروت سفید
لاطوح حرب جهت در شقیقه که بر آس بگرم ساخته شده و دود معمول است گل سرخ کشین هر یک چهار تانه باوند ساید شنه فلفل یک نیم کما شنه زعفران
افیدن یک اشیر بنفشه ساید صندل سفید دوازده روغن گل سر و نیم قله او و در آب بزرگ و در مری صبر سقوی حشش حشش بندی شمع عربی نشا است از زروت سفید

اضافه کند همچون مصلحتی برائے صداع و برود و تقویت حواس و حفاظت و اصلاح معدن تحت سودمند است و دفع آن برادرست و صداع مزمن
 بجز فیه مشهور گشته اند و آنرا که سرخ گل نقشه از هر یک هفت دم و مومندی یا قدیم صبر یا بقولن کما چینی هر یک چهار دم رم می زعفران ملینیت هر یک
 سه درم صومغ راز در سر کرمل کنند و باقی او در یک کوته بنیزد با سه درم جسد گل گز بنیزد و در دو دم تا چهار دم استعمال نمایند همچون فانیق شخ طاعون که
 از بانیوس است و نفعت بسیار دارد و حفاظت از جگر و مختار اخراج سے نماید و صداع و عرقان را باطل میگرداند و وقت تا یک سال باقی سے نماند و در شربت
 از یک شقال تا چهار شقال از شربتی تا جلیب قرضل مستحکم عود بندی جز و اواد چینی هر ساد یک دم عود توتیا چهار دم و فیه منبر بارام سنبل بودا صدف دم تریز
 در دم شربت سیب روز شقال بون ساندوگ در عین چون قمر خجید دم اضافت غایت پس بینه بون فدی غار باشد همچون با سه صداع مزمن
 از بیاض اشتداد دم و از قشر طیار سیاه هر یک دو درم گل سرخ چهار درم اسطوخودوس یک توکرت بنیزد شکرک شست زله بارغن و اواد نیم بار و جبر که و بار و چند
 حمل بر سر شربت یک توکرت وقت خواب شب ایضا بون که در وقت بقیه بود و اکثر انواع صداع با دوا مجرب است از خلاصه سناری
 قرضل با سه انیسون مک یک جز و مری گل سرخ یک جز و زعفران ربع مشک خاص شمن کوته بنیزد جسد بر سر شربت در دم ایضا که دوا است
 آن جهت شقیقه و صداع مزمن دفع بشرطیک که در امت مزاج مرض زیاد و نباشد ناز شربتی اسطوخودوس غار بقولن در سفید هر یک یک دم باقی قشر
 سه درم یک بندی سقونیا مشوی شمع قرضل مسطکی انیسون پوست بلبله بلبله آله هر یک چند دم مسکه را کوته بنیزد با سه درم عین همچون ساندو شربت از سه
 درم تا شش درم همچون راحت جهت صداع سی و امراض حاد و تب و قی است از دکانی که در قیصری نیم شقال مر و بار با شسته یا قوتی باقی شربت
 قاقلین هر یک یک نیم درم صندل سفید تخم خاشه و انجیر و تخم خیارین مغز تخم بنده مغز تخم که در شربت سرخ شش نیم شقال سفید هر یک سه درم از قشر
 حب الاس تخم کابو تخم خرفه شمع عونی در شکرک بیدانه گل سرخ مساوس هر یک چهار دم و نیم توکرت شش درم تخم کاسنی کشید هر یک هفت درم نیم کباب
 بید شکر هر یک هشت استاراب بر شیرین رب انار شیرین هر یک ده استاراب شکر طریز و دوا زده استاراب که دوا آب بند با نه هر یک یک
 دوا آب عتاب بست دانه اوویه شکر را کوته بنیزد با ربوب با سه سر شربت همچون ساندو شربت یک شقال همچون و بید او و استعمال آن جهت
 صداع یعنی و اواد نیم که باشد نافع است شکران و فصل استعار خایه آمد و نفع دیگر و دوا بید او و گشته مشرق بار و وضع سے که شامه و در دکان
 با بیضه و ربوب و نفع میکند با صاحب خفقان و ضعف اقلوب از دکانی که در نیم شقال بون سفید تخم خرمک تخم شامه و تخم خرمک در دوا در نیم توکرت کاسنی
 مغز تخم خیارین هر یک دو درم مر و بار بید که را گل گز دانه طیار سفید صندلین چوب کادی بر واده درم گل سرخ گل نیلوفر هر یک دو درم شکر طریز نیم دم بخت
 همچون ساندو مشرق کشتن در صومغ و خالات از معجزات است از بیضه بنمایند که در تخم شش سفید و ساندو تخم که در مشرق تخم شش و قشر
 مغز تخم بنیزد مغز تخم خیار درم هر یک سه درم گل سرخ صندل سفید صندل سرخ طیار سفید هر یک دو درم کشید شکرک مشرق مر و بار با کوته بنیزد بشرط
 سبب و شربت آب و قند سفید موافق حاجت بقوام آورند و در آخر قوام قدس شکر و زعفران داخل نمایند فایده بر آنکه که استعمال زعفران و در صفا
 و جرات کبرائے صداع و دوا در صدمه چشم که باشد مخاط است و دوا دکان شمع میکند اگر چه در بیضه شمع حایین و در صفا و دوا قوی یا قوت شده و چرا که
 زعفران مصلحت بقا صیت و شسته از لقوع نافع صداع عار ساق و وسطی و نیز از معمولی عتاب هفت دانه او و بار دانه و در عرق نیلوفر
 که بخت توخ شقال باشد گرم کرده غیبا ندر صبح البید صاف نموده دانه شیره و مغز تخم که در شربت و شیره و تخم کابو هر یک یک شقال سائبه دوا صاف
 کرده شربت بنفشه و دانه اکبته بر شسته از لقوع حاض که در صداع و موی بعد فصد سر و و استعمال مغزیات غن و دعات اعتلال الطبع یا
 احساس اشتلا مستعمل است و مغفور است پوست بلبله ز و دانه و درم نیم شسته پانزده درم قمر بنده سی و درم او و بار عتاب که بست دانه مغز خیار
 هفت درم ترنجبین بست درم پسته بنیزد شسته از لقوع بلبله جهت صداع صفراوی بلبله ز و بلبله کانی مک چند دم او و بار دانه و درم و او و بار پستان
 پانزده دانه عتاب ده دانه زده او و بار دانه زده و درم قمر بنده سی و درم شربت کاسنی گل سرخ نیلوفر که در دوا درم شربت کاسنی صاف نموده و بنشین
 پانزده درم شربت هفت درم با بید صاف نموده از لقوع مسهل مسهل الحیسمه اکل طرا و صداع گرم و سرد و برسام و دوا شامه و بنشین
 شربت هر یک چهار توکرت زعفران شربت طیار شربت و عرق بید شکرک و عرق بید ساده و عرق کوه عرق نیلوفر بنیزد و دوا صاف کرده
 عتاب است قبول شیره و مغز تخم که در شربت شیرین شیره و مغز تخم بنیزد هر یک یک توکرت و عرق بارام شش شامه اضافت کرده و بنشین فصول که او و دکان
 در صداع جار است و در مشهور گشته اند با بیاض اشتداد و طیار سیاه و در شکرک بیدانه گل سرخ مساوس هر یک چهار دم و نیم توکرت شش درم تخم کاسنی کشید هر یک هفت درم نیم کباب
 بید شکر هر یک هشت استاراب بر شیرین رب انار شیرین هر یک ده استاراب شکر طریز و دوا زده استاراب که دوا آب بند با نه هر یک یک

فصل دوم در عصایه

وایں مدیست کہ در میاں ہر دو دواہر و ایکے اذکن متصل ہوجھا سائے پیشانی عارض شود و سببش باصحو بخارات اخلاط گرم است و ہندشدن دسے اندرین موضع مراد وقوع گرمی فقط در آن محل و نشان اول اینکہ مریش برود افتادہ باشد و برکشان چشم قار و بنا شدہ و ہندارد و پیشانی سے طرقد و علامت غم ثانی آنکہ دو مجر طلع و خورشید شرع کرود ۔ تا وہ پھر در وترقی باشد و بعد زوال آفتاب و بجوئی ہندزد و شب زائل کرود و با صبح آواز کند عماراج و راول خمد سر و ہنبد و ناچ و در صدار حال گشتہ بلی آزند و سرکہ دکان فرور یابند و باقی رکعت پاسماند و اذنیہ ترشش کرانار و ترہندی واکو بخارا و خرخرہ ہاسرکہ وقت سائے ہندہ ہند و اشجیر و الجبن و ریاض غیبست و درانچہ کہ اگر می فطال و وادن تہر وچ سہار و فجاج کہ دکان و دروغن گل حکمر و دینی چکانہن کفایت یارو ۔ مرکبات لازق کہ برے عصارہ بن است فصل صدار کہ یافتہ مال الشجرہ بنش ایس طرح بنجین آن و وصلہ گشت مار کچن طریش و دایو لیا خادام آمد ۔

فضل سوم در حس

۱۱۱۔ مریضے است کہ بیمار دو بارغ فارش یا بدیئے المرحوم میرش بمقتارند یا چهرے گراں بر سر زند یا آب گرم بر پاں نیز بن خوش آسپسبش ارتقاع انجبره حادۃ لنظم

5

[illegible]

نست

کشفیه شود و شربت بقرام آید پس فرود آید که یک نیکو مانند و گلاب به شش بند باشد و در آن داخل کرده که در او کشیده و یک بار بر کشش شد که در وقت گلاب
 شربت در آن نشاندن پس بجز در غیر اینست و مویانی اصل از هر یک یک مثقال صمغی رومی فلک انباشتا فلک البقم از هر یک دو مثقال در روغن بنیان مل
 کرده در آن داخل نمایند پس مشک ترکی چند و در اطفال از هر یک نیم مثقال آبیشم معطر چهار مثقال درق طلاطلول درق قهوه حملول از هر یک یک مثقال
 باک مزج کرده و یک روز به زنده و شیشه نگاه دارد و در شربت سه مثقال شربت اسطوخودوس را سکنجیان و انشاما طمید و بهشت الفنج مواد شود و با
 باغی و باغی بسیار درق شربتی اصل السوس پنج درم بنفشه یک سرخ هر یک هفت درم پس با شادان اسطوخودوس و فانیان کا و زبان قرش قهوه قهوه هر یک ده درم
 سریش شسته بخت درم سکنجیان می کند و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 در سکنجیان بلقی بدست پیستنی مستعمل کرده و جدا بیدستر و غرول و ساداب بری با سرکه و فصل در روغن سوسن آینه طلا کنند و که در روغن سوسن و در سه جلد بیدستر
 ساینده آینه مایه نافع و عطرولس - نافع سکنجیان باغی بدست پیستنی - سر به چند می رسد با یک ساینده و پیستنی و منند و مصلحه آینه و سرخ و در سکنجیان و فانی و
 صحراب و بهر دو ذکا فی نو شادان یک درم تا در قهوه مویانی بجز در روغن سوسن هر یک سه درم پوست پرتغ که بر سر بجز سرخ غرول سفید هر یک پنج درم اصل آبیشم و باک کار مملو
 تفرقه کنند و در آن باغ فانی و انشاما طمید و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 سکنجیان باغی بدست پیستنی مستعمل کرده و جدا بیدستر و غرول و ساداب بری با سرکه و فصل در روغن سوسن آینه طلا کنند و که در روغن سوسن و در سه جلد بیدستر
 اندک از زبان شاه تر و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 درم بهر اما سوسن آینه مایه نافع و عطرولس - نافع سکنجیان باغی بدست پیستنی - سر به چند می رسد با یک ساینده و پیستنی و منند و مصلحه آینه و سرخ و در سکنجیان و فانی و
 طلیح گرم را بر روغن سوسن و در سه جلد بیدستر و غرول و ساداب بری با سرکه و فصل در روغن سوسن آینه طلا کنند و که در روغن سوسن و در سه جلد بیدستر

معجون جد و ارس - محب بر سکنجیان حادث از بدروت و رطوبت به و در فانی و مویانی و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 از هر یک یک مثقال صمغی رومی فلک انباشتا فلک البقم از هر یک دو مثقال در روغن بنیان مل کرده در آن داخل نمایند پس مشک ترکی چند و در اطفال از هر یک نیم مثقال
 آبیشم معطر چهار مثقال درق طلاطلول درق قهوه حملول از هر یک یک مثقال باک مزج کرده و یک روز به زنده و شیشه نگاه دارد و در شربت سه مثقال شربت اسطوخودوس را سکنجیان و انشاما طمید و بهشت الفنج مواد شود و با
 باغی و باغی بسیار درق شربتی اصل السوس پنج درم بنفشه یک سرخ هر یک هفت درم پس با شادان اسطوخودوس و فانیان کا و زبان قرش قهوه قهوه هر یک ده درم
 سریش شسته بخت درم سکنجیان می کند و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 در سکنجیان بلقی بدست پیستنی مستعمل کرده و جدا بیدستر و غرول و ساداب بری با سرکه و فصل در روغن سوسن آینه طلا کنند و که در روغن سوسن و در سه جلد بیدستر
 ساینده آینه مایه نافع و عطرولس - نافع سکنجیان باغی بدست پیستنی - سر به چند می رسد با یک ساینده و پیستنی و منند و مصلحه آینه و سرخ و در سکنجیان و فانی و
 صحراب و بهر دو ذکا فی نو شادان یک درم تا در قهوه مویانی بجز در روغن سوسن هر یک سه درم پوست پرتغ که بر سر بجز سرخ غرول سفید هر یک پنج درم اصل آبیشم و باک کار مملو
 تفرقه کنند و در آن باغ فانی و انشاما طمید و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 سکنجیان باغی بدست پیستنی مستعمل کرده و جدا بیدستر و غرول و ساداب بری با سرکه و فصل در روغن سوسن آینه طلا کنند و که در روغن سوسن و در سه جلد بیدستر
 اندک از زبان شاه تر و بهر ما که می خساند و بجز شادان و سه طل مشکو و شربت سادانه ازده درم تا پزده درم آب گرم بپزند و صفا و که
 درم بهر اما سوسن آینه مایه نافع و عطرولس - نافع سکنجیان باغی بدست پیستنی - سر به چند می رسد با یک ساینده و پیستنی و منند و مصلحه آینه و سرخ و در سکنجیان و فانی و
 طلیح گرم را بر روغن سوسن و در سه جلد بیدستر و غرول و ساداب بری با سرکه و فصل در روغن سوسن آینه طلا کنند و که در روغن سوسن و در سه جلد بیدستر

فصل دوازدهم در مایه الخویلیا

واک فزیدظنون است بسوسه خوف و فساد و تبش باد سود است یا مره سودا که از احتراق اعطای حاصل شود آنچه از غلبه سودا و احتراق آن افتد یا آنکه لایه سوداوی باشد و آنچه از احتراق خون یا صفرا حاصل شود یا آنچه از احتراق بلغم بود یا آنکه لایه بلغمی که گندید پس اگر کرم ممکن باشد مذکور در لغت باشد علامت آن از افاد فک و دوحاس و دیوسه سده بود که یک چیز که سوسه و فزید رنگ چشم و رخسار سیاهی و بطور صغر منقب و رفت بول بود و آفتابا تقدم میرداری و فکر مضط و کثرت تناول اشیا عاده ضارده و دلم غنچون سیر و پیدازگندنا و جوداکن نیز از علامات است و اگر آفتابا لایه و دیمام بدن باشد زفا شکس سیاهی و لاغری بدن و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا یا جیون نمک سود و باد بخان و انداکن وصلابت و اختلاکات منقب و صفاتی قاروره بود بهر حال عبادت بلبلج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که عبادت این در ابتدا سهل و در انتها مشکل بود و از برکت صاحب این مرض تقوی و انقباض و استراحت و تقویت قلب و دلم و تنویم بلغم ترین اشیا راست و تزییب هوائے خالصه و ریاضین عطریه در خانه ریختن و بویایدن در خانه و ملاک طبیعه و حرانیدن اغذیه مرطبه جیه اغذیه او صغیر مصغه خون مخربه سودا و بردن تمام پیش از اغذا و یک نیم گرم بر سر ریختن بهترین تدارک است و آفتابا تزییب سوطا و شربا و صفاتی استخین زیاد و بایده نمودار و آجین لغم الوب است و کذا اغلب لبن بر راس و ملاک پیه یا کمان نیم گرم کرم تجیب است و از کثرت جلع و لغز نشه و از اغذیه کسود ارا زیاد و کدرمانند عس و کرب و کوششت خشک و از حرلیت و دلم و نشه یا کجمنت احتراز و اجتناب ضرور است و آفتابا چرخه که در اکن قبض و غصه و صحت باشد و یا بالعلل گرم و سرد بود و چرخه سیاه و حتی که خورده هم درین علت مضرب باشد و مسهر و عدت و تعقب و جوع و عطش نیز مضرب بود و بهر که فساد طعام خصوصاً حموضت فاسد معلوم شود و ختم کنند و جوارشات معقوی فاسده مره خوراندند و از ادویات طعام بالاسطه طعام فاسد نیز ببرد باشند

حمیرہ آبریش از میوه های شیرین و دیگر میوه های که با میوه های نافع است و در فصل خفان خواهر آنکه و او را **المسک** بار و معنای اصناف شیرین و
 مزاجی بخورند تا چنین در ارض غنث نفس در سواست خفان فار و مزاج با میوه های که از احتراق خون و معده را باشد مراد باشد ناسفته که با شمع گل سرخ طباخ شیرین
 سفید کشیده رنگ مشرق خمر و مشرق سید حرق منسول در رنگ شق گل کاو زبان ابریشم معرق هر یک پنج مثقال گل ارنی منسول زعفران و کوبنی هر یک سه مثقال
 گل خیلو فرد مثقال شک یک مثقال عطر شرب و مثقال ورق طلا و ورق نقره یک مثقال نبات معین و دو چند آب سیب شیرین از مثقال آب انار
 شیرین از مثقال عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه مثقال جوهر ابرار بر سنگ ساق و با گلاب صلیا کرده باقی ادویه کوفته بجنه و آب و عرق و نبات و البقره و
 مرطب سازند و بچشم نمون کنند که رسن و در مثقال یا قوت را می و در دو بار المسک و اطل کوم و اطل بسیار یافته و آینه کنند که اگر خواسته باشند و شک داخل کنند
 و بلبه را کنند که میوه های غان صاحب میوه را باند که درین صورت آن را دو بار المسک نوان گفت بکه مناسب است که آن را دو بار العنبر نماند.
دو بار المسک که در مریض با میوه های که احتراق معده ای بعد است خفان صفت تبدیل مزاج بکار آید از میوه های در فصلان مرغ جز و شک نیم جز و دیگر باید
 نیم کشیده و مشط طباخ شیرین و تخم بنیان ابریشم حرق مراد باشد ناسفته هر یک یک جز و سوبق سیب شیرین سه جز و با سچند خند میوه سازد و مرطب است و در دم با ده دم
 شربت سیب شیرین و او را **المسک** حار معمول این خاکسار در میوه های که سوداوی و لبنی و نافع از امراض خفان و فلفله و لغوه و صرع و غنث نفس و
 است و قار و از امتلائی و معوی قلب است و معده را پاک میسازد و نفث را طوبت از آن می کند و چنین است بر معنی غذا از نبات و در فصل عرق میوه
 ناسفته که با میوه های که در دم ابریشم معرق شش در دم بن مرغ بن معین سبیل العیب سافح هندی قانده قرضل از هر یک پنج درم است و داخل و اطل و بخیل
 از هر یک چهار درم شک سرشته غسل خنیک یک از خار و ابریشم را معرق نمائند که مثل بنابر گرد و پس جوهر خوب صلیا کرده باقی ادویه کوفته بجنه با غسل بشیر شربت
 نیم مثقال و بعد از دو ماه چون بهر دوا چهارم حصه آن بیا میزد و در عین افعال مخصوصا در دفع سحوم و ضحوت و غلاط اقوی خواهر بود این از شرفات حکیم الملک است
دو اسهال یا شولیا - از نبات است و فکله اطرین ملطیف و دوا هر روز بخورند و در وقت کاو و بر سر بالند و مار آبجین اثلج العالجات است و بعد هر هفته
 سنا را یکی بسپاه کند و درم انیسون یک درم با مار آبجین در بندن تقویه سودا از اعماق بدن بطور برسد - **ایضا** - که برلے با میوه های خفان و حریب
 نوشده درم الیون و در شفت رطل شیر تازه فسیا نیده با پانزده مثقال یک بنجین بنوشند و تا یک هفته بعد ازل از مر و انضر - **و او** اسکندرز
 میراث الطای است هر صبح یک قیراط بنقد هندی بانک شک خالص در روغن کاو و تازه حل کرده معوط کنند و در هر هفته یکبار بار آبجین و انیسون و لایق
 سائیده هر کدام یک مثقال و یک بنجین طبع مالمایم سازد و هر چه گاه پنج درم سچل با پانزده درم قد معین و سی درم گلاب در بندن **دو اسهال** و نافع
 از بنیان و الدرم حرم عرق بادیان تند مرق اول نیم شیشه گلاب تمام اول نیم شیشه قرضل یک دام و در شیشه کرده در آفتاب بگذارد بعد چند روز در سه دره
 بنوشند **ایضا** - آب انار شیرین یک آثار پنجه در شیشه کرده و یک دام قرضل و قدری جوز افروده در سرگین اسپ دفن کنند بعد سبت روز به آواز
 قدری در سه دره استعمال نمایند **و او** اسکندرز - **مراق** که آرد و بنجای و در مطروین را در یاج معده با غسل اخراج کند و براسه نزل و ضعیف
 هضم نافع مصک یک ماشه سوده بنجره کاو زبان سرشته بوق نقره یک عدد و بنجیه شیره انیسون دو ماشه شیره خیارین شش ماشه عرق کاو زبان
 یخ قندهار عرق بادیان پنج توک شربت بنفشه یک نیم توک گافند آفتابی یک نیم توک **ایضا** - براسه مراق انجره با لبه و بنجره ابی با لبه عربی بوق نقره چیده لک
 بیدانه عقیات گلاب عرق کبوتره شربت بنفشه براسه تقویت و ملع و ترتیب سحطا شیر در نترن و ماش کف با از تخم شش و تخم مگ بشیر کاو سوده ملع
 حریب است - **ایضا** - براسه مراق و سودن معده - کشش نیست ماشه در گلاب چهار توک و زکریه معج یک یک بسر سوزن بر دوا شده بخورند و گلاب
 بنوشند - **ایضا** - براسه مراق با مطو نبات دمان و عرق میوه معده و اندر هبل طباخ شیر یک یک ماشه سوده بانک مرطب یک عدد مرشته بخورند و لایق
 عرقیات شربت بزدرنی دو توک و بانک چهار ماشه پاشیده بنوشند - **ایضا** - مراقی را که در معده در آخر سهتم بوده باشد بادیان خطائی دوا ماشه
 سوده بگفتند آفتابی توک مرشته بخورند و عرق بادیان ده توک بنوشند - **ایضا** - انیسون یک ماشه سوده با گافند آفتابی توک مرشته عرق بادیان
 ده توک بنوشند - **ایضا** - براسه آرد و عرق شیرین و در سوا دی مراقی از ضعیف با نفع نوشه و سودا عرقیات شربت بزدرنی و سفوف معمول
 شک اندرانی بهر که در روز رنگ و کشش و طباخ شیر دوا و دانه دهند - **ایضا** - براسه کثرت آرد و عرقی از مراق معصودی گافند بنجره شربت
 بیون مرشته بخورند و لایق شیره دانه هبل دوا ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توک نبات توک بنوشند - **و او** اسکندرز مراق برلے با میوه های غان

عاجت علی الوسم شربت سادر شربت ابریشم از انضراع حکیم معتد الملک میفرماید که کعب اشربه در پیشم از برشته یاجو یا نان میباشند لیکن این نسخه اقوی از نسبت
درین فصل و نیز مجرب است برائے نفویت سر و دل و قلب و کبد و نفویت جمیع بدن و باه ابریشم خام از پیله جگر کرده چاه شغال و در کباب و عرق گاؤ زبان
عرق پید شک عرق باور بنجوبه عرق و ادیبی عرق فرخ شک از هر یک یک رطل سه شبانه روز بخسایند پس جوشانند تا نصف رسد و ابریشم را نیکو مالند
و میشاگرد و عرق را در شیشه شکار انداختن بجای آنکه شیشه پوست پیله گاوی پرست زرد و تریج در شک شیشه فرخ شک باور بنجوبه گاؤ زبان گل گاؤ زبان
پرست پنج گاؤ زبان گل سرخ گل نیلوفر از هر یک پنج شغال در بناد بهین سرخ بهین سفید در و جعفری شیر اوقا قلجی بر صندل سفید گلاب سوده خود دهنی
از هر یک سه شغال ابوداریم کوفته با ابریشم مزه و در دوسم آب عداوان جوشانند تا ثلث رسد صاف نموده قد سفید یک من عمل منقعی شربت سب
بشیر شربت به شیر شربت ریاس شربت میوه شربت میوه شربت گاؤ زبان سوده شربت باور بنجوبه سوده از هر یک نیم رطل داخل کرده عطار را نیز داخل
نمایند و باقی ملایم بهیزند تا بقوام آید پس عصاره شربت شک ترکی و عطران از هر یک یک شغال در آن داخل کرده در شیشه بجاوه دارند شربت شیشه
دوم شربت گاؤ زبان رابع یاجو یا دوسم و دوسم سودا و صفوان گاؤ زبان سی درم گل گاؤ زبان گل سرخ گل نیلوفر گل سرخین هر یک پانزده
درم انشودان باور بنجوبه پیلشک اسطوخودوس هر یک دو درم تخم فرخ شک سافج هر یک دو درم قد سفید سه چند گلاب بقوام آرد از معمولی شربت
اسطوخودوس در صفوان مواد سوداوی و عینی مخصوص مراد و مانی نفع بسیار دارد و این شربت در کسان نوشته شربت برائے یاجو یا
مراتی ارایض است و متغیر عرق کاسنی پنج با دیان تخم پزده هر یک سه درم مغز تخم فاریان مغز تخم تربنه هر یک ده درم با دیان شامشک شامشک
درم شک سفید نیم آفتابا لبون نیم پاؤ شرباب که مران را نافع است برائے مطب انشودان چهار درم گاؤ زبان اصل الیوس هر یک دو درم گل
سرخ بنفشه عنب الشلب اسطوخودوس پهلج هر یک یک نیم درم باور بنجوبه پوست ترنج سنبل العلیب هر یک یک درم قد سفید سه چند شربت
صاف یک کوزه عرق گاؤ زبان ده کوزه تخم فرخ شک سه ماش پاشیده در بند - شربت انشتین صغیر یاجو یا سه مرانی را نافع بود و جهت منفع
معدده بار و دوسر القین نیز مجرب است سنبل العلیب دو درم تره سفید فاریون هر یک چهار درم انشتین ده درم گل سرخ بست درم جله راویا
رطل آب خیسایند جوشانند تا ثلث رسد صاف نموده با مده بست درم قد بقوام آرد و صاحب تخم فاریون را مضمون کرده و گفته که اگر تره بهشت درم
و سنبل چهار درم کند اقوی گردد و شربت وینار که مجیر نافع از برائے امراض کبد و برائے یاجو یا مراتی مقویه های شربت بعد از قصد داده بهار الاصول
بهترین تره است منقول از علاج الامراض تخم کاسنی مقشده درم مارا زیا نه پنج درم ج کاسنی پانزده درم پوست یاجو یا دیان هفت درم و نیم گل سرخ پانزده
درم گل نیلوفر گل بنفشه گاؤ زبان انشتین اسطوخودوس از هر یک چهار درم پهلج شسته تره بنوعی شربت درم سنبل العلیب یک درم جله راویا یک
هفت شغال تخم کثرت و کرمان سبده و ج شغال جله را و در رطل آب خیسایند صبح جوشانند پس در رطل آب جله راویا یا دیان و یک من قد سفید در آن داخل
کرده بقوام آرد و رطل درم بریندینی در آن داخل نمایند و بیضه پانزده درم شامشک درم شامشک و جله و از عنب داخل کرده اند مقدار شربت از آن
ده درم شامشک درم آب نیم گرم صفا و که یاجو یا سه سفرای و سوداوی را نافع است و فصل سرسام گردشت صفا و که یاجو یا سه مرانی بعد از نفع
و در مصطلک گل سرخ انشتین سنبل العلیب اسامون حدیثه بود و میندیشی ریزه کرانی انشودان تخم کثرت کثرت کثرت بخت بک صفا و که یاجو یا سه مرانی
صاف نموده در شام گاؤ انداخته که دکنده اگر تخم گدازد از چینی زر نازا صفا و نمایند الشب است و گاه از این صفا و مصطلک گل سرخ اسامون سده و
نموده و بجای آن الکلیل الملک یا لون برگ تمام اضاف کرده وقت خلوص معده از طعام باز معده لظول کرده میشود برائے تخفیل یا باور مراتی مفیده
اند طلاء جهت افتخاف مراتی از ایمان است و منقول در در مصطلک یاورن گل طلا نمایند عرق مخترع و عمل حکیم شریف خان صاحب ستوی دل و دماغ
گل کیشی یک عدد گل سبوی گل گاؤ زبان هر یک دو کوزه گل نیلوفر کثرت شرباب هر یک نیم پاؤ شرباب و کاب تر کنند ده آفتاب عرق کشند و دوسر حرارت مزاج
کا و فیصدوری و طباشیر هر یک بقدر مناسب میفرمایند یا این عرق را همراه قرص کا و فاریا یا شرباب تمایل کنند و در حملی نزن سبوی و گل گاؤ زبان هر یک چهار
کوزه نوشته و گل سرخ سبزه یا سنبل هر یک چهار کوزه عرق نیلوفر کثرت تره بنوعی شربت درم سنبل العلیب یک درم جله راویا یک درم قد سفید ده کوزه
گل گاؤ زبان یک کوزه اسطوخودوس انشتین در بناد بهین هر یک دو شغال شامشک ده کوزه باور بنجوبه پیلشک شسته در و جعفری شیر اوقا قلجی گل سبوی از هر یک
بر نیم پیلشک کاسنی شربت شک نیلوفر سبزه و صاف درم و صفا و که یاجو یا سه مرانی عرق آفتاب عرق کشند عرق پیلشک و ان سودا و شوی دماغ و جواس از
صغیری پوست پیلشک در و پوست پیلشک کاسنی شربت هر یک نیم شامشک پیلشک کاسنی شربت هر یک پاؤ آفتابا و اسطوخودوس سافج گل سرخین

[illegible]

صاحب خدمت گشته که در تقویت قصب و تعدیل مزاج از عجیب الاثر است عقیق درق طلا ترش آب سانج هندی در بنیاد و درخ مشک هر یک یک درم و نیم
مسرخ فلفل نیم درم و نیم سنفید هر یک یک درم و نیم لاجورد لعل کبریا نیلوفر سدرک کشتی بزرگ تخم گل خود قوامی پوست ترنج کا کوز بان همین مسرخ کاند
پیش تخم کتان با بریم سوسن که در قشر آب هر یک سه درم و نیم مرادیه نافع طباشیر گل مسرخ هر یک کشتش درم و نیم و کله پوست پنبه شربت به هر یک
به جز درم کباب سنگ طبرزد و شربت سیب آب انار شیرین هر یک سی و شش درم طباشیر کبریا و جگر نروا با آب و شربت و شکر هم از جهت قوام
و هند و ادویه با یک سانند جیش شربت از یک مثقال تا دو مثقال مفرح یا قوتی معتدل حجب است بر مله اقام با نیلویا و خفطان سوداوی و
منافع بسیار دارد از اینست یخجم ملوی خان مرحوم - یا قوت رمانی مرادیه یا سسته کبریا ستمی زیر مهر و خفطان ابریشم مقرض درق نفوذ محلول از هر یک
در مثقال لعل بخشی درق طلا محلول از هر یک یک مثقال لاجورد و فلفل جگر امسی فلفل از عطران غلبه شرب مشک جمیع از هر یک یک مثقال و نیم
گل کوز بان برگ کوز بان پوست کوز بان از هر یک چهار مثقال ترنج مشک با نیلویا و نیمین درون عطرانی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید نیلویا
قافله کبریا نیلوفر فلفل نیم درم مسرخ تخم فلفل و شربت از هر یک سه مثقال کله شسته پوست پنبه کانی و در خشک شسته از هر یک دو مثقال تخم فلفل شش کشتی شش مسرخ
مسرخ کله از هر یک پنج مثقال فلفل مسکه نارنگ اندک تخم ترنج مشک تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال و نیم شربت سیب شربت انار شیرین
شربت آب کبریا کباب عرق میدشک عرق کوز بان عرق چهار عرق پنج از هر یک شش مثقال نبات سفید فانید سحری از هر یک یک درم و نیم مثقال
عسل سفید مصفی است و قح مثقال بیست و مرتب سازند و در ظرف چینی ریخته و در روز استعمال نمایند شربت یک مثقال - مفرح یا قوتی
و دیگر معتدل - نان است از مله نیلویا از علاج الامراض - یا قوت مسرخ یا قوت رمانی یا قوت زرد لعل پرنشی زرد و کهنه شیب سبز یا نو مهر
معدنی خفانی مرادیه یا سسته از هر یک چهار مثقال کبریا ستمی لاجورد و فلفل از هر یک دو مثقال ابریشم میخس سه مثقال تخم ترنج مشک پنج مثقال
فلفل شش مثقال پوست بیرون پسته بادرنجبویه گل نیلوفر عود قدامی غلبه شرب بهین سفید از هر یک چهار مثقال شیر کله شسته پوست پنبه پوست طباشیر کانی
از هر یک دو مثقال صندل سفید عصاره زرد شک از هر یک با نزه درم و نیم یا سینی پنج درم با درج سانج هندی بسبب اسطوخودوس بهین مسرخ زعفران
از هر یک دو مثقال طباشیر سفید پنج مثقال مشک تبیی دو درم درق طلا محلول درق نفوذ از هر یک چهار درم خفطان کبریا از هر یک سه درم شربت سیب کله
رطل شربت حاضر یک رطل کباب چهار رطل عرق کوز بان عرق میدشک از هر یک دو رطل نبات سفید دو درم و نیم جویع ادویه و عسل سفید مصفی نصف وزن
نبات بقانون مقرر ترکیب نمایند شربت یک مثقال مفرح حار ساوه معمول با نیلویا سوداوی و بلخی و دلال خفطان و دلال ضعیف دل و
معد و دلال است محد زرد و فلفل سبیل الطیب مسکه اسارون زرد زعفران از هر یک سه مثقال بسبب قافله کبریا و صغافر جوز و از هر یک و احد یک
نیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل هندو مثقال علی لرم بهر شد خرداک نیم مثقال مفرح شیخ بوعلی یکیم مومن گوید که فی الواقع ترکیب بسیار شریف
است و مکرر حقیر و الدار مرحوم تجربه نموده اند با ندر که قشره در زردانی و کی موافق جمیع امراض است و جهت توفیق سوداوی و انواع با نیلویا و فلفل و
شفا و تقویت احتضار رئیس به عدل و جهت تأمین و اکثر امراض معد و خفطان بغایت نافع است مرادیه کبریا بسند هر یک یک نیم درم ابریشم
مقرض سلطان نهری سوخته هر یک یک مثقال و یک دانگ گاز بان پنج درم درق طلا و دانگ تخم ترنج مشک تخم بادرنجبویه هر یک سه درم بهین
سفید و مسرخ خود هندی جگر امسی شسته لاجورد و فلفل مسکه سینه و در سینی زعفران دانج میل قافله کبریا به هر یک یک مثقال افیتون و نیم درم اسطوخودوس
سه درم هندو از شش یک مثقال دانه با نزه نشود بیش زرد نیا و دو مثقال کندن درون و دو مثقال تخم کاسنی پنج درم مسرخ تخم خیابین چهار درم ترنجبین ده درم
گل مسرخ چهار درم مشک دو مثقال کافور یک مثقال غلبه شرب یک درم منیل هندی سانج هر یک دو درم عسل سفید سه درم ادویه بدستور مجرب سازند
شربت یک مثقال بدجمل روز استعمال نمایند و در آنجا که حار است غالب باشد زعفران و مشک هر یک نیم مثقال کنند و افیتون موقوف دار
و عوض آن سسنداری چهار درم و شل آن شاه شرو بیفزایند و درم گل مسرخ و هشت درم تخم خرفه و پنج درم طباشیر و یک درم تخم کاهو
سه درم صندل انصاف کنند و باقی ادویه بحال خویش دارند و در مزاج بادربسا به پوست ترنج عود بلسان و زنجبیل فلفل هر کدام سه درم نیمین
و دو مثقال بر اصل ترکیب بیفزایند و کافور نیم مثقال کنند و صاحب مزاج گرم نصف شربت آن را با یک مثقال طباشیر و قدری کبریا به جز و دوا و در
مزاج سرد و شرب است از آن با دانگ از عطلیت تناول نماید و تجویع علی در شرح قانون سه نویسد که من با من مجنون بهترین الاماچ نموده ام که با آنجا
شان از غایت دشواری و خجرا میاشد و بود و در شربت معتدل یک مثقال یا قوت رمانی بیفزودم و سخت فائده دیده شد و مرعین از نو میدی با اصلاح آید

شده هر چند بعضی رفته شد و دوسه دست اجابت شد حال بیزاری سر و معده بدستور و شکوائی اشتها بود و بعد از بخت گل سرخ هر یک شش ماشه اخیر زنده
و از تخم کاسی کوفته شش ماشه بقرن شاخه و دوازده قوطی جوشانده گاشته آفتابی سه قوطی چهارم روز و سنا میکی نه ماشه چرسا و شان چار ماشه و انیسون شش
ماشه افزوده چهار بار اجابت شد گفت منفعت و طعام برده گران سه نایه منصفه سوده یک ماشه بگفته آفتابی دو قوطی و عرق بادیان پنج قوطی گلاب دو قوطی و قوت
کرد و بعد از منصفه پوست ترنج شناع خشک هر یک دو ماشه گل سرخ چهار ماشه و گلاب جوشانده گاشته آفتابی گفت نفع کم نمیشود و عود غرق سوده افزوده شد
منصفه قوت بود و بعد بلین سابقه ایضا منصفه دو ماشه و سنبلیطه یک ماشه کوفته بگفته آفتابی قوطی سرشته تناول نمایند و بالایش عرق بادیان
عرق عنب الثعلب هر یک پنج قوطی شربت بذری دو قوطی و دوم روز سنا میکی چهار ماشه افزوده شد و بجای شربت بذری شربت زلفا دو قوطی نموده شد

فصل سیزدهم در کابوس

کابوس را غایت و یا نوم نیز گویند و آن مرتبه است که آدمی در خواب چنان خیال کند که چیزی سنگین بصورت آدمی باشد و دیگر بآل آفتاده و او را بر سر فشار و پس نفس
آوردن شود و طاق جنبش و آواز دادن نماند و پیش ارتفاع بخارات اخلاط غلیظه است بسوی دماغ ضعیف و یا بر سبیل سردی شدید و فتنه و حالت خواب
بدماغ و طاقش اگر داده بخارات خون باشد سرخی بدن و چشم و خیل پشیا و سرخ دال حالت شاخه او بود و اگر ماده بلغم باشد سستی بدن و کندی حواس و کثرت آب
دین و خیل منصفه سپید یا سبز مکرر گوئی دم و اگر سودا باشد از کثرت قوطی و خیل تاریکی و سیاهی دال حال عالی نبود و آنجا که رسیدن سردی بسبب بودار
است با سردی بر سر مکرر خواب و بعد غلات مذکوره دریافت شد حلق آن تغذیه است حسب ماده و قوت و دماغ غنی بخور مثلاً در دوسری فتنه خیال و باطلین
و جبات سابقین و تقیل غذا کنند و سهل و دین بدستور و صمد و دمی گذشت و در غنی و سودای فتنه مهر و اندیشه و صوب آل نمایند بطریقه که در فصل لغوه و
اینها مذکور است و قوت دماغ و تقیل و بجز مکرر و المیدن و در تبیه اسامی منید بود و آنجا که سردی فتنه باشد المیدن در غنای گرم چوب روغن بابونه و مرزنجوب
و صواب و منصفه و افزوده گرم بر سر و بعدین و دماغ غلیظه خشک و غیره و در امیر کیم در صمد و بار سوده و جز آن مکرر مذکور شد که اینست که با جلد در بره پیرای مرض
حالت فتنه تبهرع و سکت و بفران نماند

مفردات

در کابوس بعد از فتنه غرق استخوان مرغ صلیبانی سوخته سه ماشه یا نبات تا یک هفته خوب است و همچنین اسطوخودوس و میگر با در بخوبی سه درم سبل تا م شش است
و میگر که کربن و بجز الف و یا تخم ترب مطبوخ با کبچین منصفه و یا پازر دس و آب گرم یا لید بر لک کابوس یعنی نافع و میگر بر لک کابوس و دوی آب
آلو بخارا و قره بندی و آب شاخه و بادیان و کبچین و راد اسل و هر چه خون مار قین کند لعل آرد

مرکبات

دو اس که کبچت کابوس نافع است از قاری بعد فتنه با سلیق شاکلی پنجم نیمه سیاه و دوم جوش واده صاف نموده یک گرم بپوشد بده و بپختی که کند و پس
از آن چون کوبه آرد بجزند و واس که بر لک کابوس نافع است و فصل سرد و دود و اگر گذشت ضما و در کابوس که از سردی فتنه بود و دوار و قول و صندیه و ستر و لفظون
مانند آنکه عصاره سرخ کند با سرکه و فصل آفتابه و فتنه و طوط و عرق که در کابوس یعنی بعد فتنه یا که باری است که در صمد و بار و سر ساقی و صرع و فانی فصل
مذکور است و عرق پلیمین و عرق شرف خان که بر لک کابوس دوسری و صندیه و تبیه امراض سرد و قوت معده و جرب و فصل ایونیا که گذشت که با در کابوس جرب
است حسب الخ و پنجه و ادب النیل صندیه اردن که در لک لک لاهوری چینه و در پاچه قوی است و در فتنه شمع صناعان تر نموده من آرد و جیحون پلیمین سهل از سبیل
میگویند و یحسان صاحب مرحوم نافع از بر لک کابوس با دماغات از غنم و سودا و جرب است پوست پلیمین کافور زیاده و در جوبه و انیسون و سبیل و سبیل از هر یک
هفت مثقال انیسون دو قوطی و قوت یا صاحب بلان از هر یک مثقال نادانیا و عود هندی بزرگ صواب بزرسیه ایوس از هر یک و مثقال سبیل یک مثقال فزین و مثقال گاشته
شسته مثقال اصل منصفه یک صمدی مثقال گاشته در گلاب و عرق و از پی از هر یک نیم تر بزرگ عود خوب یا لید و جوشانده و یا لید و غسل با صاف نموده دال و افکود
بقره آرد و دود و را کوفته بچینه بر وزن بادام شیرین است مثقال جوب نموده و آن بر شند و در ظرف چینی نگاهدارند و شربت و دوم و اگر غیر شرب و خشک ترکی از هر یک دو مثقال
مثقال دال نمایند و دیگر و دواتی و جیحون که در کابوس یعنی فتنه پوست پلیمین کافور شسته اصل السوس از هر یک نیم درم منصفه و از پی از هر یک یک درم تر بر صوف و دوم و تبیه

چهار درم کنند حکمی یک درم و نیم او بر کوفته خسته بر وزن ادا م یا که چوب کنند و در سپید شبنم صاف بر سرشند و هر درشش درم بنار بزرگ می کشند کابری یعنی پیش از بسل کن آن که درون مینداست کمر شیت و تخم ترب بر شایه صاف کنند و غسل و نمک آهینه بروشند و نه کنند و کنکاسه نمون بجز انعی و نمک مسنگ منید +

حکایات

خشنه ما کابری دوی مثل مرانی که اکثر پیشش بدن میشد و بیفتنجات عذاب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاه پسر و مرز شسته گل بنفشه کا و زبان انیسون نج کاخی سنانکی جو شایه مغز فلوس خیار کشید که کشته خنای در وزن ادا م بمده قریه بر سل عذاب چهار دانه بر وزن ادا م بر وزن صاف نموده شیره تخم خیارین هفت ماشه خربت بنفشه و دو تدر قاشق چهار ماشه داخل کرده دادند باز یکسکه خیارین کا کاسنی **الیهضام** کابری یعنی رنگ شب و هشت سه خورد و گلخنده سه شد اول اطریفل بجهت بجزارات مغله و لونه روز و درم اسطرخودوس سوده روز و سیم یا بعد صلیب سوده با نشفتجات بر سر و بر سل واد منجاق شد و فرمود که پیش ازین چهار رسال نخستین در سهیل داده بودم الحال این شاه نژده رسید بهب صحت سن غلام و در کابری آب و دانه نامیده واد **الیهضام** چندتا صفا را از مصاصبت مصر صین که بوس شد بود و نمیدانست که یک ماشه صلیب یک ماشه سائیده و در شکم که تولد آهینه خورائیده بالا پیش عرق اسطرخودوس هفت تولد شربت باور بنجوبه و دو تولد نوشا نمیدان تا بهل روز و شاتر و فشا کباب و طربا بانان توفی داد و صحت یافتند و بجای آب عرق باور بنجوبه +

فصل چهاردهم در صرع

وای صرعه است که آدمی پیش از بیدار شدن در دست و پایی که کرد و در اضطراب کند و پیش سرده غیر تام است که از غلط یا بخار یا کینیت سیه و بلبلان و بلغم و بملای اعصاب عارض گردد پس اگر داده و سه و دروغ شود و صرع دماغی خوانند که در مده بود و صرع صدی گویند و اگر در دست و پایی بود صرع لطیفی نامند و او که در دست و پایی در اکثر غلظت باشد که سوده و بسبب شدت صرع غیر از دو و غن صرف مانده صفران باشد که صرع آرد بکجالت خلن سودادی و بلغمی که اندک سودا و بلغم در اکثر شفت ایل علت شود و چون ایل درین صرع تنقیر غلط برات واد را و بجاست سابقین و رضه صاف سیاه و رسیب و تقویت و بلغم و ضم جوامع و مزج از اضطراب مناسب و صرع را لازم است اجتناب از خرم و افلاطین غلظت شکر گشت چهار پایه و دس و از علویات و دسوات و لبنیات و البقل بلغمی الاغذایش شلغم و ترب و کرنش و فطر و فاکر طبعه مثل سبب و فطر و از اشیا بر خیزد و بچوب گندنا و سیر و زیاده و فزول و با قلا و اصوات با لیه و از غوث و غنصب خنده و خسل آب سرد و امثال و قندهار و آب باری گوا و سر و دما و جمل و در او که و با فراط و جانی با اضطراب بر شکم سیری و فطر و آب روان و نوشستن و راجت آب و دریا بکجا و بلند و آب روان اندین و در جزیان شفاف بران و در و دلاب بخیزستن امثال و فطر و در جزیان الشی درین باب داغ دادن بر پیشانی است میان دوا و با بر یا فطر و ججات به شلوس سردین کینتین و بر ساق و در مرقاق و شکی منقل و دما و دست بجهت سرد و صرعه و صلیب قطع بلغم سید و در شکم نرمت کرد و یا در مین دارند تا زبان نمایه و علوصات و لغو غات بهل کردند هرگاه صرع را التره و شیف غلظت صرعه خود با بر که حضور از دنگ دماغ مناسب و آب نیم گرم که بر آید که دلال الغرض منی محدث به الصرع و له خسته و عطفین شده و صرعه صابیب دماغی انیسون بر نکه **صرع دماغی** وای بر وزن انوع است علامتش قدیم اوج خنده و سر است و واد نقل در سر و زبان و کدورت حواس و لزوم سدد و دار با جو و دنگ و سبکی مسده و اجابت بلغم بر عادت مبهوده و اگر صرع بکجا ناید از لزوم آفت و در سر و لغتسان عقل پیدا بوی آب اگر داده یعنی باشد تریل بل و سندی رنگ و برودت مزاج و کثرت بذاق و بسببای زجر و جلات صرع و شواری حرکت و کندی حواس و بدن رنگ دلال کنند و اگر داده سوداوی باشد قدیم فلون کا و بر کثرت و سواس و فشقان و لاغری بدن و فراط و شتابا و بر شکی طعم کرم دین بر آگ گواهی دهد وای بلغم از فنی بر دست و اگر داده دوی باشد سرخی رود بری رنگها بر آمدن غرق از خونین و اکثر اوقات شام بر او بود و اگر داده صفر اوی باشد زردی رنگ چهره و چشم و کوتاهی مدت نوبت و شدت اضطراب و وقت تشنج و بلغمی و التهاب و اشکلاط فعل پیدا بود **علل صرع** و یعنی نفیج و تعلیق ماده بیضیج گرم نموده بهل و عارض صابیب ایا ح تنقیر کنند و بعد از مابین گرم بخورند و سوطات و علوصات و عارض از غنصب حاجت بهل اگر در صرع راجعت معتدل کنند بدن را با نمک بنجیه که در انشاء دالین دست ما از اعلی با سفل از نه و ابتدا از اطراف کنند پس سر را نیز بچسبید با نمک و فشا و خوراک و گوشت تیره و در وزن ادا م و صرع و کوبنک نمایند و صاحب ملاحظه فرمید که بعد از تنقیر معجون رسیب و چون سیه الیریس با کسبچین و بعضی سینه روز واد است کنند و در هفتیک با رمان خوراک یک کوفته بهل بر سرشته یک شقال با یکجه دالک اسطرخودوس جوشانیده باشند بهند و اگر باز صرع عود کند بجماعت پس گردن کنند و قریانی کبیر و مشرود و یا خوس و یا رجات کبار جلی الای راج و نفس و بهند و اگر دوی ایا م حارات ماضی شود بچسبید الخفا ناسید و با بر بلغم

[illegible]

فضل پانزوم در سکتہ

[illegible]

نعمت را باسی نمایند که غرض و سوال و ذائق نماید **حب** که در سکت بعد از دفع باره بار از اصول بهتر است و در سده از غلبه تر به سینه ایان نیز هر کدام یک در سده طایفه کانی حب
 اقلی هر کدام را در انگ شتم شغل شیطرح هندی جانشین هر کدام و در انگ چند سیر ستریک فانگ بعد گرفته و بعد از شیر و دلب گندناحل کرده با هم آمیخته جها بقدر غایق
 ساخته بسیار شک سازند و در سبک آب گرم چند **دوان** سکه از میان است و در کله هندی بر نانک در بعضی چند شراب خفیف زده و چنگاک را در بول آدمی
 ساخته بماند که کرب است و گذشت و قریب سیاه و چند مید ستر کوفته در پی بر منده تا غلبه آرد - **دوان** که کشف آلی سکه نمن و در فصل صبر که گذشت
روغن اسفیل تا نفع است بر آن سکه و سب است و قاق و دستار چوب بر سر و هر دو سکه گون و پشت بعد از تقطیر یا اند و براسه و در کرب بعضی
 و غرق النار نیز مفید از علاج الامراض اسفیل خانه چهار اوقیه در یک من زیت السراج چند تا آن قدر که چوب برست بماند منضج شود پس خوب بماند و بعد
 از آن قاق را چند مید ستر خردل منقح فریون که یک شقال شک مجبی نیم شقال ساخته و افتاده نموده خوب مخلوط نمایند و نگاه دارند و در **روغن** که درین مرض
 و سایر امراض بارده از جراثیم الطالی است و در بین البارک موسوم قوم شای یک اوقیه قلیه شونیز هر کدام نیم اوقیه چند برید ستر سید سانه لعل سیاه و سینه
 هر کدام در هم جدا و در سندان **روغن** زیت ساخته و قطیر نمایند و بهر نحو که خواهد استعمال کنند که غلیظ الاغاث است از میان سیر و غرض می **سعو ط** تا نفع است
 از غلبه لعل که گذشت یا در سیر هر کدام در سیر شونیز خردل هر کدام دو دوا شش شک خالص هر کدام نیم درم آب کوش جها ساخته نگاه دارند و در **روغن**
 کا و حل کرده بر در سینه چکانند - **محموم** که صاحب سید را مفید بود از غلبه غریب که گذشت و لعل چند برید ستر به **بانه صفا** و بر آن سکه از شرابی گل
 سوسن است اما بخوبی چند مید ستر خردل یا حبه شونیز خردل لعل سیاه و لعل تا دایما قاق را کوفته ختیه مهر که غرض بعد تر شیدن موسسه بر سر و اصل منقح
 صفا و نماند **صفا** و جهت سکه و سب است از علاج الامراض و تحفه فریون خردل شرح شیطرح هندی نیم انچه بالسیه با سکر بچکاند و بعد از غلیظ ماس صفا و نماند
 طلله - بر سینه مطب موسیانی نماند بخوبی و شاد و در یک در سکه غرضی ساخته بر سر سکت کله زده بماند لعل است و نقالی در دو بهوش آید - **طله** که سکه را نماند
 است از کانی و قاق در وی خول چند برید ستر سادی کوفته بختیه بر سر که کهنه سرشته بر سر مخلوق سکت طلله که سکه **سک** است و در فصل فایح خواهد آمد
 و **نخود** که سکه بعد تقطیر میسے آید با یانج و حبه قاق و خردل و غرضه و زید و یک سکه غرضه که سکه تا نفع در فایح ذکر یابد که **مک** و تا نفع از براسه
 سکه از شرابی لعل بهل بواجب با سیر سادی کوفته بختیه بر سر که کهنه سرشته بر سر مخلوق سکت طلله که سکه **سک** است و در فصل فایح خواهد آمد
 تا نفع در فایح خواهد آمد **معجون** که صاحب خانه و سکه از جراثیم و سینه دار لعل و اسفیل با سیر هر کدام در سیر ستر سید سانه لعل سیاه و سینه
 منضج مغز ملنزه هر کدام در سیر چند برید ستر شتم غرضی هر کدام در سیر ستر سید سانه لعل سیاه و سینه دار لعل و اسفیل با سیر هر کدام در سیر ستر سید سانه لعل سیاه و سینه
 که صاحب سکه را بهوش آید از علاج الامراض و ذائق کانی و قاق در وی خول چند برید ستر سادی کوفته بختیه بر سر که کهنه سرشته بر سر مخلوق سکت طلله که سکه
 که در سینه فریون حل کرده باشد **حب** نماید **لقوق** که بر اسه سکه مفید و در فصل صبر که گذشت **نشوق** بر آن سکه و سب است از علاج الامراض و ذائق کانی و قاق در وی خول
 و در پی سبیل الطیب کوفته بختیه بر سینه و بانه و حبه آینه است و شافان نماید **لقوق** - که سکت را مفید است و از کانی و قاق در وی خول چند برید ستر سادی کوفته بختیه
 شرح ستر کلیل الملك با بونه قوتی سبب حاشا جمله سادی بچکاند و بر سر برنده و در قاق و لعل آن را بر بارش دارد و **وجو** که سکت و در سینه و در
 مفید از بعضی شنبه که ذائق سبب چند برید ستر و صلیب اسطوخودوس کوفته بختیه با بارش جالیوس و در پی بارش بختیه حل کرده در لعل بریزد **الضحا**
 محضه در پی باب مجرب و در الک با غرق با در پی و در کانی و در لعل چکانند

فصل شانزدهم در استرخا و فایح و لقوق

به انچه ستر خاست شین غرضه است و سطل شین و اس و حرکت و فایح و استرخا یک جانب بدن است و طول از ستر تا قدم و لغوه مرخه است
 که باعث استخار یا تشع عضلات و درود شتم از دو سکه کج شود و بهما و بیکه کاشنی با هم منطبق شوند و اگر لغوه و از یک جانب بزرگ و سبب این امر این
 در اکثر نادره بطریقی بود که اگر در شنبه از شنبه که صاحب افتد استرخا و عضوه که کانی شنبه لعل در سینه باشد فایح گر و در اگر و صاحب شخمی و دانی یک
 شتم بدن باشد فایح حادث شود و اگر در اندام و عضلات یک جانب و بهر بر لقوق و احداث کند و گفته اند که هرگاه در یک عضو منفلوج متغیر شود و صغیر و
 الیک گردد و علاقی پذیرد و یا استراحت نشود اندک از لقوق یا مدت شش ماه طول کشد امید صلاح نماید و است و فرقی در میان لقوق استرخا و شنبه از کانی
 حواس و نقصان و افتد استرخا بر جمله و در شتم یک نیر و در کام در استرخا و در کاشنه شنبه خردل پوست چینی و قلت آب و در پی و در لعل خند ارج بیشتر

اقبل لفرام است تخم طریف خان صاحب و یک جود شید چهار جزو یک می اذ امتد هرگاه سوم حصه سے سوخت صاف کرده سے و او را بمول صاحب و کافی نماند آن
ادین است بحسل خالص یک جزو آب یاقق با دین و عرقی کا گزبانان در جزو بخور خاندن و دلت به و یک ثلث با شعل آگه و اگر خواص کند که ما مسل را تقویت کنند
و این چنین تخم بیل صحنه و عنبران بیل برز با لبه با سه بعد ما تیاج و دما و است و اصل کنند **مضیق و سهیل گرم** که در امراض بلغمی معمول است - با دین
یک کوفته پنج با دین نیم کوفته پنج کاشنی نیم کوفته پنج کرش نیم کوفته پنج و آخر پرسیا و دشان هر یک هفت باشد اصل السوس منقشر نیم کوفته پنج باشد و نیز شسته نه دانه نیم زرد
درج دوا اسطوخودوس هفت باشد شب و آب گرم کرده صبح و بر شانه صاف نموده گلاب غلیظ سه چهار قوط در آن بامید باز صاف نموده بنوشند همچنین با هفت روز که
داده پنج با دین و سهیل مغز فلوس هفت قوط در شکر سرخ چهار قوط در بومبول پنج باشد خاریقون دو باشد و شکر سارگی روغن میدا نیمیز از هر یک یک قوط اضافت کرد که آب
دهند و بجای آب عرق با دین و حطب الثوب نیم گرم خوشا نند و غذا در سهیل وقت دو چکان بخنی کیو تر وقت سه پیر کپڑی موخته و هند و روز دوم سهیل گلخته
در عرق با دین بامید صاف نموده تخم ریحان خورده بنوشند و باز در روز دیگر سهیل و هفت پس از آن بحب الیارج و حب ششیا رتقیه کنند و طرق داد آن آن این
است که بعد از دو سهیل مغز فلوس باز و سه روز در پنج داده بنیج مذکور که یک قوط در بار روغن با دین و روغن گا و چرب نموده و برق نفوذ چمید و
وقت یک چهار کدری شب باقی باشد آب گرم کرده بریزد و خواب کنند وقت صبح سهیل مذکور که در آن مغز فلوس و روغن میدا نیمیز باشد بنوشند و بجای
آب و غذا در آن روز آخر در سهیل مذکور شده بهند و روز دیگر دوا گلخته و عرق با دین و تخم ریحان خوشا نند باز به دستور حب و هند و روز
دیگر با دوا حب حاجت یک یک روز در میان داده و با یک سهیل مغز فلوس به حب الیارج به هند و این طریق در همه امراض بلغمی و داعی بکار برده -
مضیق - در علاج برائے پنج بلغم غلیظ اسطوخودوس با دین و عرق شش باشد و اصل السوس شش باشد و صاف نموده با دین کا گزبانان
عنب الثعلب هر یک شش باشد نیمیز و سه مد با دین پرسیا و دشان و آخر یک کرش هر یک شش باشد در عرق حب الثعلب نیم از عرق شش داده صاف کرده گلاب باقی چهار
قوت بامید بنوشند و غلاب به کبریک وقت و بجای آب عرق کوه و وقت شام باریاق کوهی یک بخور شید خالص شش باشد سرشته بلیش بالا شش عرق کا گزبان بنوشند
و در پنج با دین غلیظ صاف نموده و با دین و غلاب و قوطه اگر از آن اصلی جاد باشد و آب هم باشد اودیه باره شش بنفشه سیله در کاشنی خیار بن حصص با بنوشنجات
برائے اصلاح بهند - **مضیق** جهت دفع بلغم معمول است و دوا علی الاعتماد اصل السوس کا گزبانان با دین پنج با دین پنج کاشنی با دین اسطوخودوس در عرق کوه عرق با دین غلاب
گلاب بامید صاف نموده بنوشند و اگر احتیاج سهیل باشد اجزا اوس جمله اضافت نموده بنوشند غذا آب بخنی - **قار الیروز** در دفع از برائے امراض بلغمی چش فارغ
و اسطوخودوس و پنج سواد و پنج مدی نماید از قطاع الامر اصل بر پوست کرش پنج با دین هر یک ده و در پنج و آخر پنج در دین السوس نیم کرش نیم از غلاب شکر نیمیز
قطودریون و دین عاقر قراچیم کوفته تخم بیل نیم کوفته از هر یک سه درم قسط تلخ را دانه صحن نیم کوفته هر یک چهار درم قوطا و تخم صاب شیطیج هندی هر یک
پنج درم هند به دستور یک درم کجور در اسسین و نیم کاشنی و آب بامید صاف نموده بر چوبل در آن را با چهار درم روغن با دین تلخ نیمیز گرم باقی باشد
قار الیروز که استعمال سے شود در دفع و قوطه و اسطوخودوس چهار درم اذ کافی تخم شبت نیم کرش - انیسون انخواه قوطا با دین هر یک پنج درم هر را در یک قطر
آب بر شانه تا بنیمه آب صاف کرده بنشیند در درمل ساخته بعل کرده - **الیهیض** - با دین تخم کثوث انیسون تخم کرش تخم غلبه انخواه در آب به دستور
بر شانه صاف کرده چاشنی در درمل طریس ساخته بعل آگه

سرمه مغز مخم ز بود پرسید او شان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو تولد کل کرده باز تر باقی فاروق و از باقی ار بعد با ماء السل بجبت شام و بر لکته
 صبح معجون فلاسه شش ماشه با ماء السل باؤه خاک که ششید که جز و بایک شش جز و پنجه باشد تا نصف باشد **البصفا** - علاج منجی حدی حده باشد که گوسا و گونیک نام
 ساقه بعد خوردن اوده شش قرضش و جز و نذر از علاج حاد بنده این است و اما که در نگل منشش نیو قرضش الشلب جوشانیده شربت بزوری معتدل باغشی باشد
 را و نه نشانه ششکین و نه ششکین نزل و او دو پیر بیوت بود قدره گلاب داد و نه بیوتی آمد گلاب هر چند در غلاف بمنوع است لیکن براسه اظهار کجایات و
 قرضش قلب بصورت یاس از ننگی داد و نه تخمف و اگر آید که روز دوم شش مخم کوه شش شش ماشه و اصل السوس سرمه باشد بهید اند و ماشه جز و ن
 جوشانده براسه سرف و نفخ و تب داد و نه بجهت آخر روز لعاب بهید اند سه ماشه قرضش الشلب شربت نیو قرضش و دو تولد نفس براسه ششکین تب داد و نه روز
 دوم اندک اگر نکشاده شد بعد متعجب اصل السوس کا کوزبان پرسید او شان غلب الشلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلفته آفتابی روز دوم در شش اسطوخودوس
 افزوده شد که مخصوص با مرض بارده اعصاب است بهمان نیمه سبیل از موزین شش و دو تولد زلفا خشک سه ماشه اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه غلب الشلب
 گل بنفشه هر یک شش ماشه پرسید او شان کا کوزبان هر یک چهار ماشه شربت شش ماشه گلفته آفتابی سنانی که نیو جوشانیده و او نه روز دوم هر چهار ماشه
 بزنجیل یک ماشه جوشانده و کلس نیار شربت شش تولد زنجبین چهار تولد گلفته آفتابی سه تولد مایه روغن زرد شش ماشه انداخته افزوده شد باز دوم روز
 دوم بعد شربت قوت مزاج بنهید و او ده خود باشد که ضعف داشت و از تقطیل مواد هنوز نفس هم کشد اما بجهت بقایای سه مایه روغن حاضری الکستی و
 کسل روز باقی با ماء اسطوخودوس کا کوزبان بعرق غلب الشلب عرق باویان جوشانیده نبات باغشی داد و نه باز دوم شش و او نه روز دوم هر سه سبیل
 افزوده شد باز بعد سبیل دوم متعجب باویان پرسید او شان غلبی اسطوخودوس غلب الشلب بعرق غلب الشلب عرق باویان جوشانیده شربت بزوری
 داد و نه زلفا و او نه است و متعجب آن هر چهار شش سبیل سبیل بستور فرموده و دو گلو نبات شده عرق باویان اسطوخودوس کا کوزبان غلبی
 کوکنا ربگ شام که کوچه جوشانیده بهل از نبات یافت باز در شش ماه نوک مایه شش خروبه و خرز و خیازنه و غیره خورد و یکس شد روز و او نه روز دوم
 رحمت آبی بیوت - **البصفا** - علاج مخصوص منجی کل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه شش شش ماشه موزین شش ماشه نذر انداخته شربت سبیل السوس
 هر یک شش ماشه غلبی چهار ماشه خیازن نیم کوه شش ماشه بجهت جمعی پرسید او شان یک کاسی هر یک شش ماشه کا کوزبان باویان هر یک چهار ماشه اخیر زرد
 سه روز و سنانی که ماشه و در عرق که نیم آتش باشد بنفشه صبح بخورن اوده صاف نموده گلفته زنجبین هر یک چهار تولد کلس نیار شربت شش تولد مایه صاف
 کرده روغن با دم شش ماشه و اصل کرده بنفشه خیازن شام و نه و موزین موقوف فرموده که در صفر است و عقب باین نشانه ایاج بفراوه
 ماشه بزرد سبیل سه ماشه باؤه لاکتر ایک ماشه سونیا و ماشه باؤه لاکتر شش سه ماشه کوفته بنفشه آب مثل حساب است یک تولد وقت آخر شربت و سبیل سوم داده
 شش صبح بر قدر بستور **البصفا** - علاج مزخرفه بر سفید پوست بنفشه یک پاسه بکار شده اند از سر مزاج اصلی حاد برات فالج از ماء السل و غیره که در شش
 از او باقی پنج باویان غلب الشلب موزین شش اسطوخودوس پنج که پرسید او شان جوشانیده گلفته آفتابی مایه صاف کرده و زوری سفید پاشیده بزوشاید
 از شش مایه روز سبیل یک کاسی و زرد و سنانی که بستور افزوده جوشانیده صاف نموده گلفته آفتابی چهار تولد کلس نیار شربت شش تولد شربت چهار تولد
 روغن کا کوشش ماشه و او نه بعد و سبیل ماد روز بجهت تقویت و دفع و کلب و دیگر مصیبه سوده یک ماشه بیلید مر با یک مایه و سر شربت مایه اسطوخودوس
 کا کوزبان هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری و دو تولد مایه زوری سفید چهار ماشه پاشیده و او نه شد باز سبیل سوم بر سر
 قید بحران داده و سر سبیل مایه ایاج و صبح جقه داده شد بعد سبیل براسه شش و تقویت اعتماد رئیس طبخ باویان چهار ماشه پنج باویان شش
 ماشه پرسید او شان چهار ماشه غلب الشلب شش ماشه موزین شش و دو تولد گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه کا کوزبان چهار ماشه ششکین دو ماشه
 سوزنجان و ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری و دو تولد زوری سفید چهار ماشه پاشیده و او نه شد روز دوم بجای شربت گلفته و
 سوزنجان مخصوص براسه و دو پاهیت آنکه در ساق باور و از کجایات مایه بشکرت اعصاب یا یاج بود چون و سر گشت پکے باقی روز سوزنجان
 ششکین سوده بیلید مر بر سر شربت مایه اسطوخودوس کا کوزبان باویان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری و دو تولد مایه زوری سفید چهار ماشه و او نه
 شد باز طبخ اصل السوس سه ماشه کا کوزبان ابریشم تمام مخم کاسی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم تولد قدره آرام شد لیکن شش زائد بود باز
 دو وار الک معتدل پنج ماشه باویان و دو تولد او نه شد بعد از انفرغ سبیلها و تقویت تمام رکال آب تازه یک دو بار بوقت غذا تجرید کرده شد باز بر لکته

بسته استخوان در غلاف مغز
 روزافغانیاد
 ۱۰۶
 سرمه مغز مخم ز بود پرسید او شان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو تولد کل کرده باز تر باقی فاروق و از باقی ار بعد با ماء السل بجبت شام و بر لکته
 صبح معجون فلاسه شش ماشه با ماء السل باؤه خاک که ششید که جز و بایک شش جز و پنجه باشد تا نصف باشد **البصفا** - علاج منجی حدی حده باشد که گوسا و گونیک نام
 ساقه بعد خوردن اوده شش قرضش و جز و نذر از علاج حاد بنده این است و اما که در نگل منشش نیو قرضش الشلب جوشانیده شربت بزوری معتدل باغشی باشد
 را و نه نشانه ششکین و نه ششکین نزل و او دو پیر بیوت بود قدره گلاب داد و نه بیوتی آمد گلاب هر چند در غلاف بمنوع است لیکن براسه اظهار کجایات و
 قرضش قلب بصورت یاس از ننگی داد و نه تخمف و اگر آید که روز دوم شش مخم کوه شش شش ماشه و اصل السوس سرمه باشد بهید اند و ماشه جز و ن
 جوشانده براسه سرف و نفخ و تب داد و نه بجهت آخر روز لعاب بهید اند سه ماشه قرضش الشلب شربت نیو قرضش و دو تولد نفس براسه ششکین تب داد و نه روز
 دوم اندک اگر نکشاده شد بعد متعجب اصل السوس کا کوزبان پرسید او شان غلب الشلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلفته آفتابی روز دوم در شش اسطوخودوس
 افزوده شد که مخصوص با مرض بارده اعصاب است بهمان نیمه سبیل از موزین شش و دو تولد زلفا خشک سه ماشه اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه غلب الشلب
 گل بنفشه هر یک شش ماشه پرسید او شان کا کوزبان هر یک چهار ماشه شربت شش ماشه گلفته آفتابی سنانی که نیو جوشانیده و او نه روز دوم هر چهار ماشه
 بزنجیل یک ماشه جوشانده و کلس نیار شربت شش تولد زنجبین چهار تولد گلفته آفتابی سه تولد مایه روغن زرد شش ماشه انداخته افزوده شد باز دوم روز
 دوم بعد شربت قوت مزاج بنهید و او ده خود باشد که ضعف داشت و از تقطیل مواد هنوز نفس هم کشد اما بجهت بقایای سه مایه روغن حاضری الکستی و
 کسل روز باقی با ماء اسطوخودوس کا کوزبان بعرق غلب الشلب عرق باویان جوشانیده نبات باغشی داد و نه باز دوم شش و او نه روز دوم هر سه سبیل
 افزوده شد باز بعد سبیل دوم متعجب باویان پرسید او شان غلبی اسطوخودوس غلب الشلب بعرق غلب الشلب عرق باویان جوشانیده شربت بزوری
 داد و نه زلفا و او نه است و متعجب آن هر چهار شش سبیل سبیل بستور فرموده و دو گلو نبات شده عرق باویان اسطوخودوس کا کوزبان غلبی
 کوکنا ربگ شام که کوچه جوشانیده بهل از نبات یافت باز در شش ماه نوک مایه شش خروبه و خرز و خیازنه و غیره خورد و یکس شد روز و او نه روز دوم
 رحمت آبی بیوت - **البصفا** - علاج مخصوص منجی کل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه شش شش ماشه موزین شش ماشه نذر انداخته شربت سبیل السوس
 هر یک شش ماشه غلبی چهار ماشه خیازن نیم کوه شش ماشه بجهت جمعی پرسید او شان یک کاسی هر یک شش ماشه کا کوزبان باویان هر یک چهار ماشه اخیر زرد
 سه روز و سنانی که ماشه و در عرق که نیم آتش باشد بنفشه صبح بخورن اوده صاف نموده گلفته زنجبین هر یک چهار تولد کلس نیار شربت شش تولد مایه صاف
 کرده روغن با دم شش ماشه و اصل کرده بنفشه خیازن شام و نه و موزین موقوف فرموده که در صفر است و عقب باین نشانه ایاج بفراوه
 ماشه بزرد سبیل سه ماشه باؤه لاکتر ایک ماشه سونیا و ماشه باؤه لاکتر شش سه ماشه کوفته بنفشه آب مثل حساب است یک تولد وقت آخر شربت و سبیل سوم داده
 شش صبح بر قدر بستور **البصفا** - علاج مزخرفه بر سفید پوست بنفشه یک پاسه بکار شده اند از سر مزاج اصلی حاد برات فالج از ماء السل و غیره که در شش
 از او باقی پنج باویان غلب الشلب موزین شش اسطوخودوس پنج که پرسید او شان جوشانیده گلفته آفتابی مایه صاف کرده و زوری سفید پاشیده بزوشاید
 از شش مایه روز سبیل یک کاسی و زرد و سنانی که بستور افزوده جوشانیده صاف نموده گلفته آفتابی چهار تولد کلس نیار شربت شش تولد شربت چهار تولد
 روغن کا کوشش ماشه و او نه بعد و سبیل ماد روز بجهت تقویت و دفع و کلب و دیگر مصیبه سوده یک ماشه بیلید مر با یک مایه و سر شربت مایه اسطوخودوس
 کا کوزبان هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری و دو تولد زوری سفید چهار ماشه پاشیده و او نه شد باز سبیل سوم بر سر
 قید بحران داده و سر سبیل مایه ایاج و صبح جقه داده شد بعد سبیل براسه شش و تقویت اعتماد رئیس طبخ باویان چهار ماشه پنج باویان شش
 ماشه پرسید او شان چهار ماشه غلب الشلب شش ماشه موزین شش و دو تولد گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه کا کوزبان چهار ماشه ششکین دو ماشه
 سوزنجان و ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری و دو تولد زوری سفید چهار ماشه پاشیده و او نه شد روز دوم بجای شربت گلفته و
 سوزنجان مخصوص براسه و دو پاهیت آنکه در ساق باور و از کجایات مایه بشکرت اعصاب یا یاج بود چون و سر گشت پکے باقی روز سوزنجان
 ششکین سوده بیلید مر بر سر شربت مایه اسطوخودوس کا کوزبان باویان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری و دو تولد مایه زوری سفید چهار ماشه و او نه
 شد باز طبخ اصل السوس سه ماشه کا کوزبان ابریشم تمام مخم کاسی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم تولد قدره آرام شد لیکن شش زائد بود باز
 دو وار الک معتدل پنج ماشه باویان و دو تولد او نه شد بعد از انفرغ سبیلها و تقویت تمام رکال آب تازه یک دو بار بوقت غذا تجرید کرده شد باز بر لکته

[illegible]

دالیز و شیرت وینا را در او با آتش سها نمودند روز دوم گشتند بجائے قربت وینا و شیرت و خیار مرین و عرق حب الشب ابفرودند بر بلا خنده حرارت اما شیرت بسا
نمودند که ماه و در اصحاب بودند گفتو را بجائے آب عرق حب الشب تا آب اعضا برفا مندر رسا اندکے آرام شد الاخری پسیا از شان پستان بریدند تخم
خارجی خانی گل نیلوفر را نمودند و سوائے شکم بر شاخیده و با قوا را دادند بار شاخ پترو حب الشب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی
بر شاخیده و نبات بنوشند و در مرغی عود صلیب و ج ترکی و رحن گل مخلوط نمودند و گرد و زهرن مضموم ضا دماندند در تیر نزلد بار و در عصاب انصبا
نمودند و زهر را بند کرد و ششج بهم رسانید و منا و مغل و مرغی انصبا نمودند و ج ترکی و زهرن سوده بر لب پاشید و بطرین نبات که محل آلت برتجسپانید
ایضا در ششج اعتنا بهم رسانید اطباء و اساعصرع بسبب شاخ پتو بصرع سے نمودند استا و شیر و نبات بارود و عود و صلیب سوده را در نفاذ
شد و از عود صلیب بر لے جرقه و اسے سرو و تقویت و باغ معقول است و در اطفال بسبب رطوبت فعلی و

فصل محبت و خدمت در عشق

بینی لرزیدن عضله باید داشت که هرگاه در ریشه احتیاج استغفرخ افتد جدی در سه حال آید و به تئوینه بلکه برخی و در ریح از ضعیف بقوی گزیند و بهیچ وجه حفظ قوت مرئیس مرغی دارند و درجه اقسام بیشتر عنایت لطیف مؤخر سر نمایند و قصد و جعل ترک کنند و بهترین آبها بنابر صاحب ریشه آب بان است و اگر در دست و سر افتد و ریشه که بجانب چپ افتد عسر باشد و کدنگ ریشه پیران که در پیری عارض شود و کما قالوا صاحب الرعشة فایتدی من الیسار والعرضة فی المشایخ لا تدول **ریشه از ضعف قوت محرکه** - چنانچه در حالت خوف و غضب و غم و ازین قبیل است آنچه در لقا هست و بعد از بار عارض گردد و علاجلش تشکین است بخت و دلجوئی و امیدواری و مانند آن هرچه السب بود و در لقا هست بعد از آنکه سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرط مناسب و در ریشه جمعی ترک جلع کنند و بهر تقویت هرچه در فعل ضعف باه بر است تا ارک ضعیف گفته شود بکار برند و شیر تازه نوشیدن و زمین بن نمودن و صیفه نیم پرشت خوردن مفید است **ریشه از ضعف آلک حرکت** - و این یا از اسباب استرخا زمین نام بود چنانچه از سور مزاج بار و صاحب عارض شود و ازین قبیل است ریشه که پیران و مشایخان را افتد و آنچه از افراط نوشیدن کب بنایت سرور و از نوشیدن آب در غیر وقت بینی در حالت ناشتایا بر ریاضت یا بعد مام خصوص در شکم پی از الحاق افتد و آنچه اکثر شرب شراب حادث گردد و یا از وقوع سقه تمام باشد که در عصب افتد از اظلاط فلیله لوج به باعث استلا و تخم و ترک ریاضت و یا از فلیله نیم پرست بر عصب باشد - با کمال طامات و علاجل سور مزاج با دود سده افضل استرخا و فلیله انداختن و بهر دستور و رافع قبیل مزاج و در مادی قبیل بعد منتفی بل اگر در دو غل قطه در وزن ربیع المیدن و در طبع گشتار خرگوش نشاندن لعل و فسل نمودن بمیاه حما و پنچش کردن و ماییدن عشو نیز مایع است و آنچه از اکثر شرب شراب بود و در پیش ترک آفت و در وزن گل و مسکه بر سر ریختن و در وزن بید ماییدن و دماغ خرگوش بریان کرده و در وزن سودمند و گویند که تناول اغذیه من لقا خون چون کرب و عدس و مانند آن مفید بود و در عسل که از پیوست عصب افتد علاجل و علاجلش از شنج پایش جویند **ریشه از ضعف قوت وضعف آلک** و این یا از اسباب غار جیه بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و اختلال در غم و گویند حیوان از هر دار و سوسنخن عشو عارض شود و یا از اسباب و اغلیه بود چنانچه اجتماع غلظی بنایت سردی با بنایت گرم در موضع حادث گردد و علامت آن وجود آفت است و ظهور اعراض آن و علاجلش آنچه از رسیدن سردی بود و روغن بانه گرم چون روغن ریت که چند بید ستر و قرقما و ولایت در آن مل کرده باشند بر عشو بماند و آنچه از افتادن زخم و گوشت حیوان باشد چند برش بردانند و چنانچه و محلش در آخر خواب گشته آید و آنچه از سوسنخن بود و لعاب اسپغول و سپیدی بی بیشه مرغ و روغن بانه سرد بر آن موضع نهند و باقی هرچه در فصل احتراق خواهد آمد بکار برند و آنچه از اجتماع غلط بود با سترغ آن بردانند و حسب سبب هرچه مناسب باشد عمل آرند *

مضمرات

در عرشه مزمن جنید مستر بار اصل سودمند است و اگر جنید مستر سه ماهه سانیه و غسل یک قوره آینه شستنی پسند و تا چهل روز استعمال نمایند نافع و بیگانه اصل السون محقق سه ماهه با غسل یک قوره یا یک عدد مورد کبر و درشت پخته یا شش حوب است از انقباض العلاج و دیگر برون و در سینی یا بدن بغایت مفید است و دیگر غرور و ملتیست و جنید مستر و شحم حنظل و قطره ریون و فین هر دو اندام مردم هر روز در عرشه بار و حوب سودی است و دیگر رطبه کرباسی اسچست نیز گویند نافه کردن و اول بقدر آن عطبوخ و شرب آن و تخم آن برون و آبپاشی معاون گرم غسل نمودن نافع و

گرو پاه زرد چوب هر يك ماش قرضل ايون هر يك نيماش و ظرف آهني پرسته آهني جل نمايند و نم گرم حوالی چشم طلا سازند و صفا و كود هر يك برود و دل است باه روت
 گرو پست پيله زرد هلدی ايون هر يك يك ماش دوده پختانی پيچكری بريان هر يك دو ماش آب ساينده گرو چشم صفا و كند و معمولی **اليضا** ميه براسه كود
 سرخي چشم گرو چهار جزو ايون يك جزو و صفت پيله سياد زرد چوب هر يك دو جزو و پيچيل ميع غربي هر يك ربع جزو و ساينده صبا سسته دار زرد آب منقوع كوكار
 ساينده حوالی چشم طلا نمايند **اليضا** سخته و داني بخار چشم و سرخي آن و داني صفت بصر ليكن بايد كچند روز اداست نمايند پيله رنگي نهايت خرد و دود عذر ايون
 ناس چهار صرخ گرو و سرخي قرضل از داني كل صفت ديك چاه ساينده و ظرف نگاهدارند و گرو چشم طلا سازند كوده باشند و صفا و كود كود ر بكار آيد و از عيال
 نان زرده قمر مرغ آرد و چو گل بنفشه گل باوند و صفا و كود كود سرخي چشم نان است شب يانی بريان خشخاش ماش دوده پختانی پست پيله كافي هر يك
 دو ماش گرو ايون زعفران هر يك يك ماش و ظرف مقي پرسته مقي ديك انار ترش با ايند هر گاه اندر سر به شود و صبا ساخته به اندر و بر چشم صفا و كند و صفا و
 و پيچك آرد و ميان حضرت پير و سرشد ناراسته و در چشم و سرخي آن پيچكری يك ماش ايون بقدر خود در دوفلوس غربي برگ ابي ساينده به آتش نهند تا غليظ شود و چشم
 نمايند و صفا و كود در و در چشم نان و دود علاج الامراض آرد جزو درم باقلا يك درم اقا قيا يك درم سفيد قخم مرغ يك عدد آب كشنيز تازه و آب
 ناس آينه بكار برند **اليضا** سخته و داني كود شديداً ميع غربي پرده معمول استاد مردم مندل سرخ شيبان ميا صبر قرضل ميع غربي ايون اقا قيا سادوی
 آب غلب الشهاب آب كشنيز و فتيك و ج و حران اندر بود بايچ كوكار يا آب كاهو سرشته بر يك صفا و كند و صفا و كود كود سلطان عيون را نافع است از علاج
 الامراض آرد و جزو بنفشه لوز آرد و باقلا اكليل الملك باوند آب كاج آب غلب الشهاب **اليضا** آب الشهاب برگ خشي برگ خايزی كودنه بر داني بنفشه صفا و نمايند
 صفا و شيبان ميا صبر قرضل ميع غربي پرده معمول استاد مردم مندل سرخ شيبان ميا صبر قرضل ميع غربي ايون اقا قيا سادوی
 كاشغری آب تر مندي و ظرف آهني سوده نم گرم گرو چشم صفا و نمايند بعد از آنكه اول قصد سرود بده حامت نموده باشند **اليضا** براسه و در چشم از تجربيات
 است و پيچكری بريان منبت ماشه سرك سنگ سيم ماشه و در قی عيون در آن كود و دست آهني مل نموده بكار برند - **اليضا** - براسه آب چشم از تجربيات
 پختانی كود و پيچكری هر يك دو ماش ايون گرو هر يك يك ماش ساينده صفا و نمايند - **اليضا** - براسه سرخي چشم هلدی چهار ماش سوخته و دود ماشه
 موم چهار ماش بروج دود ماشه پاد با كودنه ناگوری مك سانجر هر يك دو ماش گل ارمني پشت ماشه اگر نباشد گرو دانه اندر كود كود كود گوی سبه كچند
 وقت حاجت بلاست چشم صفا و نمايند **اليضا** براسه و در لب بار پست پيله زرد و پيچكری رسوت سردار سنگ پست خشخاش آب سوده صفا و
 گرو چشم نمايند صفا و كود - در دچك چشم سردار سنگ گرو رسوت پيچكری پست پيله زرد ايون زعفران آب سوده گرو چشم صفا و نمايند **اليضا**
 رسوت پيله سياد پيچكری سردار سنگ آب غلب الشهاب و در چشم صفا و نمايند **اليضا** گرو رسوت مندل سرخ آب غلب الشهاب و در داني گل **اليضا** براسه
 سرخي كودنه پيچكری پيله زرد آب سوده صفا و نمايند **اليضا** دوده جوارو پيچكری ايون پست خشخاش آب سوده نم گرم گرو چشم صفا و نمايند **اليضا** براسه
 سرخي رسوت پيچكری سردار سنگ آب تر مندي و گلاب سوده صفا و نمايند براسه سرخي چشم اندر اجزاه حاره باشد چه براسه سرخي زرد گلاب و آب برگ تر مندي
 سطر است - **اليضا** - پاه گرو رسوت پيچكری پيله زرد و فلفل غم گرم و در چشم صفا و نمايند **اليضا** كود سرخي چشم دوشك روان داني پيله سياد پيله زرد رسوت
 صغ غربي هر يك سه ماش كوكار ايون هر يك دو ماشه برستور ديك كود و در چشم صفا و كود نموده باشند و صفا و كود كود سرخي و پيچشم نافع آيد و بعد از د
 شقيقه فارسياد و صغ غربي است از داني و قافوری صندل سفيد ساينده يك جزو و از رسوت بار يك ساينده نم جزو پيچكری قخم مرغ سرشته بر چشم و صغ غربي صفا و
 نمايند طلا - جهت رنجوب از داني كود رسوت پيچكری سردار سنگ زرد و سياد هر يك دو ماشه هلدی كوكار سردار يك ماش ايون طلا صفت هر يك
 بر ابر خود كودنه بنفشه آب سرشته طلا نمايند گرو چشم **اليضا** سخته - رسوت پيچكری بريان ايون هر يك سه ماشه كودنه آب كوكار ساينده كچند روز وقت حاجت
 آب ساينده اندك گرم نموده بر چشم طلا كند **اليضا** سخته جهت رده صغ غربي نافع عصاره برگ هلدی آب غلب الشهاب كاد اسپنول سپیدی ميشه مرغ
 با هم سرشته طلا كند **اليضا** سخته جهت رده صغ غربي نافع عصاره برگ هلدی آب غلب الشهاب كاد اسپنول سپیدی ميشه مرغ
 عجم كرم ترقيف خان كودنه در داني كوكار بريان نموده آب سوده يك جزو و در چشم طلا نمايند بايد كود چشم زرد و طلا كود كود چشم را بشا زرد و رسوت كود
 از علاج الامراض صبر شيبان ميا صبر قرضل ميع غربي زعفران ايون اقا قيا گل ارمني صندل سرخ مسادوی آب غلب الشهاب باقلا باقلا نمايند طلا كود كود هر
 قسم ر ر نافع و معمول است از داني هلدی ايون هر يك يك ماش دوده پيچكری هر يك دو ماشه كودنه بنفشه آب گل كودنه بر چشم طلا نمايند طلا كود كود هر يك را بايد
 قصد و شحال ايون بكار آيد و تسكين در و نمايند از طلا صفا و اقا قيا سفيد آب قضي ميع غربي با سفيد قخم مرغ سرشته بر و در چشم طلا نمايند و اگر د تسكين ناي

در گران که بدن غره و مایه کندی هر یک سبب باشد نبات برابر در حق گوشت چهار یا پس کن نموده و بار چاه و اسامه سبب است بر پزند و بکار بر نه منقول از اقباس العسل
و نه دیگر که قریب این است و مفید است در فصل در گفته شد **شیاف** که طرزه را بطرزه العین بنق دهم و در چشم عا را بنشاند از ششانی انقباض اندام
سودنه هر یک ده و دم الاغین بدم مرادیه هر یک چهار دم در حق سرخ شکر طرزه هر یک نیم دم کثیر از زعفران نشاسته اتفاقاً در و چوب هر یک دو دانگ
ستیا فسانه زخمیا و طرزه اندازد طرزه نماید از طرزه الامراض هر یک عجب انقلب مویزیه و ده صبر نمک سائیده با سرکه ضنا و کند **الضنا** براسه همین
کار از عا را نانغ اکلیل الملک دم الاغین پنج هر یک زعفران حدس متشربا روغن گل و زرد و تخم مرغ ضنا و نماید **قطر** که طرزه کهنه را نانغ است از
سدری و دشنا و نمک لاهوری در یک جل کرده و کند در بآن آیمت ده چشم چکانند **ما** که طرزه را عجیب الشیخ در فصل صلابت اجناس خواهم آید

فصل سوم در طرزه

سینه ناخنه و آن زبانی است بر طبقه طبع که در اکثر از موقی الکبر که جانب پیتی است ابتدا کند و گاهی از موقی الصخره از جانب فوق یا از جانب تحت آغاز نماید پس
آنگاه از موقی الکبر ابتدا کند و اکثر از موقی کبیر که سبب است در جانب پایست و غلیظه شود و باشد که از آنجا میخا و زگرود و عدد را بهوشاند و بصارت باطل سازد
و آنکه که ایته است آن مخصوص بوق نباشد بقیق و سفید همچون غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسل مشابیه تمام دارد و فرق فیما بین آنست که بسل از
جسم اطراف آغاز نموده گردد و آنرا آیه بخلاف طرزه که از یک جانب ابتدا کند **علاج** ادویه وادیه مثل شیاف اسود و اخضر و شیاف طلائع و شیاف با سلیقون
کبیر و مانند آن که مذکور شد بخیل کرده و برقی و امتیاز تمام استعمال نمایند که در چشم قرص نمیشود و باید که اول حمام نمونی با برنج مراب گرم سر فرو دارند بعد از آن با کمال ادویه
پروازند از آنجا به پیشتر بطن برسد و اگر این تره بر فایده نشود و فصد کنند و منتهی از سهل و دبی ابراج نمایند و از مودرات بنم به پیشتر و پس از آن ادویه مذکور بکار برند و در
صورتیکه ناخنه غلیظه باشد به نیتیه دست کار بهوشا و برنج نماید که قطع کند و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب لب و چشم چکانند بعد از آن یکسوزن سرد زده و تخم مرغ در و غلغل بشت چشم کنند

مفردات

ریخ درخت گنول در یک سائیده بر ناخنه گذارند و چند روز بر طرف شود و دیگر که در آن از طرزه مجرب نشسته احباب است باره سنگها در آب سائیده و چشم
کشند و دیگر از مجربات یکم علی ایر سارا باغبان با یک سائیده در چشم ریخته و گذارند رسانیده و دیگر شنبه با نمک و یا نوشادر و شکر و چشم کشند و دیگر
کمون را فایده نظیر سازند و دیگر که رسیده را با گلاب با یک صلاویه نموده چند روز میخ و شام در چشم کشف طرزه را از آن سازد و دیگر از نمک لاهوری با زلف
بسل ساخته درام در چشم کشیدن فایده تمام دارد و دیگر صبر با یک مورد عمل کرده در چشم کشیدن سخت سودمند است و دیگر که طرزه را نانغ است از قادی
و ذکاکی هر یک گوش آگهی باشد آیمت به کشند اگر کثیف و نمک باشد بر طرف گردد و اگر سبب و کهنه بود از افزودن و با زدن ناخنه سبب را غیر از قطع مطلق نیست

مربکات

با سلیقون کبیر که در آن از طرزه منقل میشود و فصل طول الما و خواهم که برود و **حصص** که از برای ناخنه مفید بود و فصل چرخا که **حب** طرزه را نانغ است
در فصل بسل خواهم که **حب** را در مفید طرزه و فصل رنگدشت و **واسه** که جهت طرزه و از ذکاکی قاقند و نوشادر هر یک یک دم صمغ عربی نیم دم کوفته بنفشه در آب کهنه بیشتر
بلور شیاف سائیده بکار بند و **واسه** که درین باب مجرب است از کاه صدف قلعین و س سوخته و زهره و بر سر سادای کوفته بنفشه شیاف سازد و در چشم کشند **الضنا** سائیده
چونکی بقلندرس و دشا و سادای کوفته بنفشه انحال نمایند و بنفشه البقر بنفشه افزایند **الضنا** گندم کسل رباعین و ناخنه را بهر دو از فصل ملک لاهوری شب یا نانغ آیمت تخم
سرس هر یک ادویه سادای گرفته در ظرف کاسی بچوب شب سائیده تا چون غبار شود و سر میخ یک روز و میان یک میل در چشم کشند و **واسه** که طرزه را در در کند و فصل
ضعف بنفشه خواهم که **واسه** و دیگر که ناخنه برود در فصل مایه ذکر یا بهر **طرزه** از طرزه الامراض شیاف مایه شادنج حما از هر یک دانگ نیم سرخ فلفل
و زنجار از هر یک یک دم کوفته بنفشه در سوزن **طرزه** و **طرزه** که طرزه را نانغ در فصل جرب و زکوا را بیاخت **طرزه** ششانی که براسه طرزه نانغ در فصل بنفشه بصر خواهم
آید **شیاف** اسود که براسه قلعین ناخنه معمول است کخی زنجار شادنج از هر یک یک نیم دم انقباض دو درام شش و سکیق و دار فلفل هر دو نصف دم
اشن و سکیق و دار شراب کهنه حل کنند و بانی ادویه کوفته بنفشه بر سرشند و شیاف ساخته در چشم کشند **نوع** دیگر که با کمال چشم و هم بطلای حوالی

برود اسود - کہ بیان را برد و فصل دوم خواہ آنہ **برود حرم** - کہ بیان را نال است و فصل چہرہ خواہ آنہ **برود جالیوس** کہ بیان را
دست در فصل شصت بدر خواہ آنہ **حب النحل** برائے دفع بچہ اولاد و آب روان و خارش و سرخی چشم از بیاض و جرمی منقول سنگ بصری پیشگی بر بیان
ہر یک یک دام مال ہر مغز شستہ تیم غم زنی ہر یک شہ ناشہ نیلہ تختہ بر بیان مغز شستہ بلیہ رسوت کف دہا سند ریحل و ہندہ رنگ زعفران ہر یک دو ماشہ سحر
مشق نامتہ ہدوہ - ماسائیدہ و گلاب یک شہ بار روز صل کنندہ و حب استہ نگجہ از نہ وقت حاجت و آب سائیدہ و چشم کشند - **حب** برائے گل چشم از بیاض
نیمہ جل خان ہلیہ سیاہ پلاس پاچہ و مشرقک سنگ صندل صرخ مسادی آب باریک سودہ حب سائندہ و چشم کشند - **ایضاً** - و در نیلہ تختہ و دافصل
سنگ بصری بر برابر گرفتہ و آب ہفت پہر کحل نمایندہ و حب استہ نگجہ از نہ وقت حاجت پرستہ ریحل کنندہ **حب** - منقول از بیاض استندہ دہمت چہن
امراض چشم چون جالہ و بچہ و ٹینٹ و وندہ و ڈسک و سبیل و ہائی مجرب بابت فرنگی فراشیش و بی سرب سیاب سرمد سیاہ سنگ بصری خوب رشتہ
شم اول کدو دام ازین مصری خاص فلفل کرد کہ یک درم کا نو چہنی و دودہ ہم را کوفہ سرمد ساوندہ باب شیرین دریا ماہشت روز متواتر کحل کردہ
جوب ساوندہ وقت حاجت باب سائیدہ و چشم کشند **حب** نافع گل چشم و سبیل از علائق الغرار مغز مخمر سرس مغز تخم کبری کوفہ بخیتہ باب برگ میرا
کحل کردہ حب بندہ وقت حاجت بشیر حررت سائیدہ و چشم کشیدہ باشند **ایضاً** مٹہ نافع بچہ اولاد و ہندہ سہاگر بر بیان پیشگی بر بیان ہر وہ
یک فلوس نوشاد و نیم فلوس کوفہ بخیتہ سرمد ساختہ و چشم کشیدہ باشند و **حب** دیگر کہ بیان را نافع و سبیل خواہ آنہ **حرم کیم** - مجرب فلفل
سے کنندہ بیان قوی را از قاری قشور زمین در عقدہ سے کہنہ خاکستہ صدف مروارید شیش زہا بلور سرگین سوسارینے لہر انصب و پنج انگلیہ کئے فلفلہ
ہستہ پلاطانی شارخ بعد خاکستہ زانوسے کرگس ہر یک یک جرد و حجر السج ربع جرد و شیر قی پیسے ہستہ افگندہ شب پرہ نیم جرد کوفہ ہجرہ بخیتہ سبیل و چشم
کشند یا قرد ساندہ و رفاہہ زمین بندہ **حرم صغیر** - پوست بیضہ در برابر یک بسائیدہ خواہ تنہا خواہ باشکرم مزج نمودہ استعمال نمایندہ و اگر پوست
مذکورہ مابصل اکیمتہ و چشم کشند **حرم مسل** ساندہ و کزنی تدریج قشور بیندازن است کہ آن مادہ آب شیرین قزمانیدہ در آفتاب ہندہ و از غبار پوشیدہ
وادہ و در آن آب بعض شود و سبیل ساندہ و ہاستہنگی ہی شیندہ و پوست باریک کہ از اندرون قشور جدا کردہ و در کنندہ و آب دیگر بخیتہ و دہن ظرف بسندہ
تاملیہ رترسد پرستہ اول ہر از آنہ آب گندہ شوش پس بشویند و تدریج آہن ستم تکرار عمل نمایند تا کہ آب از گندہ یان با نامہ و پوست از قشور جدا بگرد و پس
قشور تیار شدہ بکار نہرند و اگر قشور بیضہ کہ از آن بچہ را کدہ بخیر نہ قوی الا خواہ بود **دوا** کے کہ برائے قطع بیاض و تارکی بصرو قمرہ چشم
جرب دومہہ را از اسرار مکتومہ است منقول از خلاصہ بخیر شمشید بر آتش ملایم کز از نہ و کف آن را برداشتہ و بچہ کن آن آب پیاز سہ ذرت شقیہ وادہ لہ
از آن آب قزب سہ ذرت ہد از آن آب صعتر سہ ذرت و ہدوہ اشتہ و شیشہ کز از نہ و در گرم مزج گلاب یا شیر زنان و در سرد مزج تنہا و از ہر انصب
چند قطرہ و چشم بچانندہ **ایضاً** - از ذخائر مجربہ است بول کوک و خون ہر ہر دو غرورس را با ہم آہنختہ بخور مانند تا خوب غلیظ شود و اکتال نمایندہ دفع
بیاض از مجربات الطالی است **ایضاً** - مجرب مغز بلسر قریل مغز بلسر القطن شکرم مسادی سودہ و چشم کشند **ایضاً** نافع محرق مع مروارید سودہ مجرب
و کدہ اشب یا بیانی و رخ جبری مسادی سودہ **ایضاً** - مجرب مروارید بر محرق از زروت شکر با سوسہ و کدہ از بیاض خطاف و خاکستہ پوست بیضہ و شکرم و سبیل
با سوسہ جرب است **ایضاً** - مجرب العجب در بیاض اگر چہ مرمن باشد بلا اذیت چشم ملک معقودہ فیل غل بریان کندیہ و عطران و مشک و زہرہ و شام یا زہرہ
و سودہ بکار نہرند **دوا** کے دیگر کہ بیان را معنیہ است و فصل دومہہ مذکور کردہ - **دوا** کے کہ بچلی و جالہ و ناخنہ و دھندہ برد و بخیرہ
رسیدہ نبات نیمہ دام مرج سفید وادہ الاچی خور و سرمد سنگ بصری بجز تخم سرس پیشگی شمشید کہ در آہنختہ متعارفہ انجا انصب میکند ہر یک یک دام

علیق اور مرافق دوشب بیاضی پر بیان سادی گزشتہ تہمتہ سر سمانوہ بکار برند۔ کحل کہ بیاض را دسی روز را کن کند ہر چند کہ صاحب علت پاک
باشد از کس مذکور نہ را بھرورہ ارمنی سرگین سوسار شکر سفید سوخو نیا سادی بایک ملل آب کے کہ امیران و دوح ہر یک وہ درم در آن جو شانیہ
باشند تا برتق رسیدہ باشد کرد۔ آفتاب سائیدہ پس صاف کردہ و خشک شودہ از بانند بیرون کردہ استعمال نمایند و یک نیتہ کاجل و کل کہ بیاض را
نافع است و در فصل سبل مذکور گودو کحل کہ جہت بیاض مفید بود و در فصل عشاغہ اہم۔ کحل جہت بیاض و سبل مجرب از نوکانی قرقش چارہ وہ
تخم سرس تخم کفری ہر یک ہفت عدد دوشہ ز قشکی نمک لاہوری ہر یک یک درم آتبدہ دی دو درم پادیک سائیدہ و در چہم کشند کحل کہ بیاض را ببرد
از نوکانی و زشا و در قشق قرقش سبل الطیب ہر یک یک نیم دانگ امیران چینی نمک ہندی ہر یک دو دانگ شادہ مفصل مروراید تہمتہ
ہر یک نیم درم نہدہ البحر انبیاء فزی سرگین سوسار آتبدہ بحر امیران بھری ایشیشا دہی ہر یک چارہ دانگ دیکار دیتار ہندی پوست بیضہ مرغ ہر یک
یک درم سرسہ صفائی تاج درم کوفتہ بحر پرچینہ صبح دشاغہ چہم کشند کحل کہ بیاض را نافع و در فصل شغف بصر وہ اہم۔ کحل جہت بیاض و نزول آب حکیم
شریف خان صاحب از اماغہ غایت اسرار نقل کردہ اندہ زشتہ اند کہ بھر پر اقمیز رسیدہ عالی از شغف نیست صابون پچ دام خام نیتہ کھوتہ مال ہر یک
سرویم با شہ صابون را از کار و ریزہ ریزہ مودہ و در غلظ آہنی بر آتش چند تا ملل آب شود بعد از آن خلیہ کھوتہ مال اندہ از دستہ آہنی حل کنند و بھر
آن آتش نیز نمایند تا کمرنگ و داسیادہ شود بعد از آن فرو کردہ نگاہدارند وقت حاجت مثل داندہ شفاش گرفتہ و صفت شدہ سے آب انداختہ و دارا
طوب حل کنند و در چہم کشند بعد سر روز باز استعمال نمایند کحل۔ جہت بیاض و مودہ و غلظت لہر و غلظت و ابتداء نزول آب و نفث و رتوبت و
تغویت چشم از بیاض حکیم اہل خان صاحب سر سریشش درم اسفزان خرماسوختہ یک درم سافج نیم درم شاستہ و درم صلا پشود و در چہم کشند

فصل پنجم در سبل

و این پردہ البست کہ از اشعار و اشعار بگشاید بایک و سرخ چہم کھا ہر شود و در اکثر باخارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایہ ایا بدو سبب
این مرض مبتلائے بگشاید چشم است از خون غلیظہ بخارات کثیف پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل طلب گویند و این شہم از عطشہ متواتر و فرار
بن چشم و بوج اکل عالی بود و اگر بچہ ملو بہت باوسہ باشد سبل بایں نامند و دین نوع چشم خیزاز پردہ سبل بریگر اورشل چشم تندرستان باشد علاج آنچہ دیشہ
وسوی مذکور شد بکار بند و بعد قصد و تقیہ و غول حمام پر شکم تہی و قصد رنگ پیشانی و گوشہ پانچ بود و ادویہ سبب مفید من سعایت سخت و قوت مرض استعمال
نمایند شلا کرسبل برقی شفاف دینا چون در چہم کشند و در سبل غلیظہ شفاف امرواضہ و باسیقون و صودرت عود و صحرار دسبل باشد پیلہ اکل عالی باچہ
نمود و کرسبل بایں قبل از اکل و دعا و بعد از وقت بکام و فرود آوردن سر بچہ را بک گرم لازم شدہ و آنجا کہ باسیل روم گرم عارض شود و بچہ دارے سر دسبل غلیظہ
از پیش در چہم استعمال کرند و بر سر شغلا و بھل باوہ قناعت و زردہ و زردہ تخم مرغ پر شست چشم بندد و در اخیر بکشند و این تا کہ رمد زائل نشود و ادویہ جادو نیز کوزہ
باید داشت و چہرے کہ رمد و سبل ہر دور اعلیہ بود و مانند شفاف سماق بکار بند و سبل کہ از تہ لہر کورہ زرد و غلیظہ و مضر و مستحکم شدہ باشد و عدہ را در گروہ و شہ بکشد
تا بہ تہ بر شش قطع اسطر بکیر کہ کمالی سے داغہ و در جمیع اصناف سبل از استلاء و کثرت کلام و روشنی چراغ و غبار و دھان و مسرگون کردن و طعنا ہائے بخار انجمیر
چون سیر و بیاد و گندنا و دھس و باقلا و دغہ اہائے سر و غلیظہ چون باہی و گوشت گاؤ و حیو و لہیجات و طویات خوردن ابتساب نمایند

مفردات

اکحال یا بیہوش بچلہ ناخاست سبل مرمن است از جہت تحلیل مادہ آن از نوکانی دیگر۔ اکحال نوشاد و محرق دوشب شہی برائے سبل مجرب است و اگر باخارش
بود چہرے مثل ساقی فستق یا با زردت و صغہ نیست

مرکبات

اختیار بولوی۔ جہت سبل و درج و شفاق و ضعف یا سرعہ بود و از شغلا و قویائے کمالی شستہ صبح محرق شدہ از ہر یک وہ درم مروراید یا مسافتہ
ششش درم بابت پچ درم صلاہ کردہ استعمال نمایند و حکیم شریف خان صاحب در معنیات خود سے نویسد کہ و چہ تہمتہ این در اکثر کتب بظن زائدہ بخاطر
سے گذر کہ چون این را شل عبا سے ساز نہ یا کھو زنگش برنگ غبار است لہذا این اسم سے کشند باسیقون کرسبل را نافع است

فصل پنجم در کتب

مرکبات

باسم تعالی در فصل نزول الماد و ابعاد و فرور و اصغر نافع است از بیت گفته العده و در چشم که سبب یکن رطوبت باشد از شش یعنی از نزول و در پنج
درم شش باشد و درم هجرت عنان نیم گل از هر یک نیم درم افین چهار انگ کوفته بخت استعمال نمایند نسخه و دیگر که در گنه بکار آید از نوز و سکن

فصل شانزدہم در عشاء

مفردات

مرکبات

و اسے شبکوہری یک گس پائندہ اندھنفل و طیرین و طرفین علی کردہ وقت شام در چشم کشند و و اسے کوشب کوہری و نیکو گس پائندہ
است از کجا به سونو مرچ و پیل تخم کرخوہ ہندی دار مد مک سنگ پوست ریخ از سسکد یعنی بوقی کو فتنہ بخشد با شکر گوسندہ بایندہ و در چشم کشند ایضا اسباج
و ادام رونق باز گویند و نفل یا نفل در حباب دین اسب سائندہ اندکے بخش کشند از جربوات ایضا از جربوات فقیر بہت شب کوہری صابون یک مسدخ
چ سیاه و دودہ و بایک سائندہ دقت خراب در چشم کشند و گاہے عرض نفل چوک خلیان با صابون و آب سیدو جلی سے آید مفید سے افتد ایضا اسباج
بایان تخم در چشم نفل یک درم کو فتنہ بدارند و دیگر بیا کا دما از کار دودہ بر تاجہ کر بالاسکے آتش گزاشتہ باشند بنہد ہر گاہہ رعایت از آن سائل شود و گاہے

مفردات

مرکبات

فصل بہشت چہارم و عشق

مرکبات

فصل بہت سچ و خرد خیالات

[illegible]

لب که بر سر بود در دم تدریج و در دم متعادل سرخ هر یک در نیم دم و زعفران نیم دم پوست هلیله زردی دم و در دم شربت و در شفا جلد نبضت دارد
 و الباسک خال در دقت بر اذن و اطراف و او خال او و عشا را و در جوب منتیجه تانے سند و در صد و و غیر و غلب یافته هر کدام که مناسب دانند افند نمایند و در دقت
 حب زب که ابتداء نزول را منید است و در فصل در گذشت و ایضا حب کثافتی که کوتلی که نزول را مانع و در فصل خفیف است و در جوب که و بد آنکه آنچه از تنم جوب درین مرض
 بکار بریزد باید که کلان باشد و در دقت در قمره حب جلد و او که حب است و در قوت و دماغ مخصوص موده نزول چشم بدت تقیه دلغ بشرط موده و حب
 الطریض اسطوخودوس سبب منلی الفی است و غلب الفین منقلب است که در یک در دم چهار یک در دم زعفران نیم در دم تخم شمشاد نیم در دم تخم مغز تخم کدو
 مغز بادام مغز هر یک و در دم اسطوخودوس یک در دم پوست هلیله زرد نیم در دم تخم عربی یک در دم کوفته حبته حب تخم عربی حب بدنه با جز و در فصل لبسته از حب
 خود بشرط موده بدنه بزنج حب کلان را ساند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی قره و بیزی و پرمین نماید و هرگاه این حب بر است نزول گلو و خرخره سینه که از
 رستاس بفری و بکار بر جوب السوس یک در دم کیمیا نیم در دم وانه هبل مسئله یک در دم پیفرزاید و هلیله زرد که تخم است و اسطوخودوس که در است هر دو
 مخصوص دلغ و کوفته نماید و حبته منافع و دیگر و قوت اعصار رسته که سبب هلیله کابی بسیار است و در پیش قلب مصری شفاقل هر یک یک در دم نیز
 افزاید حب بر است نزول المار و ابتداء استعمال کردن مانع نزول است و در ابتداء و فودون نشی میرساند از کیمیا و اصل خان منفرخته آنکه بابک
 سخن نموده حب ساند و کحل نامی پس عمل نمایند و چون این نشی نه بخند منقول از بیاض است و یک نشی حب مانع نزول و در فصل سبل که در شفا و در
 مانع نزول در ابتداء مرض مغز بکوت و جوب و اینون یک جز و کوفته حبته شیا ف ساخته و در جیم کشند ایضا چکر گوش آوی و انگوره مسادی و در شفا
 انچه اند و در چشم کشند از علاج الغر با و او است و در ابتداء مرض مذکور مانع سمع از مجزئی شب بیانی و دما شد و در شفا کلی بریان نماید هرگاه که گداشته شود
 و در قرض و در آن غرض کنند چون تمام آب خشک شود بر آورده بسیار و قدری از این گرفته باب مل کرده هبل در چشم کشند و در جیم نیم طلا کنند ایضا
 از غلظت مسرفه سنگه را در پیه ای و مود بریان کنند چنانچه موز و سیاه شود بر آورده با یک بسیار و پیا و مسرفه در خاکس گرم بریان نموده اول
 آب را در چشم کشند آنکه سوده مسرفه اطریق سر سره اکتان کنند و بر بند و رسته و در چرخین عمل نمایند چنانی و در چشم پیه آید و علت و اکل شود و اذن
 اسهالی و این از عجایب اعمال است و او است که در نزول را منید است و در فصل و دمه گذشت و شفا و دیگر که در شفا و در فصل عشا که در شده
 و ایضا و او است که در ابتداء نزول مانع و خفیف است و در جوب که در شفا و در فصل و دمه گذشت و شفا و دیگر که در شفا و در فصل عشا که در شده
 که در این نسخه از آتش شفا گرفته شده است که در وقتیکه استعمال این میکنم نزول را بادی نکرده است همین قدر که هست از بخت سال و در دم شک خاص یک
 ما در زعفران و دما شد با چکر یک ما شد با بیل چهار باشد کوفته حبته قدری قلیه استعمال نمایند شیا ف که جهت نزول و جوب محمد ذکر یا است و دیگر
 که با و در خصوصیت این علت بیاض و انتشار را نیز فایده تمام دارد و در حلیت یک در دم با و با ر چرب است و در هر دو که و یک عدد با اندام ناضل خود در آتش بنایت
 غرم بکند از پس یک در دم و در غرض لبان اصناف کرده بر آتش غلیظ کنند و شیا ف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر است و شیا ف در شفا که در ابتداء نزول را
 مانع و در فصل جوب فراخ که شیا ف جهت نزول را از علاج الامراض و قادی ما شفا سافه و از غلظت القلیات فیهی دودوس که در کل
 که در متن جیم جیم شود و جلد بر آب با و این شیا ف ساند و در طریق سوختن ما شفا است که ویرا در شیش یا کونه کنند و سورا و بکل حکمت گرفته در سورا و آتش
 که در آنکه در خاکس تر شد شیا ف حلیت خیالات و ابتداء آب را مانع است حلیت خرب سفید هر یک یک در دم سبب پنج پانزده در دم لعل شیا ف ساند
شیا ف که در نزول المار را زیاد شده شن نه و در نیمه خود خود و دما کشته سفید پوست هلیله زرد هر یک سه طماک بچکنکی بریان پنج طماک همد را آب ساینده
 شیا ف ساند و در سایه شفا کوفته در چشم منقول از منقل ایضا مانه که در چشم کشیدن مانع نزول آب است و افزون شدن نه و در حلیت غلیظ
 بصری قویاست به سبب بکری بریان هر یک چهار در دم با و آمار که بفرات سخن کنند و بطبر غررت ساینده در چشم کشند **شیا ف** جهت ابتداء نزول و مانع چشم
 از علاج الامراض مانع شفا ف یا شیا هر یک شفا در دم مرکب بود از شنی نخل سفید از هر یک چهار در دم زنج زرد و در دم زعفران یک نیم در دم بطریق
 متعارف شیا ف ساند ایضا آنچه از نزول آب را که هنوز فرو نیامده باشد باز دارد و در شرفی از فوالعین منقول بجز زعفران سفید یک و او قلیش فیهی از قلیش
 یک در دم جوب را جدا جدا کوفته و آب ترب شیا ف ساند **شیا ف** مرا رات که جهت نزول آب و قرح و قشاده و در طریق غلیظ است و از ترش غلیظ
 و طبقات تاثیر میکند و خوش نادر و سائل باقی ما را در کتب مذکور از قلیات محرق پانزده در دم تخم عربی شفا در دم و او مهنی نخل سفید از هر یک پنج در دم سینه قلی
 چهار در دم شنی سبب بخن لبان یا کوشه هر یک و در دم کثافت از الفین هر یک یک در دم زهر نابی شفا و زهره و یک هر یک هفت در دم زهره باشد و در طباطبائیه که در کل

هیندو نصد رگ گوشه چشم کنند و بر بنا گوشش زو چسپانند و قدم بالند و حاتم ناری بر ساق نهند و

فضل است و هشتم در زور

[illegible]

مفردات

بنیاد را برافروختن طاقا کنند زرقه چشمش بر خال را بسایه ای برآید کند ز ناز کانی و دیگر زعفران سودو حلقه است و روشن آن یعنی و من الخلقوی بسیار و سفید و دیگر آن کمال اعصابه و غلبه طبیب
بسیار است سفید بود و دیگر آب پوست آمانتیش و چشمش کین و دست بر آن کما است کردن سود و نده است +

مركبات

صغیری که چشم را سیاه کند از عجاایز دانی سر مسته در دم و در چراغ زیت دو درم مشک و دانه مالو و اقاقیا هر یک یک درم همه را با رب یک ساعیده در چشم کشند یا یضعا
مستردنی سوخته یا صدف سوخته در زعفران زیت ساعیده هر باغ و طلائع انداجن روز چشم را سیاه کند کحل زرقه موافق نسخه شیخ الرئيس سرسره اصله کنی سرسره دوم
و خان چراغ زیت با زنبق دو درم مرد و ایریز زعفران هر یک یک درم مشک کافور هر یک دو دانگ کوفته بخیزد و سنگ ساق خوب کحل نموده استعمال نمایند +
کحل زرقه در زنجبیل که رطوبت داشته باشد حشمت از ذکاکی و در باهر خاشاکه مدعی دار فلفل زنجبیل لبلله در دفع عری سرسره ساعوده در چشم کشند طلائع زرقه چشم
الطال سرسره و صافاجن نمیند در صدفین فلفل طلائع کشند تا هفت روز و مدت منقطع که حشمت داؤد و الطال است +

فصل بہشت و نہم و ضعف صبر

[illegible]

مرکبات

[illegible]

استمال نماید **مشیاف** اصغر منقول از طب الاکبر فی زهر و توتیائے هندی از هر یک پنج درم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران یک درم جلیق دار است
 که در بنجیه آب با ویان مشیاف سازند و مشیاف اخضر که در این جا بکار آید نیز آن بپاشند که در فصل سرب یک مذکور است و فلفل حبیب در صفت آن نیز مذکور شده
 لیکن و طب الاکبر و زدن از رخ یک درم و مقدار زعفران در هم درم بنظر آورده و باقی اجزاء برستور **مشیاف** غلیظ است تا یکی چشم و ضعف آن لغایت منبسط
 است از علاج الامراض و توتیائے منقول است شغال مشک قریح و جیره و دو انگ شمش ته و درم خض و آب حل کنند و او را بر انداختن بینی بدان سرستند و شیان
 سازند **مشیاف** یا **سین** بنفش بکثر از این من فرود و طبقات و رطوبات خواهد داشت و باقیان باشد مخصوص وقتیکه احتیاج موجود باشد و صاحب مفتاح ابن
 طبقات را نماند فطره و سیل و در مدد داشته از مجوده بقای فطره و سیل و باقیان باشد مخصوص وقتیکه احتیاج موجود باشد و صاحب مفتاح ابن
 پارچه باشد که در اینده در سنگ ساق با شیره یونان یک مضره صمغ عربی که در دوشیافها ساخته بکار دارند و آب شمشین بر سنگ که ساخته نشود و سائیده بایل جسد در چشم کشند
 و اگر چشم گل پا بود باشد یا سوسه فطره بر چشمه باشد آب این سائیده صمغ از خواب برافسانند **الیهضامه** جهت غشاده و فطره و اکثر اراضی چشم را
 فلفل را فلفل ترش و فلفل قوی و توتیائے هندی از هر یک یک درم و درم خض و درم سرب و درم سرب سیاه هر یک پنج درم
 که در بنجیه ته درم و درم آب یونان باشد و شیان سازند **مشیاف** جهت فلفل و فطره و اراضی منقول است و از شمشین اصل کشمیری منقول شد و شیان
 که با اصل سوسه سرب سائیده فلفل سفید یا سربان بینی و توتیائے بار و لی پوست بلیله هر یک شش باشد پاکسود و عین سائیده سنگ ببری هر یک یک
 درم آب غرضه یا آب باران شیان سازند و یک شمشیان که فلفل اضره هر یک درم و فلفل فطره که در شش است

ضماد که ضعف پسران را تندرست از مصلی و فصل در گذشت **عرق مندی** که در شش پسران است و فصل در گذشت **عصاره آمله** از رطوبت منصف پسر
 و سوزش چشم و ابدان از زول رفتن آب از چشم هر یک درم و درم است و در ابدان در شش پسران شایر که در دو طریق ساخته او است که گنجینه آنکه تازه و در ابدان
 سنگین و در چین بچند آب آن و پارچه بپاشند و در آتش دایم بپزند و از جوب نیب حرکت دهند تا جوامع صلیقه آنکه بعد از آن در ظرف چینی با جسد نگاه دارند
 و بعد لغایت قدری از آن استعمال نمایند **فصل** معوی عین نافع اراضی چشم در دوشی چشم افزای و منقول است فلفل شایر تازه در دو درم فلفل شست عدد
 غلیظ یا سین بچند آب آن که در شش پسران است و در ابدان در شش پسران شایر که در دو طریق ساخته او است که گنجینه آنکه تازه و در ابدان
 فلفل سفید بچند عدد که در سنگ ببری برابر بر شست و بینی و توتیائے هندی از هر یک یک درم و درم خض و درم سرب و درم سرب سیاه هر یک پنج درم
الیهضامه بر شش منصف بصارت و عین عین مغز تخم سوسه که در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 غلیظ بود و زاهد و دانه سرب که در آب یک سائیده بکار برند **فصل** از اکال صمغ عربی است بر شش تقویت بصیرت و اعلا رسیاب اسرب جهت فطانت سفید
 و توتیائے مسدوی کا فطره شش که در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 تخم شش یا سوسه سرب منصف پسر و قدری فطره و وقت سخت داخل کنند **فصل** بر شش اکثر یا در بهای چشم عین منصف بصیرت و اعلا رسیاب اسرب جهت فطانت سفید
 و در شش است پرست بلیله در دوشه پست بلیله آنکه هر دو را بعد از نیم درم شش که در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 عدد بارنگار کرده و آب مذکور سرد نمایند که بعد از دوام با آن آن جهت سازند و در جوب نیب نصب نمایند و شیره قلی سفید که در آن سرب یا یک سائیده
 که رنگ شود و سیاه گردد و در چشم بچند نموده باشند از مصلی **فصل** توتیائے ساد - نافع منصف بصیرت و اعلا رسیاب اسرب جهت فطانت سفید
 ریزه کرده در شش منصف آب یونان که در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 بر شش از آب بچند و در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 بست باشد فطانت سفید شش باشد که در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 مسخ است سر شیان فانی و در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد
 در کلاب خوب حل ساخته بکار برند **الیهضامه** جهت فلفل و فطره و اراضی منقول است و از شمشین اصل کشمیری منقول شد و شیان
 ثلثه او و به جذا سائیده بعد از آن جمر را مخلوط نموده و آب بامان یا گلاب بپاشند و بر شش منصف بصیرت و اعلا رسیاب اسرب جهت فطانت سفید
 کوبل در مدد فطانت است **فصل** که شیان فانی با و شاه خوب استمال می فرودند و بنده هم ساخته بود و منافع بسیار مشاهد نموده که فطره یک درم و زعفران
 مشک فلفل سازند هندی هر یک یک شغال در دوشه بر آید سنگ ببری یا سربان اقلیم یا فطره و شیره قلی گل یا سین که شش گشته باشد

غریب بسایند و کسی که با سائے ارباش بیند از دو دیگر با برساند و چون مستعد چهار مرتبه قبل از آب نموده بجا برده محل مستوی از جزایات مشفق غازی الدین خان
 سرسندی که احقر را شرفی از نظر حقیر مستعد بود و در سر غنم سر بسایند یک یک تو گزیده در پیه گروه در غنم بسته در انگشت پلاس بسوزند چون دو دو موقوف
 شود هر دو ثلثی مذکور در کتاب فاضل سر نمایند بعد از این عمل یعنی در غنم دو دو داشته مشک فاضل و دو سرخ افزوده چهار در غنم بادیان سبزی شیخ نموده
 مشک کرده استعمال نمایند محل ماز و موقوفات لیست نماید و بعد از باز دارد و در کل جن را سود دارد از کتاب مذکور شادخ عدی سازج هندی هر یک دو درم
 و از شش غم الاخرین هر یک نیم درم درم سوخته ناز و از هر یک یک درم قافله مشک هر یک دانگ و کافور یک سوسج کوفته بخیت جان انکمال نمایند
 محل کحت پیشتر را با دارو از علاج الامراض و قادی تو قیاده درم ششیاف نمایند سه درم صبر سوطی حشمت یکی هر یک یک درم کافور دانگ کوفته بخیت
 آب نموده و آب ساق پر درو در سایه مشک کشف و صام و در چشم کشند الیضا محوفا بدوار الکاتب بیت حلا چشم دشت رطوبت و تقویت نظر سوداوار و شش
 نمایند از هر یک دو درم سرکه اصغیانی یک باب باران دو درم بلبله زرد نیم درم آب خنجر یک درم کافور دانگ به دستور مرتب سازند و درم کحل که
 در هند و ملکات مانع بود در فصل بهار گشت و یک نسخه در نزول الودا که مل که تقویت بصیرت و فصل سبل ذکر است محل الحجا اهر بصر را قوت و به و نیز
 گرداند از کتاب مذکور قادی سرکه اصغیانی هفت درم و از شش شایخ درم اقلییا و طلا و از درم مرارید ناسفته سه درم در غنم نیم درم صاف هندی دو درم
 صلایه کرده در چشم کشند محل الحجا اهر کبرج علوی خان صلاب در وقت حرکت از ایران و یک سفید بهندوستان و در شادابا و برائے قواب شهاب مست جنگ
 و دیوان صوبه بلگرام ترتیب داده اند با صبر و راقوت و در دقت صحت آن نماید و چهار مزاج را بسیار نفع است مرارید ناسفته یا قوت راقی یا قوت زرد قنیاسے
 کرفانی در برابر هر یک سه مثقال امیران یعنی صاف هندی اقلییا یک فنی از هر یک یک نیم مثقال سرکه اصغیانی دو درم و از شش سرکه مرارید یا چرب کرده مثل خود و طلا
 در و نیم مثقال تازه ورق کبود با کش انگه بسوزانند تا دانه سوخته شود و سرکه بعد از احتراق در گلاب یا شیر خرم نموده کوفته بخیت تازه در روز گلاب صلایه نمایند
 پس یک هفته در آب چپ درده نمایند و اگر بازده نمایند بهتر است پس از آن یک چپ بر آورده مشک کرده یا سازد و در ترکیب نمایند یعنی چهار است را با جابجا بر سنگ
 ساق صلایه نموده باقی او در کوفته بخیت مجموع را با گلاب یا سنگ ساق صلایه نموده تا نیمه مزاج شود پس هر دو درم از این جز و کاجیل و اعل نموده نیمه نشسته کحل
 این است و درم صغیانی هفت و نیم مثقال درون گاو تازده گمانه استی و مینت و نیم مثقال عطرمند است و یک مثقال کچا و نیم مثقال در آن کندر گمانه باشد مجموع را در
 چرخ کرده فیلد را با چپ کتان در آن گذاشته بطریق معمول دود بخیزد پس آن دود را با گلاب که در آن بگ مود و جوشانید باشند و باون سنگی بمانند قطره قطره و
 نمایند تا تمام مریط شده بخیر شود و پس با سرکه سکه مزاج نموده بجا بر نه محل الحجا اهر مستعمل از قادی و در غنم و از شش فاضل و نظر از الکالات
 بصیرت نظیر اند که کافور نیم مثقال دانگ شادخ افاقیا حشمت ششیاف یا شش سلطان بحری اقلییا هر یک یک درم تو قیاده یا شیر دخی هر یک یک مثقال فنی درم
 و از شش ششیاف یک نفاست هر یک دو درم مرارید پست بلبله زرد هر یک سه درم از نوزده چهار درم آب خنجر نیم درم سرکه هفت درم محل الحجا اهر ک
 همیشه در سرکار قواب زیب الشار بکیر شادخ کافور نیم دانگ مشک یک دانگ مشک هندی و فلفل و دانه هر یک یک درم مشک اندرانی صاف صغیانی اب از درم لعل سیاه
 سنبلی الطیب سرکه اصغیانی سرکه سرخ زعفران بسا درم هر یک دو درم مس سوخته امیران یعنی مصاف و فوادر و درم هر یک سه درم پست بلبله زرد مرارید ناسفته
 هر یک چهار درم صبر سوطی حشمت یا شش یا قوت فیروزه هر یک پنج درم کف دیا اقلییا و طلا اقلییا افزوده هر یک ده درم گلاب دو سیال همه دار سنگ ساق
 کحل نمایند چون سرکه سازد و مل از محل الحجا اهر سرکه اصغیانی یا قوت سانی قریش شادخ عدی منقول فلفل و دار فلفل از هر یک دو مثقال محل چرخ
 لاجر و منقول از هر یک یک مثقال مشک یعنی فاضل یک دانگ تو قیاده کافانی منقول چهار مثقال به دستور مقرر کحل سازند محل الحجا اهر کحت تقویت با صبر و
 طبقات تین و با جان و در غنم شاد و دمه و جوب و سبل راتیق و انتشار نفع و حافظ صحت عین ز اراض است و منقول تخم گاو که حقیر دانه حشمتان شاد و استعمال نمود
 و با قناتل اقرب است سرکه اصغیانی ده درم تو قیاده هندی که غیر تخم جاد اوست و از شش شادخ و درم سرخ و درم فرنگ عینی سرخ فیروزه ورق لقا و امیران یعنی فلفل
 سلیقه و دار فلفل فنی یا افزوده یا دخی از هر یک چهار درم سلطان نهی ششش درم مرارید ناسفته دو درم صاف هندی چهار درم یا قوت سرخ دو درم لاجر و منقول
 چهار درم زعفران سه درم تو قیاده ص سوخته شادخ منقول از هر یک چهار درم بلبله زرد و درم جوب و طلا و دار فلفل هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند
 محل الحجا اهر کبرج فنی خان صاحب از جوبت مرکبات شادی فلفل کرده اند مشک یک دانگ و از شش شادخ اهر و اقلییا فیروزه زرد و دخی و فرنگی چرخ لقا و
 منقول مرارید ناسفته بسا صاف هندی و دار فلفل هر یک دو درم امیران یا قوت لعل سلطان بحری هر یک سه درم تو قیاده کافانی پنج درم محل اصغیانی دود و
 سه درم مرتب سازند محل الحجا اهر شادخ و دیگر از شش فیروزه مرارید ناسفته مرغان قنری اقلییا سه و دخی یا شش یا قوت بلبله زرد و درم فرنگ سر

و شاد و دایه و گوی و گل جنبی مثل کنیری و حتی نو از هر یک باشد همه را خوب ساینده مثل سر و در چشم کند نو و هر یک که در پیشانی است بجز نه البقر و مرغ و زن آن الله و هر دو را ساینده بجا بر نه شش پا که به است این مرض جهت اکثر اهرافضی چشم جدید است و بیست و نه جزو اینون مفت و در بعضی بازوه و جزو کرم است و یک جزو نسل سکه در لاف من بجز با سینه ان ساینده و شکیات ساز و خصما و جهت منع رو عیدن شعر نانو از نخند و عفران یک شقل کا فرغم و انگ ساینده بعد از قطع مبر آن مشت نهاد کند عطا که من انبات شعر اید و متقلب کند و از جای نوس است صدف کوچک سوخته ساینده و لفظ ان سرشته بعد از شفت همانند طلا که جهت شعر نایه مجرب است از طبع الاطراف و قادی ارمنه و شاد و عا فرما حق جلد برابر بجز نوبل و شفتیت آسین و نه و نه صفت طلا مانند طلا اندک کانی خون سفید سبز و کینه سنگ خاکستر از یون در هم پیخته طلا کند ایضا صفت خون فاشیت زهر و گرس زهره فاشیت طلا کند و اگر زهره و زهره ترک و در ایران هر دو جنبه سبز کشته ساینده و خون که نو بجز سرشته ساز و با بکینه مل نوزده طلا کند نیم ساعت هر کینه هم مفید بود کاجل که جهت منع رو عیدن شعر نایه و در بایند کن مجرب بیست لطف است بجز نوزده که لکان یک عدد و در یون بعد از نوزده و شش پس سود و آن از هر دو را شفت نماند تا میر و دور آفتاب خشک کند و چوب پیچیده و فسیله ساز و در جراح و زدن سیاه انداخته میفر و زدن و کاجل آن گرفته و در چشم کشیده باشد و

فصل هفتم در انتشار الاله باب

بسیارترین مریض اگر شاد و عا است باطل و صاف و سودا و علامت مثل آثار غلبه هوا است مع سرخ و فاش و اگر گداگی منانند اهاب بود بواسطه کثرت همنی فاش علامت وجود بلغم است و اگر شفت چاذر پلک باشد بعد سر سار گرم و حیات حاره حاد شود و علامت در مادی تنقیح غلظت غالب و تبدل مزاج نمایند بدستور بیکه و دانت در سطر شده و چیز های که کثرت اهاب بود مثل سر سار و زلا و جرد و جرد از اینی کشته و غرض سوخته و دوان کند و دست صوب و سیل الطیب ساخته باشد و بجز و بالاسک پلک باشد و در شقی ریاضت شاد و میداری و تقطیل غذا و احتمال کشیدار و مع مثل شیان اهرام و اضر و نوس و نده است و آنچه از ضعف جاذبه پلک اندک تر میر و طوبی و تقویت بدن است استعمال مرطبات و افندیم جدید و کس که انجام و در کس متفرقات و احتمال بکل ریاضتی و با سلیقه دن و در هر چیز که اشک نیار و و بچایه موسسه را گرم کند و مفید بود و قادی مرض مذکور که از انسداد و سبب اذال فرج صوری و غیره با سونگی آتش باشد طالع پذیر نبوده و اگر از فساد الطیب و طالع دار باشد باید و بعد از و ل سبب و ریش اهاب بهال کنند

مقدمات

اشعار هب اگر سبب دار الطیب باشد طلا خسته تر سوخته نال است و بجز کمال سنبلی با کشیده میزند است و بجز کمال آب بصل یعنی پیاز مفید است و بجز گدا و دارا شکوی خاکستر و آگ آب ساینده و متواتر که چشم همانند زدن غرض و فادین چشم را سودمند بود و بجز نیتن مژه که آن سرخی چشم و فاش شدید و تا کمال اشعار بود از خلاصه آثار شیرین با تمامه و اجمیع اجزای که و سه در سکه بجز نر تا میرا شود و ساینده و در موضع علت بکوب باشد و

مرکبات

با سنبقون و فصل نزول الی و مذکور شد ترکیب که صاحب غلظت است اوقات موسسه عیب الاطر نوشته روز یکشنبه شیر و دست آنگه در جراح نو پیکر ده از چوب و فسیله شده سر سار و پرشیده و بطاق خانه گذارد و بعد از یک هفته شب یکشنبه و بجز جراح مذکور را از زدن کوبه خالص فرموده همان فسیله نخستین را بسوزند و دود آن بستانند و چند روز در چشم که اند و دو اسکیم اختلاط اهاب منع بعد از تنقیح غلظت موجب از دکانی استخوان حرارته سوخته سر در سنبلی روی دود در هم ساینده و کشته و روشنی از بهر سوزن طیب از کبریس سوخته خادج از هر یک در دم فلفل گودار فلفل و عفران شخم اختل از هر یک در دم زنگار صبر بود و از می از هر یک یک در دم آبلیم بود و در دم کوبه و نماند غلظت نماند و بجز آن و فصل ضعف بعد از کشت شیان اهرام و فصل سبل گشت و شیان اضر و فصل جرب الاله فغان و اید که طلا کس نیتن مریضان کند و مجرب است از قادی و علاج الاطراف استخوان سر سینه سوخته سنبلی الطیب سر سگین موش صدف سوخته فلفل از هر یک یک جزو سر سینه سر سینه و فسیله سوخته مغسول شمش جزو عفران نیم جزو طلا مانند غوا کمل سازند و کحل شفاهی سکه مره بر و باند و بنایت مفید از بجا نال استخوان خمر سوخته و در دم و فغان گذر چهار درم سنبلی الطیب حب لسان هر یک سه درم لاجورد مغسول ده درم کوفته بجزه بر جوش کشند و

فصل هشتم در بیان الاله باب

و با شیره زبانه و نه بجز بخت تنوع انگباب نماید و چون چینه شود و در یک پاره فیله بعل آغشته در دهن گرم کرده و در گوش نهد و نه از آنکه از کس زنگ سوزند
بر من زنگ نهد و اگر دلفینا بود یک درم زنگار بکینین علی مل کرده با یک قطره زهر و گاو یک قطره در دهن با دام بیند از زنگ نهد شود انشا را مرغالی
الضمانا شسته دارد و مرغ و دلفینا در گوش بود فیله در گوش نهاد و در شراب کینه پیفت ماشعل دو ماشه و نیم در دهن پیخته خسته غوغ هر یک
شش ماشه پیسته سنگ پشت هفت عدد و سیاهی پیسته یک عدد در ظرف مسی خوب مل کرده پختن - ماشه صبر و ماشه نظر ان یک ماشه سوده آینه پیسته
آغشته در گوش نهاد و بهی مایه خوب کرده شد و در یک محط همه گرم بر دهن آغشته +

فصل دہم در طرش

و اک عبارت است از غلبه آن قوت کس و الماطان آنرا و قوت خراشند و قتلان تجزیت صماخ را هم مانند و مرض ذکر کنی بود یا عارضی خلقی و یا عارضه خار و عارضه
 نیز عارضی و مریض شد و قبل البراست و آنچه درین بیماری بواسطه ضعف قوی و فلیع بر و رو پس بر اعضا افتد و آنکه ارشد کشتن و تقبیل گوش با ممتنع قوت
 مغزیه یا شلش این خود نیز از الماطان است و باقی اقسام عارضی که علاقت پذیر اند مفصل مذکور میگردد **طرس از حاط علی خط** - دایر بواسطه انقباض
 آن که در عصب گوش که کس است واقع شود علامت آن انقباض یا شلش است گرم و گرانی مرخص و در وقت سجود و عدم سوزش و عرقی گوش و وقته
 ترا سیر کرده و غمه و امتلا است **علاج** - اول تقویه ماهه مانند بن ستوریک و رطل فلج گشت و بعد از آن با بایض تقیر آب گرم و کسین با بخور
 و عا شاد بود و دیکه کوفه با راسل آینه مغز مغزه نماید و یکدش و صبر و شونیز خطسه آرنه و در شپه گرم که در درو گوش با دیکه یافتند و درون بندد و آوسته در
 گوش بچکانند و غیره و در غل بچکاند و نشاند ساخته و ایدم در گوش بپزند و دیگر ادویه سفزه و مرکبه که در دنیا مذکور است گردند و عصب حاجت بمل آرنه و قطره موسیقی یا
 در فن گل نیز بجز آن گوش نانی در **طرس از سوز مزاج ساده** - خلاش احساس و وجع است و در غش گوش بدون قتل و متدیس اگر سوز مزاج
 بار بود و تقیر از سردی و زیادتی مرض در اوقات بار و بر آن گواهی دهد و اگر بار بود بالعکس آن مشهود گردد و التهاب و سوزش در گوش آن پیدا
 و اگر دایر بود قوت عصب و گرمی و بیداری و دیگر اسباب مختلف بر آن دلالت کند و لاغری در چهره و جشم و انقباض و بجزر بکس رطب بود و سوز مزاج عارضی رطب
 و میزدت باعث مرض مذکور میگردد و از غده الماطات بایس و عدم و وجع دریافت شود **علاج** - حسب سبب یا مغزیه و انقباض و قطرات مناسبه
 تعبیل مزاج مانند مثلا سوز مزاج عار و بار و آنچه در در گوش عارضی و بار و سانس گشت بمل آرنه و در سوز مزاج بایس مداومت افندی مرطبه و حمام و بکین
 درون گل و آب گرم بر سر دیکانیدن و الما بن شیر باور و غنای رطبه و جبر آن که در صدمع بایس و شش بایس و غیره و مفصل ذکر یافته علاج فرمایند و
طرس از صفرا - دایر انقباضات آن بجانب داغ و سبیل بحران حادث شود چنانچه در انتباهه امراض حاد و رعیت صفراوی عارض میگردد
 علامت آن سردی و رنگ و کلمی و بان ناشد و مرض وقت گرمی بود و در اکثر اوقات از طنین خالی باشد و علاجتش مانند علاج صدمع صفراوی مانند مرطبه
 تقویه آب پسته بن و کسین و فخره کنند و دوار الزان در گوش بچکانند و گویند که اگر آب پیاز و زهره لکا و در پوست اندر گرم کرده بچکانند یا صمیت فامحه و
 باشد که از شپه باشد عار بهب صمد و بجزه مرض مذکور حادث شود و در بجزش غیره و فمغه و در الشیر و شربت شفا شستن بدوام نوشا نیدن است و هر
 شب با پیاز و اشکاک نموده درون گل چرب کرده با بیدن **طرس از سده صماخ** و صلب این اجتمع چرک کثیر یا داخل مسنگ ریزه و دانه و غیره
 رو نمیدن گوشت زاید بعد از انداختن قره یا نوله در گوش بود **علاج** آنجا که کثرت چرک موجب مرض باشد غیره آن شب تقویه درون نیم گرم صمغ
 فنیق یا بکرم است و بر آوردن آن بکرم مخصوص بایس کار است و اگر تخم بیدان و بویه کوفه بر سر کشته فنیق سازند و بجزش چند تا سه روز پس بر آن در چرک بسیار بیزن
 و در سوز مزاج مسکن ریزه و غیره اول درون در گوش بچکانند و بعد از آن در سیر خطسه و شش و غیره که در در گوش از نوله گرم که در گرد و بمل آرنه و گوشت زاید و نوله
 یا اگر ممکن باشد پس قطع نماید و بعد از آن ادویه یا نوله انداختن چنانچه قطره و ظروف در رخ و غیره فنیق کوفه در گوش بچکانند و گوشت زاید باقی را بچکانند و اگر ممکن نبود
 این کار را ادویه که در بر سیر لافته خراجه بر آن گذارند تا که از نوله را قانی سازند و بعد از آن اعمال را هم هر یک که در در گوش از نوله کشته استعمال نمایند

مفردات

فروغ نخستین روی نقشه کند بطرش معزادی از بقاء **دیگر** حلقه بروغن کجود برش نیند معرب است و کذا اب پیاز و طبع حزل و القع از آن سفین

سیر داخل کرده باز بجو شانه ناکب جنب شود و رغن با نهنج قطره گرم کرده بچکانند **روغن فستقین** جهت گرائی گوش از و کانی فستقین روی در آتیب زبانه بچوشانند تا نصف بانه نصف نموده و رغن گل با دامن بخ هر یک نیم توله آمیخته باز بجوشانند تا رغن با نهنج موسیانی کافی یک مشرقل کرده و کانی دار و دقت حاجت نیم گرم در گوش بچکانند **روغن** سبخت کوی گوش از بامش صیبه منقول قسطل و فنجیل حبل هر یک یک دامن بآب سوده درده در رغن بکند بجوشانند چون آدویه بسوزد و در رغن با نهنج گاه دارد و نیم گرم انگ در گوش اندازند و در گوش نیز نزن داخل گردد و **روغن میسارک** جهت کرای و گرائی گوش نافع و فصل فایز گذشت **روغن ترب** و رغن که در آن بزر ابنج و حبل است و در رغن اخلط و یک رغن و دیگر کشتل سب و کرای گوش نافع اند و فصل در گوش مذکور شد **روغن حنظل** زرد آکو در رغن و دیگر کطرش و ثقل سب و رمانع است و فنجیل شین خام را در مشرب است **اسطوخودوس** بجهت کرای و فحم شمع سده و فایز از بامش بصف با نهنج کاکوزان هر یک پنج گرم اسطوخودوس در ده رده را در یک نیم مل آب بجوشانند تا نیمه آب صاف کرده یک مل شکل بر زده اضاف کرده خربت سازند **مشایف** جهت کرای گوش جهت بمرل از بامش از مزه بچوشش غرول سداب شمع فنجیل سادی کوفته نیمه در فیهر و کاکوشها ساخته و وقت حاجت بر رغن با دامن ساید و در گوش بچکانند **مشایف** که در فیهر غلظت است از علاج الامراض بوجه اللها جبهه بیدستر هر واحد نصف جود غرول انجیر هر یک جود سبب کهنه مقدار سه که پودر شد و در آب بچوشانند تا شعله شود پس شایفها ساخته و در گوش بچکانند **مشایف** مثل جهت طرش که از اخلاط غلیظه بود و فایز ثقل سماعت و رغن غلیظی و طین و دوی ربی را ملایم شمع فنجیل یک درم حصاره انستین چند بیدسترند و اندر حرج از هر یک نیم درم بپودر آمیخته سه درم قطره درم فیهر یک نیم درم انگ کوفته نیمه در مرر کاکوش و سرشته شایف سازند و وقت حاجت اول انجباب بر طینون با بونه و شست اکلیل و فونج و مرزنجوش و شیخ و بر شایف زانی صالح کرده پس از شایف قدر سه بر رغن با دامن غلظت کرده نیم گرم در گوش قطره نمایند **فتیلک** که گرائی گوش را برده از بامش بکیر لایم بیدستر و در غرول و قودا مانا کوفته بپاشند و فیل ساخته و در گوش بچکانند و غرول و انجیر هر دو را کوفته فیل ساخته نیم کافی است و بجهت بوق افزوده و اشتن آن در گوش تا نایم کشید بر الساعه بعد با س گفته اند قطره ریخته ثقل سب یعنی بعد تنقیه بکار آمد از بامش و فایز چند بیدستر درم نظرون یک نیم درم رغن سفید یک درم کوفته یک سداب سرشته قرص ساخته و در بطن در فیهر فیل ساخته و در گوش بچکانند **فتیلک** جهت طرش از علاج الامراض فیهر سفید یک درم چند بیدستر نیم درم نظرون دانگ کوفته نیمه با سر کوبیده بچکانند و یک نسخه شکل که در قراناع است و فصل طینون خام اند کما و سبب و قودیم طرش که سببش غلظت غلیظه خام بود بعد تنقیه بکار آمد بعد قوتی بکیر خام مرزنجوش و پنجاه سف نام صبر با بونه بچوشانند و فیهر با نهنج بپاشند و در گوش بچکانند **فتیلک** جهت طرش با نهنج سیدی اکلیل الملک با بونه سدوس گندم خلی بکیر خام مرزنجوش با در فیهر بچوشانند و در بخارا آن انجباب و آب آن تخلیل و فنجیل آن نصف بوالی گوش نمایند و

حکایات

شخصی مرد بر گرائی گوش بینه طرش با نهنج بر دهنه تنقیه بلیط اسطوخودوس و اطراف فلات است تا ه فرمود که منجمه معموله اطریفل اسطوخودوس تیار کنند و اسطوخودوس سوده اطریفل معتبر سرشته بخورند با لایش عرق گاودان هفت قطره عرق انجباب بچ توله بپوشند و رغن گل و آب قوب در گوش اندازند و کاذک رغن با دامن اندازند **الایض** - گرائی گوش فرمودند از گل خلی با بونه و انجباب هر یک یک توله و غیر آن بخار بکیند و در گوش چیز سه هر گونا بپاشد و در جگر که ه است و در آن فصد فرمودند با نهنج شعله ریم بر آمد **الایض** - زنه را در عجب عین خلاصه کرای گوش حاضر شده از هر یک آتیب و نیب و گل با بونه آمیخته هر یک سه توله با زبان روی یک نیم توله قبل از نوبت شب انجباب کان نیمه و از گل با بونه فستقین که یک باشد در شربت قنطاریون و شربت کنش و عرق شامه زه و مکوه و کیو زه و دانه تپ و عافرت نموده لب کن در گوش بچکانند و کوه در شایف نامیثا در آب کراش و نیب و رغن گل نیم گرم در گوش بچکانند بعد از یک پاس هفت عدد گرم اند گوش ثلاث شده و همه عراض بر طرف گردد و بداند و **الایض** - در کیه با مبداء زب کرای حاضر شد اطریفل اسطوخودوس شب بخورند و مرزنجوش گل با بونه فستقین اهل اکلیل گل بپاشند هر یک نه نامشامه هفت ماشا گوزد یک نیم توله شب بخورند و صاف نموده رغن گل و با بونه بر آب کاش کوفته باز بجوشانند که آب بسوزد و رغن با نهنج پس در آن چند بیدستر یک ماشه و فیهر آن هفت ماشه سوده آمیخته در گوش بچکانند و

و یا منیت خوش از قوس باشد و حرکت را بشیبه گویا و شسته قد سے کیل و در بار سنگ در گنجنا بار یک سائیدم بر آن پا شستند +

مفردات

در روی که چیز است سرخ و پیوسته بلی میکنند ایران کوک یا آب آتیزینه مناد و مناد یک لحظه سوزش سے مناید لیکن بیا رت منید است و دیگر چیز آب رطبه را نیز بتانی مرکبات - مناد جهت تخلیه از ان مجرب اند که کافی و معمولی مغز مخم که سوخته تخم هند وانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاغین - سفید قلعی سوخته کلنا رسوخته از تیار کرانی کوخته بینه بشیر و فتر مل کرده در آن همانند کدو مثل مرغ شود و طلا کنند +

فصل نهم در حرکت الاذن

بینه خارش گوش سبب الفصاب و رطوبت برقی است علاج آنستین روی در سر کف اخص جو شانیه صاف نموده چند قطره نیم گرم در گوش چکانند و اگر روغن بنفشه زرد آلود یا روغن بادام تلخ یا سرکه بزرگه آتیزنه بهر عمل کنند و همچنین اگر سبهاگ بریان سوده در گوش اندازند و بالائے آن دو قطره آب لیون بریزند تا نفوذ شود که ابل القیر و العبیر - مفردات - صبر سقوطی بر روغن گل مل کرده در گوش چکانند از معمولی و دیگر جگر جلد در شیر زنان است کرده چکانند مرکبات - قطور زغال خارش اندرون گوش از کرباب بزرگه جفتن بقدر باشد و آب سائیدم صاف کرده نیم گرم در گوش چکانند و بالائے آن سبهاگ بریان یا رب یک سوده بآب مل کرده چکانند +

فصل دهم در سبب الاذن

بینه خارش گوش از آلودگی سبب بنفشه قوت فلشانی است بنامه بنصف سامه منظر - علاج تقویت دماغ از اطراف غلات و کثیر حیات کنند و شحمیات و مروغات معقولات و دماغ بخار بریزد چنانچه در مصلح دماغی مفصل مرقوم شده +

مقاله ششم در امراض بینی

شیخ الرئیس میفرماید که بعضی معالجات بینی مخصوص برای بینی نیستند مثل خراغ و اظطیعه سر و بینه از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه مجربات و معقولات و شحمیات و شقوقا و نفوغات و هر که را که حاجت بسبب اودیه افتد باید که ادا دلین خود از آب بزرگه و بر پشت بخوابد و سر را بسوخته پشت مائل دارد و پس دوا بریزد بالا کشد و گاهی به کبکب محال این اودیه در سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخورد و بینی گرد و بهر حال روغن بنفشه در روغن گل و شیر زنان و بینی چکانند و اگر دوائے سوسودا یا عود حریف باشد وقت سحر یا نودن خرقه تر آب گرم بر سر بند و پیش از نهادن خرقه بر سر بشیر و شسته و یا روغن گل یا روغن خلط بریزند +

فصل اول در عاف

بینه برآمدن خون از بینی سببش کشادن رگهای یک یا یک اندرون بینی است بواسطه حرکت خون یا شگاف شدن شریان غشائے زیر دماغ یا عث شرت کشنده خون و ضرر به سقده و این عسر العلان است و ذوق میان رعا فاعل و شیرانی آنکه در شیرانی خون معطوبه فنی بر آید و سرخ خالص و گرم بود و علامت حدش خون بود و طبعه صفا است و مزاج خون رقیق اندک اندک و نشان امتلائی دم قدم مصلع عشیبه و سرخی چهره و چشم بود - علاج - شیره از لعاب بهید + شیره و عتاب شیره و مغز تخم تر بوذ و شربت نیلوفر دهند و اگر خواهند شیره تخم کاهوشیره و تخم خرقه و قدر کثیر اسوده افزایند و گل استی یا شاسته بر سر کشند بر سر مناد و مناید و کله شک و آب سائیدم بر تارک بر مناد و کون نیز منید بود و کاهوشیره و کاهوشیره که جو شانیه در بینی چکانند و چشم اشتر را سوخته و بینی دهند و نه عکبک در سببهای کشنده و دیگر و کس آلوده و بینی دهند و قویه از عذاب افشرد و سبب گین خواست اگر از کس کاهوشیره در آن مل کرده چند قطره از آن در بینی چکانند غشای الفور رعا ف را بند کنند و اگر در سبب فیه من امتانده نمایند اوقه سوغا احد بود و دواک قدیمین و سببین باز و دودین و نران و نصب سببین و بیا بسبب سبب نیز فاده سے کدو گویند که نصب سببین معروف است که نهادون همان وقت خون بند نماید - باب سبب دوا بیدار کردن

نکات

معلوم است بر آنکه فکرت سبب شده باشد جنس سائیده و آب از غیر من مقدار که بر پیشانی را غاصه بخور مانند آب تنگ شود و مقدار را کند و از صورت کشیده از آب
 از در که در آن نفس بر غشاء غده باشد غیر منوره و سوطه مانند از این من علم که بر خلیف من و ابقای من ایضا - جهت منان یعنی غده که از آن کلام انسان منین نشود و تنگ را در وقت
 روض من کرده چیده سودا کند و در این یکی دلیل شود از بقای و شرفی ایضا - بر تن ششم از غده مندی یا گیسو رانه الا یکی خود چیده و غرض من سوطیک باشد در وقت که او کشته
 در من یکانه فیتیل که در شراسور و از دکان و قادی سوسنبل من سرگی شرح و نقل کشته آب پودینه سرشته فیتیل ساخته و در منی بنده ایدار آنچه منی را بگلایه و سر کزیده
 زین شسته باشد نشووی - بر تن ششم سعه یعنی نموده و مومل و تجرید من سر را کشته بخیه در وقت فیتیل با دام آخته است شفا من مانند ایضا - در من باب
 جرب من در من بگس کاشته و اجاز من غسانی کشته بخیه - بیامیزه در شرف من مانند ایضا - در من باب حاقه و انجون و در منی نقل سفید کشته بخیه در وقت من مناسب آخته
 بل کزده نفوح - کشته معدهات را نال کزده من و من و معده سساب نام مقصود کشته بخیه در منی و من ایضا - در من باب حاقه و در منی در منی در منی
 نکلون شیخ کشته بخیه در منی در منی هر شیخ از این شیخ که در منی منقول است - حکایت - حکایت صافی علی خان من خوب کند که غش من را سلطان شرم حاضر کرد و با چوب
 تنه من را من کجور نموده و من فانه روزه عسله که در من غلیظ و غشا از در منی بر کیمت یافت +

فصل سویم در فساد شم

و این عبارت است از تنه در شوش قوت شات های از منال بیرون نبود که آنکه بر روی یک را کجور کند و سببش وقوع کجی از من و مزاج اربعه به حصول غلطی
 است و در وقت دماغ در وقت که در یک جزو بایست مختلف نموده شود و سبب آن در منی من مختلف است و در منی من کور سویم از کجی من و بایست که شوند و یعنی در زمان
 بر بایست که من شود و در وقت که بایست که من و سبب این ختم ثلاث در صورت احساس بوی در اجزاء اوده شیر من و منی یا غلیظ من بود که در وقت حرقه تنگ و دکل از کوره باشد
 در حالت ادک بوی یک حصول غلط محرق باشد با در وقت در انصاع منی با تها ملاقات سو مزاج اربعه در شرم مذکور شده و حاصلت در منی من غلط اندر آید آن نال کز
 مثل اگر با کجور کند بوی غلط من حصول شود غلط در و اگر را کجی غلط من و در وقت غلط من باشد و اگر بوی غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 سو دای باشد - علاج - در سو مزاج ساذج تبدیل مزاج من و در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 مناسب که هر یک در امراض من و در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 نقل سبب الیغ در و در سائیده در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب
 در با بوی بوی در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 مفروضات - چکانیدن بل غرض در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 غلط نقل سبب الیغ در و در سائیده در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب

فصل چهارم در بولواسیرالاف

وال گوشت زائید بود که در منی رو سببش من در شوش خون سو دای است در گمانه اندرون منی پس اگر کجی و صلاست بود و در طوبه از آن ساقی باشد از من
 سلطان بود و در علاج من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 سبب الیغ در و در سائیده در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب
 و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب در منی و من و اگر فانه شود و منقیه بنما و سبب
 کردن نیز بسیار فانه و یکند و فله من که در دکل در من و در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 گوشت زائید باقی باشد اوده اگاه برانید بر مصالح که پاره بران چیده باشد خلا ساخته بگذارد تا باقی را بنجور پس بر من سفیده و در آن علاج کنند +
 فانه - گاه باشد که در من غلیظ من و در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 طوبه از آن ساقی شود در من صورت کشته منقیه دماغ عجا و ایداعات من منی که در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من
 طامانده باشد و هر گاه در من نرم تر شود بر آن از چوب سائیده باشد که در من مذکور سبب الیغ را در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من در وقت غلط من

نکات

مفروضات و ملاحظات

فضل مفتیہ درنجر الانف

مفردات

مرکبات

صاحب ہمدانی - کہ یہ بے نیکی چکر کذا اعلیٰ الامراض وقادری وبقائی جزو جوارحی لبسہ قریب یک درم کو فنیہ باشد غلو بہ نسبت بخور و دود
دول شستر ہر روز دو گھنٹہ دو اسٹیکے کشش بینی رائے نیست از کافکی سیر حنا مرز خوش بر یک یک درم و شستر بر یک یک درم و دوا شستر

[illegible]

فضل نعم وعظم النعمان

بزرگی زبان هر چه بیدان حد رسد که در دهن نچسبد و از دبان بیرون نشود و اول آن الهسان گویند و این از منس پنج و نعل است نه در دم پیش از انقباض و طبع
 فطنیه وانی است که زبان آن را شرب کند و علامت اگر طوبیت دومی بود و علامت غلبه خون و حرارت پیدا باشد نقد سر و دوگ نیز زبان کند و پیش
 بصل و ترشی مزج و نار ترش و غیره که قانع طوبیت وکیل لعاب بود و خوب بر زبان نالتند و اگر بکفی بود سهل نفهم دهند و خوب ایارج غدا را نیز بطر و شکله و نعل
 اشتراخ مذکور شد و بعد از آن به کمک و سکه و یا و کبیل و لوت و شاد و با سکه زبان را مالند

فضل وحم ورضع

و آن غنچه خشت باشد که زیر زبان حاور شده و چون بزرگ شود و شش محکم گردد واده آن غن غنای بسیار بود و علاج آن که سرخ و باسور شش است و باید که در کمال
موسمی گذشت بدیند و قصد سرد نمایند و از چوب پائند خوب بل با روغن تقیه کنند و اگر سفید و خست باشد روغن زنجبیل حار و پند و بعد از تقیه نوشادر و از زردی
ساییده پیوسته بر زبان اندازد و مسکه و دمنگ وردان دهند و چون سودمند باد و به آب گشاید نوشادر و زنجبیل سوخته و زنگار مرغی با مسکه بپاشند و پیشه شد
الند و دیگر ادویه حار و کوبیده اسیر الف گشت بل آرد و اگر از این تدبیر چیزی خوشش نکند واده آن کبیرون آرد و بعد از هر اجم مندل سازند و لیکن شق با قویا
نایند و اشیران زیر زبان قطع نشود و عروا نشود و با مسکه با نمک

مركزیات

و اس کے مجرب بہت منفعت لسان الاشرافی و ذی کانی درج محرق سورنجان ہر دو ماہ سفیدی ہفتہ جمع کدہ زیر زبان نگاہدارند و اسے کہ
منفعت لسان مانناست از کتاب مذکور شعب ہما بنیخ سوسن آسمانجونی زعفران مرکی مسادی کو فتنہ زیر زبان برصفتعہ بمالند و اسے بہت
منفعت زبان از ذی کانی معتبر ندیم زوفا سے خشاک یک دم فورہ صدف بحری دو دم بہرہ راسا سیدہ با مثل آن شکر طبر زخم جرش آب پیچہ بر پوشش صفتعہ بمالند
خوشبہدہ شود بیدار آن ضمیمہ با سرکہ کہ در شش آس و گلزار و فشار کند و پوشانیدہ باشند کبکنا پس ذروا ت مدہ بکار بند غرغره صفتعہ اللسان باز
طلب کو کنا غرب الثعلب و ارفلض بذر کتان محل السوسن گل شلی جو شایند غرغره نمایند چون سرفہ زیادہ شد گل شلی موقوف نہودہ شد

حکایات

نامی که سال را اول لیثه مصلحت از دهن افتاد. بعد از سفر شب میشد. محل السوس عذاب اسطوخودوس کل نیلوفرم طی بر عرق غنیمت الشلب جوشانیدن است. داخل کرده: بز شند بچ شفا لوبرگ سپستان برگ خنبلی سر یک دو توله جوشانیدن غرغره نمایند.

فضل یازم و شقاق اللسان

[illegible]

مذہب

[illegible]

جوشانده - براسه گشتی که آرد به شش مطبستان باز زود و اندر هدهده باشد جوشانده بشیر و مخمر خم شده باشد شش نبات یک توله داخل کرده بنوشند و
الضمانه - جاسه خطائی بادیان خطائی هر یک چهارم باشد بهاد سه باشد به عرق شاه تره دو توله جوشانده بشیر و مخمر یک دهم شیرین شش نبات توله دوازده کثیر
صنعتی یک یک باشد سوده باشد به شش و باغ جیت جیت اجابت از عجمان غاب انجیر بر یک پنجه و سیستان و عدو مخمر یک ان تخم بیدانه کوفته بر یک نیم
شمال نبات قدیس که شیرین شود بطریق فالوده بر پنجه نیم میال بخورد هر سه روز یک مرتبه بخت الصوت بی از کتاب مذکور آرد و با کافور و مخمر یک ان شکله با زمان
بناسنید گرفته سوسا سازند **الضمانه** براسه بخت که لبیب آرد از شدید و ولایت فتح لک شیره و آب جوشانده و مشک زده و روغن بادلم شیرین اندک که غفران
سحق انداخته حریره سازند حب که هفده آرد تا مدین گلو سینه کند و سر نه دایم خنجر از ان اصراف خنجر بادلم شیرین و مخمر نیم کمان بران مخمر خنجره
کلام هر یک دو درم کثیرا من عری از هر یک یک درم اهل السوس معشر رب السوس هر یک نیم درم مشک سینه چهار درم کوفته بخشنه باب بادمان و اندک که شکر یک
گرفته سرشته حب سازند و زیر زبان نگا دارند حب جدید که بخت الصوت را مان است از کتاب مذکور و در بان قشر با قطران یا قشر از هر یک لبست
درم مخمر بادلم جلزده معشر هر یک شش درم کثیرا من عری هم بنوشته لبست درم تاشی درم موز را دانه برآورده با سائر ادویه کوفته داخل کن رنگی حب بند و سه حب
وقت صبح و سه حب شام باب با قطران آب سوس گندم با شکر سینه و روغن بادلم شیرین بخورد حب جیت بیسی آرد و معمول و مجرب از انقباض سفا و دام تلخ مخمر
کمان بران مخمر خنجره سادی ساینده جهابسته درون نگا دارند **الضمانه** خالخان انجیل روح فلفل سیاه خول داخل همه کوفته بخت و آب یک
تبول حب ابسته نگا دارند وقت حاجت و درون و استه بخت در عرق انباشت و بر ندره و اوصاف شود و مقول از میان خبری حب خروار و درجه الصوت
که از سر دی بکستل و موجب است فلفل یک درم خول بران سه درم کند بر از هر یک چهار درم می ششند کوفته کوفته حب ساخته زیر زبان نگا دارند و در
شیر و دیگر بار و مطروح است **نوع دیگر** که در بخت الصوت بار و دیگر باید از خلاصه فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع
قد سینه بلون همه دستور حب سازند و در دهن دارند حب جیت بخت الصوت که از پیوست و اندکی و بی کشیدن بهر سینه باشد و در دهن و از نداد
ذکاکی که از ان سینه صنعت عربی رب السوس مخمر کوه و شیرین مخمر خیارین سادی کوفته حب سازند و اگر خواهند قدیس نبات هم داخل سازند
و **واضح** که در بخت الصوت بار و دیگر باید از خلاصه فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع
لبستند و در ندره یا چون بچند و **و** که در بخت الصوت که از سر دی بکستل و موجب است فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع
حلیت و یک درم یک سنگ ساینده اندران بزرگ و قطعات اوک بران باشد و در مزه آرد و گندم کوفته بخت کرم نه نیتا بچند شود بر ندره بخت و در ندره
آن بخورد **الضمانه** فلفل خول از عطران خالخان حافر ما بعل لبستند از شکله **الضمانه** فلفل و حلیت و خول بعل قوی الشح است و چون بخت فلفل خور حب است
الضمانه براسه بخت الصوت بلس خنجره را ساینده با مسکه و شکر آینه شل لوق اندک اندک لبستند بر سه اجود اسادی گیرند و سرخ و تلخ بخت الصوت که از
زول حادث شود و معمولی کلانار یک شقال پوست خنجره شش حدس گل سرخ از هر یک و شقال بذریع نیم درم و آب جوشانده صاف که در ندره کنند **لوق** حب
تلخ بخت الصوت که از حرارت باشد و پس قالب شود و مندا از ذکاکی مخمر خنجره ده درم آب انار ابیسی آب خیار آب کدو آب خرفه آب فیکر بر یک یک
استار لعاب اسپنل لعاب بیدانه لعاب تخم قطعی بشیر و مخمر و شیر و تخم خیار بر یک یک که جافانده یک ول از هر لوق سازند و بخت است لوق حلیت و خفت
بجسته را و لنت را با سانی بر آرد و زعفرانی و ذکاکی بذر کتان درم حلیت خنجره و دام شیر بر کلام چهار درم کثیرا اهل السوس معشر سینه بلزده نشانه من عری از هر یک
درم کوفته بخت و بخت است لوق که از سر دی بکستل و موجب است فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع
بزرگ و آب صاف آن بجزر و با بعل و قدس معوم سازند و لبستند و اوصاف کند و مخمر و ایدام و مجربات اکبری **نوع دیگر** که لوق حب قطن نیکوید و در بخت الصوت
که از سر دی بکستل و موجب است فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع
هفتاد و پنجم شیرین شود و عند الحاجة استعمال نماید **لوق** حب جیت بخت الصوت در طوبی تلخ ترین ادویه است از ذکاکی انجیر شکله بود و نیز تر با ذکاکی
الولان گرفته بخت صاف نمایند و من عری بخت و مناسب ساینده و اهل ساخته لبستند و لوق تیار سازند و موجب است **لوق** کرب سنبلی الطیب رب الصوت
در طوبی بر گیس که نازک کرب بزرگ و ایدام صاف نموده شهید یا قنطاریه بخشد جوشانده لوق آید و آنجا که غلیظ شود بسیار و قدره است بخورد و درین اوق سینه
لوق بخت بخت که از سر دی بکستل و موجب است فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع
زعفران بچند بر سه نشانه بچند و درم و ایدام تیار با نبات آینه بر صبح یک کچر بخورد **نوع دیگر** که لوق حب قطن نیکوید و در بخت الصوت که از سر دی بکستل و موجب است فلفل سیاه خول از عطران قرض سنبلی الطیب لباسه بر این معنی سادی بجموع

[illegible]

[illegible]

五

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسمبل سرشت افراس سازند شرب یک شغال بکینین **قرص** غیر سادہ معوی غشائے نریه صمد و منحل خفطان تا جبرین سوسن بود اگر کتا بکود
 غیر شرب را شیدہ است و پنجه لہ نبات یک سیر شاد بانی نبات را قوام آورده غیر شکوہ و رطوبت غرقه برین کردہ قرص سازندہ نیستہ در یک شغال چند غیر شغال
 نبات داخل میکنند و غیر کربنایت خوب است غیر شرب سیر شادہ نبات معوی بر کبری گلاب یک شیشہ نبات را صاف نمود و بچوب اساور و غیر شرب و روان
 گل زرد تیر زندہ قطره قطره گلاب سداوہ باشد اسفید کرد و قوام قرص شد و لادن و دشان آغوش با جانی جوار زندہ قرص سازند و گلاب جلا کردہ بیل سیکوہ باشد معوی دل و
 دوش جیج اعصار است و غیر شرب خان صاحب و دجلال منش نوشند کہ اگر عشر وزن غیر طلایہ محلول با ورق طلا صاف کنند سیر آغوش و افعال خود آغوش را خواہد شد
 و از غرض طلوع بیل **قرص** غیر شرب یک بیل نبات معوی دل و بوی است غیر شرب نالین شنگ را با پختنی قطره زرش خراشیدہ وزن کردہ اودہ شل آن
 نبات نیم کردہ پنج کردہ و روان نالین با نیکو کردہ غبار باشد با سبکی و ملائمت در وقتیکہ ہوا خشک باشد بناید کو فشن آن جائز نیست بعد از آن از ششہ کہ
 سوزن بخوبی بیک باشد گذرانند اوست آن رسا نمود و بخال لادن را با نبات دیگر ہر کردہ ہوا ن طری بناید بعد از مجموع کردن و آن کباب با سبکی بسایند کہ
 شل زنی شود پس از آن مشک خالص سق وزن غیر شرب نعا گلاب بسا بسایند و از محلول شود و بگذرانند نبات شود و با جیج شنگ کرباس کردہ نقد کہ غیر شرب نبات
 دقان غیر شود و با لادنہ باشد و سبکی اندہ نقدہ قطره از آن گلاب میداود باشند و می الیہ باشد تا عیمل شود و دشان شل آن است کہ
 اچہ از آن جنہر شنگ بیزند و بگذرانند خود کحل شود اگر چہ بی بکشد بر سہ گلاب خاص تر شول شدہ باشد اگر کتا سیر شادہ می الیہ باشد سہ گلاب تامل شود
 بیکہ تمام نبات دہ بار غیر شرب و اگر تادہ کندہ جواز است و اگر خواہند تحت شود و غیر شرب نبات خوب صاف کردہ اضافہ نمایند و آن قرص اگر بیک سال
 بکار برند بسیار خوب است و بانیات خوشبو شود بیکہ اگر شغال غیر و شغال نبات قرص کنند و یک سال بکارند و اگر شل آن معطر باشد کہ یک شغل معوی
 و شغال نبات ساخته باشند و تادہ باشد و روان نقدہ و با تید نقدہ بسایند ہا لادن و کربس ہا لادن غشائے غار و غیر و طی **اختصار** در خفطان بیل
 بچوب اساور و غیر شرب روغن کہ و گذرانند و آب کشیز سیر شاد کربان ال کنندہ بر سببند **فیرو طی** کہ بہت شکیں حوارت متعصب نامح است از کفائی
 موم صاف را در روغن گل گذرانند و روان کردہ اناب خرقہ آب کہ و آب نیا و گلاب استیدہ و ہندو قدسے صندل و کافور و کادو کہ و جیج بی سازند چودہ ہر
 خفطان را در از موملی تر شل بہت مدد و گلاب و عرق کاو زبان کہ ہر یک نیم ادا باشد و جیج شادہ من نصف ہا مذات کردہ و شربت را ز شیرین دل و بی با شربت
 سبب نبات شربین کردہ و شند **کفقدہ شربن** جہت خفطان را در نقویت قلب بیک است گل بلوقی معدودہ قند سپید صمد و بر روغن ساسک گل مذکور قدسے
 گلاب بقرق بید شنگ آشیہ بہت خوب الیہ و قرص سفید آشیہ ہمار و زرد ساسیہ بیکارند و کفقدہ کاو زبان کہ دل را قوت دید و بی نقویت قلب دہ و سوادوی
 را بخندہ و کربس با سق آن دلیل بخورند کہ **کفقدہ ہا شنبانی** جہت خفطان را در دفع است و دین باب و غیرہ گاہے بخلعت کردہ و محبوب است از
 دکانی برگ گل جانی کہ دہندہ شود است صمد و قند سفید صمد بہ سیر طیار سازند قدسے گلاب باشند و با شنباب از اند و اگر عسل مذکور صمد و گل
 در لادنہ پرسیہ شود تا ناید و خفطان بے مثال است **لعوقی** براسے نقویت قلب و دین بود مرغ تب کہ گرمی باشد سے خوردند از موملی زیرہ
 گلاب شش سرخ و دینہ ایل شادہ کاو زبان و دنج طباشیر قوی سرخ است گلو خالص فاخر بر سبب رطوبت طلورق فقرہ عطر صندل ہر یک یکا شہ شربت را
 شیرین و لایق چار قولہ او بے ساسیہ و کربل با شربت را و صلا بیکہ کردہ و اند و سرخہ ک کاوندہ **خلجہ** معوی قلب و مسکن حرارت کن متغول و بعضی انشائی دکانی
 آب سبب ترش آب بی فایز آب اتا بر قق کبود گلاب صندل سفید صمد و شیشہ کردہ حرکت دادہ و بونہد **الضما** مہر اسے قلب شربت زیر ہر ہر سہ صندل
 سفید کہ فوری صمدی قدسے گلاب و عرق بید شنگ مل کردہ و شیشہ حرکت دادہ و بونہد اگر صراحتی گل کاوندہ ای انشا شہ حرکت دادہ و بونہد قیہ شری خواہد شد
الضما شادہ کہ بیک خفطان از مدفید مرغوش با و جیج بید برگ کاو زبان کہ و آب با عرق اصرہ بید و عرق کاو زبان باشند و شیشہ سازند و حرکت دادہ و بونہد
 و اگر شنگ خالص یک شغل لادن و سرخ فاخر اندو تیر کرد و **خلجہ** مجلس از ماضی استاد و مرغ و مرغی ملا کہ ہر یک چار باشد و زعفران کا و در شنگ ہر یک
 یک باشد بہت سبب بیک نوزد تر شل شیل الطیب بچوب اساور ہر یک چار باشد طحلوہ جو زبونا بسیار ہر یک ساسہ بیل ششہ باشد و با شربت را
 کوفہ بیکارند و شرب بید و تولہ عرق بید شنگ عرق ہا گلاب تر شود و در ظرف خلجہ از انہ متغول با اسے سہ یا بیکہ بونہد بوسے لطیف میدہا و الحاحین کہ
 و خفطان متغول است طریق استعمال آن و فصل با جیج لادن کہ شدہ و ترکیب و ادان تیر زردا انشا و القراع و شیل تب و قق خواہد ہا و لاجم غلا اسے است معوی
 دلی و لعل و دار و ل و مولد و خان و منظر اقل صنعت و مسجہ الغدیہ و نقویہ خاصہ کہ با او شربت در سہ مزون باشد پس اجماعتی بیکارند کہ گشت اگر غلطی
 صورت است بکن آب او را با بیعت قلب و شہ تمام دار و مرغ و ترین گشت ترین امر و یک سال است و بر سبب امر و گشت بیک و مرغ و جیج از فراج و تہ پیری

فضل سوچیم در ورم افنی اقلب

فضل چهارم در علت و خانیہ

فضل خپښم وړغوظ القلب

فصل ششم، نقشه القلوب

پیشانی و سرش به کما انسان چنان در صافیت سینه که کف ادرای خراشید و از شدت المان علی اقدیه و المورافا قیت با نایه و بیگانه و مدت آن کشید بهر حی و افتد و عرق
بیایان آید و این مرض فی الحقیقت از امراض سده است و اکثره بعد از اول زمان اسهال صفراوی مایع شود که متعطل اسهال را خراشید و بسبب بیادرت سده بد حالت
که بود قلب متعطل بود و کماست از زله حار ریحی که از قشر مجامه فوریه با نای اول شود علی حسب باره که در فصل صمدی گذشت تنبیه صفا را بنایید

مفردات

مکمل

فضل سویم در اورام و تشدد پستان

[illegible]

[illegible]

15

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ہندوؤں کو مذہبی آزادی +

[illegible]

مفردات

[illegible]

فصل پازدهم در قروح و شپوره

[illegible]

مرکز

[illegible]

فصل دوازدهم در فتح و قمار و قمارخانه

سببش کثرت تولد راجح است بواسطه پروت سعه یا تناول غذا کثیر المقدار اکثر الطریقت چون که موثر را غذا یا نفاخه را در معده و رانی و

مقاله در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده...

فصل بت و ششم در جفا و مده

بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده...

فصل بت و ششم در جفا و مده

بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده...

فصل بت و ششم در جفا و مده

بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده...



بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده... بیت و ششم در جفا و مده...

[illegible]

اعلان ضرور

برجاء اس مطالب و ہر جس سے ان کتب واضح باد کہ تمام
 نوبت تھانیف و تالیف کتاب ریز انکم منجانب مصنف
 مرد و بچہ خاکسار حسب بنیاد سرکار انگلشیہ میں کل الوجہ محفوظ
 ہستند۔ انہما حد کے قصص جمع نظر مانید۔ و بعض نفع نقصان بردا
 نمکند۔ البتہ آنقدر کہ کتب مطلوب باشند از دکان خاکسار واقع
 بازار درینہ کلان صوبہ دہلی طلب نمودہ بند و را مرہون منت
 فرمائید

خا

احمد حسین صاحب کتب بازار درینہ کلان

صوبہ دہلی
 ۱۳۳۵
 ۱۹۱۶